

شناخت و کنش مشارکتی با حساسیت جنسیتی

مجموعه مقالاتی در باب مشارکت و جنسیت



بل هوکس، رایین مک تاگارد، نایلا کبیر،
وندی فریزبی، ایرنه گویجت و کارولین موزر

فهرست مقالات

- پیشگفتار ۳
- آموزش به مثابه تمرین آزادی ۶
بل هوکس / برگردان: ستاره هاشمی و معصومه زمانی
- اصول پژوهش مشارکتی معطوف به کنش ۱۳
رابین مک تاگارد / برگردان: شمیم شرافت
- برابری جنسیتی، رشد اقتصادی و عاملیت زنان: «تنوع بی پایان» و «شباهت یکنواخت» محدودیت‌های پدرسالارانه ۲۷
نایلا کبیر / برگردان: مهتاب محبوب و شیوا شریف زاد
- ادغام تحلیل جنسیتی در آموزش ارزیابی مشارکتی روستایی ۴۳
ایرینه گویجت / برگردان: کاوه مظفری
- چگونه تئوری‌های فمینیستی به روش تحقیق معطوف به کنش غنا می‌بخشند ۵۰
وندی فریزی، پاتریشیا ماگور و کالین رید / برگردان: سمانه عابدینی و سپیده ثقفیان
- ارزیابی مشارکتی شهری و کاربست آن در تحقیق درباره‌ی خشونت ۵۹
کارولین موزر و کتی مکلون / برگردان: شمیم شرافت
- نمایه ۸۴

پیشگفتار

مفاهیمی همچون مشارکت و توانمندسازی در حوزه مسائل جنسیتی، چند سالی است که به اشکال مختلف مورد توجه قرار گرفته و توسط مسئولان دولتی، دانشگاهیان، رسانه ها و کنشگران مستقل در فضاهای گوناگونی کاربرد پیدا کرده است. از اجرای پروژه هایی با عنوان توانمندسازی توسط سازمان های دولتی مانند بهزیستی و شهرداری ها گرفته تا کاربرد روش شناسی های مشارکتی در پژوهش های دانشگاهی، و تا برنامه های سازمان های مردم نهاد با رویکرد مشارکتی و توانمندسازی از پائین. در واقع، هر کدام از این گروه ها به دلایل متفاوتی به ضرورت پرداختن به مشارکت و توانمندسازی پی برده اند. اما آیا منظور و تلقی همه این گروه ها از این مفاهیم یکسان است؟ از آنجایی که خاستگاه و منافع متمایزی که این گروه ها دنبال می کنند متفاوت است، در نتیجه نمی توان تصور کرد که همه آنها با برداشت و نگاهی مشترک از این مفاهیم استفاده می کنند. هرچند به دلیل محدودیت منابع و همچنین قدرت تبلیغات نهادهای دولتی، عمدتاً روایتی دولتی درباره این مفاهیم رواج دارد. به طوری که، بیشتر منابع و متونی که در حوزه تحلیل جنسیتی، رهیافت مشارکتی و توانمندسازی زنان در کشور موجود است توسط نهادها یا کارگزاران دولتی تهیه و تدوین شده است. از این رو، رویکرد غالب این منابع مبتنی بر دیدگاه های «توسعه ای» است و مخاطبان یا کاربران اصلی آنها نیز کارکنان یا کارگزاران دولتی فرض گرفته شده اند. در نتیجه منابع مناسب و مستقل کمتری در اختیار کنشگران مدنی قرار دارد. ترجمه مجموعه مقالات حاضر، گامی اولیه برای دسترسی بیشتر به برخی منابع مستقل و با رویکردی «از پائین» و «حق محور» در این زمینه است. توافق در مورد ترجمه این منابع در جریان کارگاهی آموزشی با عنوان «مشارکت، آگاهی جنسیتی و توانمندسازی زنان» که توسط «انجمن زنان سورا» در بهمن ۱۳۹۴ برگزار شد، حاصل شد. تعدادی از شرکت کنندگان در این کارگاه تصمیم گرفتند برخی منابع مرتبط و حائز اهمیت در این زمینه را ترجمه و منتشر کنند. در این مجموعه، شش مقاله کلیدی در این زمینه انتخاب و ترجمه شده است. مقالاتی از نویسندگان صاحب نظر در این حوزه همچون بل هوکس، رابین مک تاگارد، نایلا کبیر، وندی فریزی، ایرنه گویجت و کارولین موزر. اگرچه هر کدام از این مقالات مستقل از هم هستند و به سادگی با یک عنوان و سرفصل دسته بندی نمی شوند، اما فصل مشترک همه آنها پرداختن به ضرورت مشارکت و توانمندسازی از پائین در حوزه مسائل جنسیتی و زنان است. البته سه مقاله نخست بیشتر به مبانی و ضرورت های نظری پرداخته اند و سه مقاله بعدی به روش ها و تجارب عملی توجه داشته اند.

نخستین یادداشت این مجموعه از بل هوکس، فمینیست امریکایی افریقایی تبار است که به صورت گفتگو تنظیم شده است. در این گفتگو، بل هوکس به تاثیراتی که از پائولو فریره در زمینه فعالیت های فمینیستی گرفته و همچنین انتقاداتی که بر وی وارد می داند، می پردازد. هوکس با نگاهی متقاطع به اشکال ستم ناشی از سرمایه داری، مردسالاری و نژادپرستی، به دریافتی که از نظرات فریره داشته اشاره می کند. و با ذکر تجاربی عملی، درباره اهمیت و ارزش نگاه فریره و انتقادات وارد بر آن توضیح می دهد و در انتها به تجربه دیدارش با پائولو فریره اشاره می کند.

دومین مقاله از این مجموعه با عنوان «اصول پژوهش مشارکتی معطوف به کنش» نوشته رابین مک تاگارد است. رابین مک تاگارد در این اثر استفاده از تجارب خود در استرالیا، نظریه و عمل را در اقدام پژوهی مشارکتی به یکدیگر پیوند داده است. وی در ابتدا با استفاده از نظریات انتقادی به ارائه تعاریفی از این نوع پژوهش و وجوه ممیزه آن با سایر روش شناختی ها پرداخته و سپس با ارائه مثال نظریه را در قالب عمل بیان می کند. او با ارائه اصول توصیفی و تجویزی برای مخاطب روشن می کند که پژوهش مشارکتی معطوف به کنش چیست. وی تأکید دارد که تحقیق مشارکتی معطوف به کنش همان گونه که از نامش برمی آید امری سراسر کیفی و نه کمی و آماری است. در این روش مشارکت باید تعریف شود و از واژه های مشابه تفکیک شود؛ همچنین زندگی افرادی که در تحقیق مشارکت کرده اند باید بهبود یابد. کنشگران با این روش خود دست به تولید دانش می زنند. دانشی که متعلق به آن ها است و طی فرآیند پژوهش به دست آمده است. تأکید بر مشارکتی بودن به معنای شرکت تمام اعضا در تحقیق و نبود رویکردی سلسله مراتبی در این روش است. معطوف به کنش بودن نیز یعنی کنش با استفاده از این روش موجب می شود تا افراد زندگی اجتماعی خود را به پراکسیس تبدیل کنند. این امر موجب می شود تا تحقیق مشارکتی معطوف به کنش یک فعالیت سیاسی باشد، چون افراد در آن تغییر ایجاد می کنند و زندگی خود و دیگران را تحت تأثیر قرار می دهند. مسلماً هر کنش مبتنی با تغییر با مقاومت نیز همراه است و این امر بر انتقادی بودن این روش می افزاید و به کنشگر می آموزد تا در برابر مقاومت از استراتژی های صحیح استفاده کند. می توان تحقیق مشارکتی معطوف به کنش را نزدیک با روش های پژوهش پدیدارشناسی و قوم نگاری و مطالعه موردی دانست که با تأکید با استراتژی های کیفی به دنبال فهم و درون بینی هستند تا تعمیم و کلی نگری. در نهایت این روش به افراد کمک می کند تا نه تنها خود را توانمند کنند، بلکه به توانمندسازی اطرافیان و جوامع و موردهای تحقیق خود نیز کمک کنند.

سومین مقاله با عنوان «برابری جنسیتی، رشد اقتصادی و عاملیت زنان: تنوع بی‌پایان و شباهت یکنواخت محدودیت‌های پدرسالارانه» نوشته نایلا کبیر است. مطالعات اقتصاد کلان اغلب شواهد متقنی مبنی بر این که برابری جنسیتی تأثیر مثبتی بر رشد اقتصادی دارد ارائه می‌کند، اما برخلاف این شواهد، نتایج مربوط به تأثیر رشد اقتصادی بر برابری جنسیتی هماهنگی بسیار کمتری دارند. این مطالعات به قدری زیاد انجام می‌شوند که تعیین مسیرهای علی ممکن برای توضیح این عدم تقارن در تأثیرات رشد بر برابری جنسیتی دشوار می‌گردد. این مقاله با به کارگیری چهارچوب فمینیستی نهادگرا، مطالعات در سطوح پایین‌تر تحلیل را برای یافتن بینشی نسبت به مسیرهایی که ممکن است محرک این دو مجموعه روابط باشند بررسی می‌کند و می‌کوشد توضیحی محتمل برای این عدم تقارن‌ها ارائه دهد.

چهارمین مقاله این مجموعه با عنوان «ایجاد یک تغییر: ادغام تحلیل جنسیتی در آموزش ارزیابی مشارکتی روستایی» نوشته ایرنه گوچت است. وی در این مقاله تلاش کرده است تا راهکارهایی عملی برای توجه بیشتر به مسائل جنسیتی در روش ارزیابی مشارکتی روستایی (PRA) ارائه دهد. در عمل، بیشتر تحقیقاتی که به شیوه PRA انجام می‌شود با کمبود فاحشی در فهم و درک جنسیت به عنوان یک محور مهم تنوع اجتماعی همراه است. در واقع، مرور تجارب نشان می‌دهد که PRA به صورت خودکار حساس به جنسیت نیست. پژوهشگرانی که از PRA استفاده می‌کنند، بدون حساسیت جنسیتی، ممکن است تحت تأثیر تجارب عملی یا سوگیری‌های شخصی قرار گیرند. الگوهای آموزشی رایج PRA عموماً پژوهشگران را در سه مرحله درگیر می‌کند: ۱- آماده سازی و تمرین، ۲- کار میدانی، و ۳- بازخورد و ارزشیابی. در این مقاله بر اساس مرور یک تجربه در کشور برزیل، فرایند آموزش کاربران PRA به شکلی که حساسیت جنسیتی داشته باشند، این سه مرحله مرور شده است. معنای ضمنی ادغام جنسیت در یک دوره آموزشی شامل معرفی مفاهیمی خاص در وهله‌ی نخست، و بازاندیشی مستمر درباره‌ی ارتباط هر یک از این مفاهیم خاص در هر مرحله از آموزش است.

عنوان پنجمین مقاله که به صورت مشترک توسط وندی فریزی، پاتریشیا ماگور و کالین رید نوشته شده، عبارت است از «چگونه تئوری‌های فمینیستی به روش تحقیق معطوف به کنش غنا می‌بخشند». این مقاله با وجود این که به بروز تنش‌هایی در زمان به کار بردن و ساختن نظریه‌های فمینیستی ادعان دارد، می‌خواهد توضیح دهد که چگونه تئوری‌های فمینیستی قادر است به روش تحقیق معطوف به عمل کمک کند. با وجود حضور نظریه پردازان فمینیستی در برخی از تحقیقات معطوف به عمل، چه گفته شود یا خیر، به نظر می‌رسد هنگام ربط دادن دانش محلی به چهارچوب‌های نظری موجود، شکاف‌هایی وجود داشته‌باشد. نظریه‌های فمینیستی، هرچند همیشه محدود و محل منازعه هستند، به عنوان شریک شناخته شده تئوری مسلط درباره تجربیات بشر و استراتژی‌های تغییر، نقش ایفا کرده‌اند. این نظریه‌ها مردم را برمی‌انگیزند که سوالات جدید و پویایی و روابط قدرت را ببینند که در غیاب این نظریات ممکن است گم شود و یا به اشتباه درک شود. در نتیجه آنها نقش مهمی در همه روش‌های تحقیق معطوف به عمل تحول خواهانه بازی می‌کنند.

ششمین و آخرین مقاله، یکی از آثار اخیر کارولین موزر با عنوان «ارزیابی مشارکتی شهری و کاربست آن در خشونت» است. موزر در این مقاله به اهمیت به‌کارگیری تحقیق مشارکتی در حوزه خشونت می‌پردازد و مجموعه‌ای از ابزارهای ارزیابی مشارکتی شهری را که می‌توانند در این کار مورد استفاده قرار گیرند بررسی می‌کند. این مجموعه شامل ابزارهایی است که می‌توانند دیدگاه‌های گروه‌های ضعیف‌تر در مورد انواع خشونت (اقتصادی، اجتماعی و سیاسی)، میزان و علل آن (ارتباط بین فقر و محرومیت) و عواقب خشونت را به همراه استراتژی‌های مقابله و یا کاهش آن را بررسی کند. به‌کارگیری این ابزار با نمونه‌های برگرفته شده از یافته‌های تحقیق در مورد خشونت در ۱۸ جامعه کم‌درآمد در شهرهای مختلف کلمبیا و گواتمالا صورت گرفته است. این مقاله همچنین چهارچوبی مفهومی از خشونت، فقر/محرومیت، سرمایه اجتماعی و نابرابری را شرح می‌دهد که می‌تواند در طراحی تحقیق و تجزیه و تحلیل یافته‌ها کمک‌رسان باشد.

هدف این مقاله^۱ ارائه دستورالعمل‌هایی برای انجام ارزیابی مشارکتی شهری (PUAS) درباره خشونت است. این‌ها نتایج مجموعه دستورالعمل‌های پیشینی است که در پروژه تحقیقی متمرکز بر سیاست گذاری در خصوص درک جامعه از خشونت در کلمبیا و گواتمالا بکار

^۱ تحقیقی که این مقاله بر آن متکی است بخشی از یک ابتکار بزرگ‌تر است - برنامه صلح شهری - که توسط کارولین موزر در حوزه توسعه اجتماعی و زیست‌محیطی پایدار دیارتمان آمریکای لاتین و محدوده کارائیب بانک جهانی انجام شده است. این برنامه توسط آژانس همکاری توسعه بین‌المللی سوئد SIDA مورد حمایت قرار گرفته است. دیدگاه‌ها و تفاسیر این مقاله متعلق به نویسندگان آن است و نباید به بانک جهانی، مجریان (مدیران اجرایی) آن و یا کشورهایی که نماینده آن هستند نسبت داده شود.

برده شد. این پروژه دیدگاه‌ها را درباره علل و پیامدهای خشونت در میان فقرای شهری سنجید؛ همچنین مداخلاتی که برای کاهش خشونت در ۱۸ جامعه کم‌درآمد در دو کشور انجام شده است مورد بررسی قرار گرفت. این مقاله منطق و اهمیت بکارگیری (PUA) را در پژوهش درباره خشونت و همچنین چهارچوب‌های مفهومی مربوط به آن را بررسی می‌کند و سپس ابزارهای PUA را با استفاده از نمونه‌هایی که از تحقیق کلمبیا و گواتمالا برگرفته شده است، برای تحقیق در مورد خشونت ارزیابی می‌کند.

روش‌های مشارکتی کیفی در سطوح خرد یا اجتماع محلی درون‌بینی‌هایی را درباره تجربه خشونت در میان گروه‌های کم‌درآمد ایجاد می‌کنند که تحلیل‌های سطح کلان از آن عاجز هستند. مطالعه اخیر درباره خشونت شهری و فقر در جامائیکا که پیشگام پروژه اخیر جامائیکا و گواتمالا بود، اهمیت PUAS را در بررسی درک و معنای خشونت در میان فقرای شهری برجسته کرد. روش PUAS نه تنها به گروه‌های کم‌درآمد اجازه می‌دهد که میزان تأثیر مشکلات مرتبط با خشونت را در جوامع خود شناسایی کنند، بلکه فقرای شهری را تشویق می‌کند تا حذف علل و پیامدهای خشونت را ارزیابی کنند، همچنین این روش می‌تواند شناسایی مدل‌های مداخله را مبتنی بر دیدگاه فقرا، در مقابل سیاست‌گذاران یا دانشگاهیان، تسهیل کند.

^۱ این‌ها متقابلاً، بر اساس پروژه پیشینی درباره خشونت شهری که از روش PUA استفاده کرده بودند مبتنی است، به (Moser, C. and J. Holland (1997), Urban Poverty and Violence in Jamaica, World Bank Latin American and Caribbean Studies Viewpoints, World Bank, Washington DC; also Shah, M. (1995), "Training workshop on participatory appraisal methods for participatory assessment of urban poverty and violence in Jamaica", September 12-22, 1995, report submitted to the World Bank). مراجعه کنید.

^۲See reference 2, Moser and Holland (1997).

آموزش به مثابه تمرین آزادی

بل هوکس^۱

برگردان: ستاره هاشمی و معصومه زمانی

این گفت‌وگویی است که من با خودم ترتیب داده‌ام: گلوریا واتکینز؛ با بل هوکس؛ نامی که با آن می‌نویسم، مصاحبه کرده است. می‌خواستم از این طریق در مورد پائولو و کار او سخن بگویم، چرا که این شیوه امکان نزدیکی -صمیمیتی- را برای من فراهم کرده است که در مقاله امکان نمی‌یافت. و حال شیوه‌ای یافته‌ام برای به اشتراک گذاشتن آن شیرینی، آن همبستگی که از آن سخن می‌گویم.

واتکینز: با خواندن کتاب‌های شما «آیا من یک زن نیستم: زنان سیاه و فمینیسم، نظریه‌ی فمینیستی: از حاشیه به مرکز»^۲ و «جواب دادن»^۳ روشن می‌شود که رشد شما به عنوان یک متفکر انتقادی به شدت از فریره متأثر شده است. می‌توانید بگویید چرا فریره بر زندگی شما تا این حد تاثیر عمیقی گذاشته است؟

هوکس: سال‌ها قبل از این که پائولو فریره را ببینم، از کار او بسیار آموخته بودم. از او شیوه‌های تازه‌ی اندیشیدن در مورد واقعیت اجتماعی را آموخته بودم که رهایی‌بخش بودند. اغلب دانشجویها و اساتیدی که فریره را می‌خوانند، او را زیر نگاه خیره‌ی خود واری می‌کنند. آن‌ها دو موقعیت را در کار او مشاهده می‌کنند؛ جایگاه سوژه‌وار فریره به عنوان آموزش‌گر (که بیشتر از ایده‌ها یا سوژه‌های مورد بحث توجه آن‌ها را به خود جلب می‌کند) و گروه‌های سرکوب‌شده‌ای که او از آن‌ها سخن می‌گوید. در مواجهه با این دو موقعیت سوژه‌وار آن‌ها بیرونی و مشاهده‌گرند. من دقیقاً زمانی با کار فریره آشنا شدم که عمیقاً درگیر مساله سیاست سلطه، تاثیر نژادپرستی، جنس‌پرستی، استثمار طبقاتی و همین‌طور آن نوع استعمار داخلی بودم که در ایالات متحده آمریکا رخ می‌دهد. به همین دلیل با دهقان‌هایی که او از آن‌ها سخن می‌گفت یا با خواهران و برادران سیاه خود، رفقایم در گینه بیسائو هم‌ذات‌پنداری می‌کردم. ببینید، من با تجربه یک سیاه جنوبی روستایی وارد دانشگاه شدم، با جدایی‌سازی نژادی درگیر بودم و مقاومت می‌کردم بی آن که زبانی سیاسی برای بیان آن فرایند داشته باشم. پائولو یکی از متفکرانی است که آثارش به من زبانی برای سخن گفتن بخشید. او مرا در مورد برساخت یک هویت در حال مقاومت عمیقاً به فکر انداخت. جمله‌ی

^۱ Hooks, Bell (19??) *Teaching to Transgress: Education as the Practice of Freedom*, London: Routledge.

^۲ Gloria Watkins

^۳ bell hooks

^۴ *Ain't I a Woman: Black Women and Feminism, Feminist Theory: From Margin to Center.*

^۵ *Talking Back*

فریره که «ما نمی‌توانیم به صورت اشیا وارد مبارزه شویم تا بعدها به صورت آدمیان درآییم»؛ برای من به شعاری انقلابی بدل شد. واقعا توضیحش دشوار است که چطور این جمله همچون دری بسته بود - و من در درون خود سعی داشتم کلیدی برای آن بیابم - و این تلاش مرا وارد فرایند تفکر انتقادی‌ای کرد که متحول‌کننده بود. این تجربه فریره را در ذهن و قلب من تبدیل به معلمی مشوق کرد که آثارش مرا در مبارزه‌ام علیه فرایند استعمار - و فضای فکری آن - به پیش برد.

گ.و: دغدغه همیشگی شما در کارتان استعمارزدایی بوده است، به ویژه به گونه‌ای که زندگی آفریقایی آمریکایی‌ها را در فرهنگ سفید در ایالات متحده آمریکا تحت تاثیر قرار می‌دهد. آیا ارتباطی میان فرایند استعمارزدایی و تمرکز فریره بر «آگاهی‌بخشی» می‌بینید؟

ب.ه: خوب، البته. نیروهای استعمار در نظام سرمایه‌داری سفید مردسالار قدرت زیادی دارند. به نظر می‌رسد سیاهان همیشه باید تعهد خود را نسبت به فرایند سیاسی استعمارزدایی تجدید کنند؛ فرایندی که باید نقشی اساسی در زندگی ما داشته باشد، اما چنین نیست. و بنابراین کار فریره، در درک جهانی‌اش از مبارزات رهایی‌بخش، تاکید دارد که این نخستین گام اساسی برای تحول است؛ آن لحظه تاریخی که آدمی شروع به اندیشیدن انتقادی درباره‌ی خود و هویت خود در رابطه با شرایط سیاسی‌اش می‌کند. این هم یکی از مفاهیم کار فریره - و نیز من - است که در ایالات متحده در مورد آن دچار بدفهمی شده‌اند. بسیاری اوقات مردم به من می‌گویند این طور به نظر می‌آید که به باور من همین که افراد طرز تفکرشان را عوض کنند، کافی است. و می‌بینید که جوری که آن‌ها از کلمه کافی استفاده می‌کنند، چیزی در مورد رویکردشان نسبت به قضیه به ما می‌گوید؛ حالتی قیام‌آبانه که بویی از این نبرده است که همان تغییر شیوه‌ی برخورد (حتی اگر نه به سرانجام رسیدن یک فرایند تحول‌ساز) چه اهمیتی برای مردمان استعمارزده/ستم‌دیده دارد. فریره بارها و بارها به خوانندگان یادآوری می‌کند که او از آگاهی‌بخشی به خودی خود به عنوان یک هدف سخن نمی‌گوید، بلکه از آن به عنوان امری عجین‌شده با پراکسیس حرف می‌زند. فریره این را به صور مختلف تشریح می‌کند. من جایی را که در مورد ضرورت پیاده کردن آگاهی در پراکسیس سخن می‌گوید، دوست دارم:

و بگذارید تاکید کنیم، این یعنی انسان‌ها تنها با آگاهی و نیت، هر چه هم که خیر باشند، از شرایط عینی، همان شرایطی که خود در آن قرار دارند، فراتر نمی‌روند. زمانی که من پس از کودتای آپریل ۱۹۶۴ در فضای تنگ یک سلول پنج در دو فوتی محبوس بودم، امکان‌هایی که برای فراتر رفتن از آن سلول داشتم برای تغییر شرایطم به عنوان یک زندانی کافی نبود. حتی اگر می‌توانستم دنیای بیرون را تصور کنم، من همیشه در سلول بودم، محروم از آزادی. اما از طرف دیگر پراکسیس، کنش کورکورانه و فارغ از قصد و غایت نیست. کنش و بازخورد است. زنان و مردان انسانند زیرا موجوداتی‌اند که لحاظ تاریخی ساخته‌ی پراکسیس و در طی این روند قابلیت تغییر جهان را پیدا کرده‌اند، قابلیت معنا بخشیدن به آن را.

من فکر می‌کنم که بسیاری از جنبش‌های سیاسی مترقی در ایالات متحده آمریکا نتوانستند تاثیری ماندگار داشته باشند؛ دقیقا به این دلیل که درک لازم را از پراکسیس ندارند. آنتونیو فوندز^۲ در «بیاموزیم که برسیم»^۳ می‌گوید:

یکی از چیزهایی که ما در نخستین تاملاتمان درباره‌ی زندگی روزمره، در شیلی آموختیم، این بود که گزاره‌های انتزاعی سیاسی، مذهبی یا اخلاقی کنش‌های افراد شکل عینی به خود نمی‌گیرند. ما در انتزاع انقلابی بودیم، نه در زندگی روزمره. به نظر می‌آمد اساسی است که آن چه را که تصدیق می‌کنیم، هر روز در زندگی فردی‌مان پیاده کنیم.

این مسئله همیشه مرا شگفت‌زده می‌کند که بسیاری از افراد ترقی‌خواه به گونه‌ای برخورد می‌کنند گویی که موضع ساده‌لوحانه‌ای است که فکر کنیم زندگی‌هایمان باید نمونه زیسته‌ای از سیاست‌هایمان باشند.

^۱ ستم‌دیدگان نمی‌توانند به صورت اشیا وارد مبارزه شوند تا بعدها به صورت آدمیان درآیند... تبلیغات، مدیریت و فریفتگی، که همه سلاح‌های سلطه‌اند، نمی‌توانند ابزار مردمی شدن مجدد آنان باشند.» آموزش ستم‌دیدگان، پائولو فریره، برگردان احمد بیرشک و سیف‌الله داد، نشر خوارزمی، تهران ۱۳۵۸، چاپ اول، صفحه‌ی ۵۴.

^۲Antonio Faundez

^۳Learning to Question

گ.و: خیلی از خوانندگان فریره معتقدند زبان جنس پرستانه‌ی آثار او که حتی بعد از اعتراض جنبش معاصر فمینیستی و نقدهای فمینیستی دست نخورده باقی ماند، نقطه‌ای منفی است. اولین بار که فریره را خواندی به جنس پرستی موجود در زبان او چه واکنشی داشتی؟

ب.ه: وقتی نبود که من فریره بخوانم و نه تنها به جنس پرستی زبانش بلکه به شیوه‌ی تحلیل مداری که پارادایم‌های بخشش (به رسم دیگر متفکران انتقادی، روشنفکران و رهبران ترقی‌خواه جهان سوم، مانند فانون،^۱ ممی^۲ و غیره) را بر می‌سازد، توجه نکنم. در این پارادایم، پیوند آزادی و تجربه‌ی مردانگی پدرسالار چنان است که گویی این دو مشابه و یکی هستند. این مسئله همیشه برای من مایه‌ی نگرانی بوده است چرا که نشان‌دهنده‌ی نقطه‌ای کور در دیدگاه مردانی است که بینش‌های عمیقی دارند. ولی نمی‌خواهم این نقطه‌ی کور، آن چه را که افراد (و به ویژه فمینیست‌ها) می‌توانند از آن بینش عمیق بیاموزند، تحت تاثیر قرار دهد. این همان دلیلی است که سخن گفتن از جنس پرستی در کار فریره را برای من دشوار می‌کند. پیدا کردن زبانی که هم چارچوبی برای نقد به دست دهد و هم به جنبه‌های با ارزش و قابل توجه کار توجه کند، دشوار است. دوگانه‌های متضاد که جای محکمی در زبان واندیشه‌ی غربی دارند، ارائه‌ی پاسخی پیچیده را تقریباً غیر ممکن می‌کنند. جنس پرستی در زبان فریره در کارهای نخستین او بارز است و در عین حال بسیاری ابعاد رهایی بخش آن باقی است. نیازی به عذرخواهی به خاطر جنس پرستی نیست. مدل آموزش انتقادی فریره، خود دعوتی است برای به پرسش کشیدن انتقادی این نقیصه در کارش. اما این پرسش انتقادی با نادیده گرفتن یکی نیست.

گ.و: پس تناقضی میان ارزشی که برای فریره قائل هستید و تعهدتان به دانش فمینیستی نمی‌بینید؟

ب.ه: اندیشه‌ی فمینیستی است که مرا قادر به نقد سازنده‌ی کار فریره می‌کند (این چیزی بود که من به آن نیاز داشتم، بنابراین به عنوان یک خواننده‌ی جوان آثار فریره، منفعلانه مسحور جهان‌بینی‌ای که عرضه می‌کرد، نشدم) و با این حال بسیاری دیدگاه‌های دیگر هم هستند که من از دریچه‌ی آن‌ها به کار فریره نگاه می‌کنم. این مرا قادر می‌سازد ارزش آن را لمس کنم و باعث می‌شود کار تا عمق وجود رسوخ کند. در صحبت با فمینیست‌های دانشگاهی (معمولاً سفید) که کار فریره را به خاطر جنس پرستی‌اش بی‌ارزش تلقی می‌کردند یا کنار می‌گذاشتند، دریافتم که تا چه حد واکنش‌های متفاوت ما را موقعیت‌هایی که در قبال کار او داشتیم، شکل داده است. من تشنه بودم که فریره را یافته‌ام، و از تشنگی در حال مرگ (همان‌گونه تشنه که سوژه‌ی استعمارزده و به‌حاشیه رانده‌شده که نمی‌داند چگونه باید پایه‌های وضعیت موجود را فرو ریزد و سخت در آرزوی تغییر است) و من در فریره (چنان که در مالکوم آکس^۳، فانون و...) راهی یافته‌ام برای فرونشاندن این تشنگی. کاری که به رهایی انسان کمک کند، چنان موهبت مهمی است که دیگر کاستی‌هایش چندان به چشم نمی‌آید. کار را همچون آبی در نظر بگیرید که کمی کثیف است. چون وقتی تشنه‌اید دیگر جدا کردن کثیفی‌ها از آب و نوشیدنش برایتان کسر شأن نیست. برای من این ماجرا شبیه به شیوه‌ای است که افراد ممتاز به مسئله‌ی مصرف آب در بافت جهان اول واکنش نشان می‌دهند. وقتی شما فردی ممتاز باشید و در یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان زندگی کنید، می‌توانید منابع را هدر دهید. و به ویژه می‌توانید دور انداختن چیزی را که به نظرتان ناخالص است، توجیه کنید. نگاه کنید بیشتر مردم در این کشور چگونه با آب برخورد می‌کنند. خیلی‌ها آب خاص خریداری می‌کنند چون معتقدند آب شیر پاکیزه نیست - و البته این خرید چیزی تجملی است. همین توانایی ناپاک دانستن آب شیر خود برخاسته از یک نگرش امپریالیستی مصرفی است؛ بیان‌گر تجمل و نه صرفاً واکنشی به شرایط آب است. اگر به آب شیر از منظری جهانی نگاه کنیم، باید به گونه‌ای متفاوت در مورد آن صحبت کنیم. باید در نظر داشته باشیم اکثریت عظیم مردم برای دست یافتن به آب چه می‌کنند. کار فریره برای من حکم آب حیات را دارد.

گ.و: فکر می‌کنید تجربه‌ی شما به عنوان یک آفریقایی آمریکایی تا چه حد امکان برقراری ارتباط با کار فریره را برایتان فراهم کرده است؟

^۱Fanon

^۲Memmi

^۳Malcolm X

ب.ه: همان‌طور که قبلاً توضیح دادم، من که در جنوب در ناحیه‌ای روستایی میان سیاهانی که بر زمین کار می‌کردند، بزرگ شده بودم، با آن‌چه فریره از زندگی دهقانی و رابطه‌ی آن با سواد می‌گوید، پیوند نزدیکی احساس می‌کردم. می‌دانید هیچ کتاب تاریخی وجود ندارد که واقعا بگوید چقدر سیاست زندگی روزمره برای مردم سیاه در جنوب تفکیک نژادی شده دشوار بود، خیلی از محلی‌ها نمی‌توانستند بخوانند و اغلب برای نوشتن، خواندن و توضیح چیزها وابسته به مردم نژادپرست بودند. من از نسلی بودم که با دسترسی به آموزش یاد گرفتن این مهارت‌ها را آغاز کرد؛ چیزی که هنوز بسیار تازه بود. تاکید بر آموزش به عنوان امری ضروری برای رهایی مردم سیاه در دوره‌ی بردگی و سپس در دوره‌ی بازسازی، به زندگی ما شکل بخشیده است. و بنابراین تاکید فریره بر آموزش به عنوان راهی به سوی آزادی به نظرم بسیار مهم آمد. من که از دوران دخترچگی به نیاز به سواد آگاه بودم، خاطراتم را از خواندن و نوشتن برای مردم به دانشگاه بردم. همین‌طور خاطره‌ی معلمان سیاهی که در نظام آموزش و پرورش جدایی‌سازی شده با نگاه انتقادی‌شان زمینه‌ساز پارادایم‌های رهایی‌بخش را برای ما فراهم می‌آوردند. همین تجربه‌های اولیه از آموزش رهایی‌بخش در بوکر تی.^۱ واشینگتن^۱ و کرسپوس اتاکس^۲ مدارس سیاه دوران شکل‌گیری‌ام، بود که عامل ناراضی‌های همیشگی‌ام از تحصیلات بعدی‌ام در فضای عموماً سفید شد. و آموزش گرانی مانند فریره بودند که پذیرفتند مشکلات من با نظام بانکی آموزش، نظامی که با واقعیت اجتماعی من هیچ‌گونه ارتباطی نداشت، نقد مهمی است. اگر بخواهیم به بحث فمینیسم و جنس‌پرستی بازگردیم، باید بگوییم آن‌گونه که من آموزش ستم‌دیدگان (از اولین کتاب‌های فریره که خواندم) را زبان حال خود یافتیم، نخستین کتاب‌های فمینیستی‌ای که خواندم، آثاری همچون «رازورزی زنانه» و «زن زاده شدن»، چنین حسی به من -در تجربه‌ام به عنوان یک فرد سیاه روستایی- ندادند. ما در ایالات متحده به اندازه‌ی کافی در مورد شیوه‌ای که طبقه نگاه ما را نسبت به واقعیت اجتماعی شکل می‌دهد، سخن نمی‌گوییم. از آن‌جا که بسیاری از آثار اولیه‌ی فمینیستی نوعی درک بورژوازی سفید را انعکاس می‌دادند، بسیاری از زنان سیاه با آن‌ها ارتباط عمیقی برقرار نکردند. نه به خاطر این که تجربه مشترک زنانه‌ای را که در آن‌هاست، تشخیص نمی‌دهیم، بلکه به این خاطر که این وجوه مشترک تحت تاثیر تفاوت‌های عمیقی در واقعیت‌هایمان هستند که برخاسته از سیاست‌های نژادی و طبقاتی‌اند.

گ.و: آیا می‌توانید رابطه‌ی میان آثار فریره و پیشرفت کارتان به عنوان یک نظریه‌پرداز فمینیست و منتقد اجتماعی را توضیح دهید؟

ب.ه: بر خلاف بسیاری از متفکران فمینیست که میان آموزش فمینیستی و کار و اندیشه‌ی فریره تمایز روشنی قائل می‌شوند، برای من این دو تجربه درهم‌آمیخته‌اند. من ضمن تعهد عمیقم به آموزش فمینیستی، انگار که برای یافتن فرسینه‌ای، رشته‌هایی از کار فریره گرفته‌ام و به نوعی از آموزش فمینیستی بافته‌ام که گمان می‌کنم در کارم به عنوان یک نویسنده و معلم وجود دارد. دوباره تاکید می‌کنم که تلاقی میان اندیشه‌ی فریره و تجربه‌ی زیسته‌ام از آموزش بسیاری از معلمان سیاه دوره‌ی کودکی‌ام (بیشتر هم معلمان زن) که رسالتی رهایی‌بخش برای خود قائل بودند تا ما را به گونه‌ای آموزش دهند که به گونه‌ای موثر آماده‌ی مقاومت در برابر نژادپرستی و برتری سفید شویم، بر تفکر من درباره‌ی هنر و کردار معلمی تاثیر گذاشت. اگرچه این زنان صراحتاً فمینیسم را ترویج نمی‌کردند (اگر اصلاً با این کلمه آشنا بودند)، همین اصرار آنان بر موفقیت آکادمیک و تفکر آزاد انتقادی برای دختران، کرداری ضدجنس‌گرایانه بود.

گ.و: دقیق‌تر از کارهایتان که از فریره تاثیر پذیرفته‌اند، بگویید.

ب.ه: وقتی «آیا من یک زن نیستم: زنان سیاه و فمینیسم» را نوشتم، هنوز فارغ‌التحصیل نشده بودم (گرچه سال‌ها بعد از آن منتشر شد). این کتاب تجلی بارز درگیری من با مسئله‌ی بدل شدن ابژه به سوژه بود -دقیقاً همان مسئله‌ای که فریره طرح می‌کند. حالا که اگر نه بیشتر فمینیست‌ها، دست کم بسیاری از آن‌ها، تاثیر نژاد و طبقه را در شکل‌گیری هویت زنانه به رسمیت می‌شناسند، آسان است فراموش کنیم که اوایل، جنبش فمینیستی محلی نبود که در آن از مبارزه‌ی رادیکال زنان سیاه برای تئوریزه کردن سوژکتیویته‌ی خود استقبال شود. کار فریره (و بسیاری معلمان دیگر) حق مرا به عنوان سوژه‌ای در حال مقاومت برای تعریف واقعیت خود، تصدیق کرد. نوشته‌های فریره کمک کرد که من سیاست‌های نژادی در آمریکا را در یک بافت جهانی قرار دهم؛ آن‌جا که می‌توانستم بینم سرنوشت من با سرنوشت همه‌ی مردم سیاه که در جهت استعمارزدایی و تحول جامعه می‌جنگیدند، گره خورده است. بیش از کارهای بسیاری از متفکران فمینیست سفید بورژوا، در کار فریره بوده است که موقعیت سوژگی محروم‌ترین افراد، آنان که بیش از همه بار سنگین نیروهای سرکوب را به دوش می‌کشند، به رسمیت

^۱Booker T. Washington

^۲Crispus Attucks

شناخته شده است (به استثنای این که او همه جا واقعیت‌های جنیست‌زده‌ی خاص سرکوب و استثمار را قبول ندارد). این دیدگاهی بود که تمایل خود من را به کار کردن از دریچه‌ی درکی زیسته از زندگی زنان سیاه فقیر، تأیید می‌کرد. تنها در سال‌های اخیر جریان پژوهشی‌ای در ایالات متحده شکل گرفته است که به زندگی مردمان سیاه با عینک بورژوازی نگاه نمی‌کند؛ جریان عمیقاً رادیکالی که بر این باور است که تجارب سیاهان، زنان سیاه، می‌تواند چیز بیشتری در مورد تجارب زنان به طور عام بگوید تا تحلیلی که به سادگی، در درجه‌ی اول و پیش از هر چیز متوجه زنانی است که در موقعیت‌های ممتاز قرار دارند. یکی از دلایل اهمیت کتاب فریره «پداگوژی در دست اقدام: نامه‌هایی به گینه بیسائو»^۱ در کار من این است که این کار نمونه‌ای اساسی است از این که یک متفکر انتقادی که واجد موقعیت ممتاز است، چگونه رویکردی در قبال به اشتراک گذاشتن دانش و منابع با کسانی که به آن‌ها نیاز دارند، اتخاذ می‌کند. پائولو در یکی از آن لحظات روشن‌بینانه چنین می‌نویسد:

کمک اصیل آن است که همه‌ی کسانی که در کمک دخیلند، متقابلاً به هم کمک کنند و با هم در این تلاش مشترک جهت فهم واقعیتی که در پی تحولش هستند، گام بردارند. تنها از مجرای چنین پراکسیسی - که در آن کسانی که کمک می‌کنند و کسانی که کمک می‌شوند، هم‌زمان به یکدیگر کمک می‌کنند- است که عمل کمک کردن می‌تواند از انحرافی که منجر به سلطه‌ی کمک‌کننده بر کمک‌شونده می‌شود، رها شود.

در جامعه‌ی آمریکا جایی که روشنفکران - و به ویژه روشنفکران سیاه- دغدغه‌های انقلابی را به نفع حفظ قدرت طبقاتی حذف یا به آن خیانت کرده‌اند، ضروری است روشنفکر شورشی سیاه اخلاق مبارزه‌ای داشته باشد که به رابطه‌ی ما با مردم سیاهی شکل دهد که به شیوه‌های دانستنی دسترسی ندارند که در موقعیت‌های ممتاز وجود دارد.

گ.و: اگر مایلید درباره‌ی اشتیاق فریره به مورد نقد واقع شدن به ویژه از جانب متفکران فمینیست توضیح دهید.

ب.ه: در بسیاری از کارهای فریره روح بخشنده‌ای وجود دارد؛ نوعی انعطاف‌پذیری که از جانب محافل دانشگاهی و روشنفکری در جامعه‌ی ایالات متحده دیده نشده است و حلقه‌های فمینیستی هم استثنا نیستند. البته پائولو با گذشت زمان انعطاف‌پذیری بیشتری پیدا کرده است. من نیز هر چه می‌گذرد خود را به رویه‌ای انعطاف‌پذیر، به تمایل به شنیدن انتقادات متعهدتر احساس می‌کنم و فکر می‌کنم آن‌طور که ما از نزدیک رشد فاشیسم را در جهان احساس می‌کنیم، حتی در حلقه‌های به اصطلاح «لیبرال»، به ما یادآور می‌شود که زندگی و کار ما باید یک نمونه باشد. در کار فریره در سال‌های اخیر پاسخ‌های زیادی به انتقاداتی که به نوشته‌های او وارد شده است، وجود دارد. گفت‌وگوی انتقادی جالبی را میان فریره و آنتونیو فوندز در «بیاموزیم که بپرسیم» در رابطه با مسئله‌ی زبان در کار پائولو در مورد گینه بیسائو می‌بینیم. من از این نمونه آموختم، از دیدن اشتیاق او به مجادله بدون گرفتن موضع دفاعی در آثار چاپ شده‌اش، از اشاره‌ی مستقیم به کمبودهای بینش، تغییرات اندیشه و تاملات انتقادی تازه‌اش.

گ.و: این که شخصاً با فریره دیدار کردید، چگونه تجربه‌ای بود؟

ب.ه: برای من دیداری باورنکردنی بود و مرا شاگرد و رفیق همیشه پائولو کرد. بگذارید برایتان داستان را بگویم. چند سال پیش پائولو به دانشگاه سانتا کروز^۲ همان جا که من دانشجوی بودم و تدریس می‌کردم، دعوت شده بود. آمده بود تا برای شاگردان و استادان جهان سوم کارگاه بگذارد و یک سخنرانی عمومی ایراد کند. من حتی زمزمه‌ای از آمدنش نشنیده بودم، گرچه همه آن جا می‌دانستند که کار او چه اهمیتی برای من دارد. وقتی بالاخره از آمدنش با خبر شدم، به من گفته شد ظرفیت برای شرکت در کارگاه پر شده است. من اعتراض کردم. در گفت‌وگویی که در پی آن شکل گرفت، به من توضیح داده شد که تو به همایش‌های مختلفی به این دلیل که نکند با طرح انتقادات فمینیستی بحث در مورد مسائل مهم‌تر را بر هم بزنی، دعوت نشده‌ای. گرچه پس از انصراف یکی از شرکت‌کنندگان در دقایق آخر به من اجازه شد در کارگاه شرکت کنم، سنگینی‌ای در قلبم احساس می‌کردم از این که چنین تلاش جنس‌پرستانه‌ای برای کنترل صدای من، کنترل این مواجهه وجود داشته است. خب مطمئناً این ماجرا جدالی در من ایجاد کرد، چون می‌خواستم حتماً فریره را به خاطر جنس پرستی در کارش به چالش بکشم. پس با احترام در جلسه قدم پیش گذاشتم. بلافاصله کسانی به خاطر طرح سوال‌ها با من به مخالفت برخاستند و آن‌ها را

^۱Pedagogy in Process: The Letters to Guinea-Bissau

^۲Santa Cruz

بی‌ارزش تلقی کردند، اما پائولو با گفتن این که این پرسش‌ها اساسی است، مداخله کرد و به سوال‌ها پرداخت. راستش را بخواهید او را در این لحظه دوست داشتم چون اصول کارش را در رفتارش نشان داد. خیلی چیزها برای من عوض می‌شد اگر او تلاش می‌کرد یک نقد فمینیستی را خاموش یا تحقیر کند. و برای من این کافی نبود که او «جنس پرستی» اش را می‌پذیرفت، من می‌خواستم بدانم او چرا تغییر این جنبه‌ی کارهای اولیه‌اش و نوشتن پاسخی به آن را لحاظ نمی‌کرد. سپس او از تلاشی عمومی‌تر در راستای صحبت کردن و نوشتن در مورد این مسائل سخن گفت- این موضوع در آثار جدیدترش دیده می‌شود.

گ.و: آیا شما از دیدار او بیشتر از کارهایش متاثر شدید؟

ب.ه: یکی دیگر از معلمان خوب من (اگرچه با هم دیدار نکرده ایم) تیج نات هان^۱ یک راهب بودایی اهل ویتنام، است. او در «خشکی، الوار شناور بر آب نیست» می‌گوید «انسان‌های بزرگ فضای مقدسی همراه می‌آورند که زمانی که آن را می‌بایم آرامش را حس می‌کنیم، عشق را حس می‌کنیم، شجاعت را حس می‌کنیم.» سخنان او به خوبی حس مرا در مواجهه با پائولو توصیف می‌کند. من ساعت‌ها در کافه‌ی مورد علاقه‌ام در تنهایی با او سپری کردم، با هم سخن گفتیم، به موسیقی گوش کردیم و بستنی خوردیم. طبق آموزه‌ی تیج نات هان فضایی خاص با ظهور یک معلم بزرگ متولد می‌شود. او می‌گوید:

وقتی که تو [معلم] می‌آیی و ساعتی با ما می‌مانی، آن فضا را با خود به همراه می‌آوری.... انگار که شمعی با خود به اتاق آورده‌ای. شمع آن جاست؛ تو یک جور هاله‌ی نور همراه خود می‌آوری. چون حکیمی آن جاست و تو در کنارش می‌نشینی، روشنایی را حس می‌کنی، آرامش را حس می‌کنی.

مشاهده‌ی این که پائولو چگونه آن چه را در تئوری‌اش توصیف می‌کرد، در عمل تجسم می‌بخشید، برای من آموزه‌ای بسیار تاثیرگذار بود. این موضوع چنان تأثیری بر من گذاشت که نوشته هرگز نمی‌توانست بگذارد و به من شهامت بخشید. آسان نبود که این گونه عمل کنم که می‌کنم و در دانشگاه بمانم (که اخیراً هم دیگر دارد غیرممکن می‌شود)، ولی مشاهده‌ی دیگران در انسان شوق ایستادگی به وجود می‌آورد. حضور فریره در من شوق به وجود می‌آورد. این به معنای آن نبود که من رفتار جنس‌پرستانه‌ای را که او به نوبه‌ی خود داشت نمی‌دیدم، اما این تضادها به عنوان بخشی از روند یادگیری پذیرفتنی است، بخشی از آن چه مبارزه می‌کنیم تا تغییرش دهیم، مبارزه‌ای که اغلب به درازا می‌کشد.

گ.و: چیز دیگری هست که بخواهید در مورد واکنش فریره به نقد فمینیستی بگویید؟

ب.ه: فکر می‌کنم مهم و اساسی است که علی‌رغم انتقادات فمینیستی به کار او که اغلب هم شدیدند، پائولو دریافته بود که باید در جنبش‌های فمینیستی نقشی ایفا کند. او این را در «بیاموزیم که بپرسیم» اعلام می‌کند:

اگر زنان منتقد هستند، لازم است که سهم ما را هم به عنوان مرد بپذیرند، چنان که لازم است کارگران سهم ما را به عنوان روشنفکر بپذیرند. چرا که لزوم مشارکت من در تحول جامعه یک حق و وظیفه است. پس، اگر زنان باید مسئولیت اصلی را در مبارزه‌ی خود داشته باشند، باید این را هم بدانند که مبارزه‌ی آن‌ها متعلق به ما نیز هست، یعنی متعلق به مردانی که موقعیت سنتی مردانه را در جهان نمی‌پذیرند. همین در مورد نژادپرستی هم صدق می‌کند. سوالی که باید از من به عنوان مردی ظاهراً سفید، چرا که من همیشه می‌گویم کاملاً مطمئن نیستم که سفید باشم، پرسیده شود این است که آیا واقعا به صورت رادیکال ضد نژادپرستی هستم. اگر چنین است پس من حق و وظیفه دارم که همراه با سیاهان علیه نژادپرستی بجنگم.

گ.و: آیا فریره همچنان شما را تحت تاثیر قرار می‌دهد؟ چرا که مثل کتاب‌های اولتان اشاره‌های پی‌درپی به او را در کتاب آخر نمی‌بینیم.

^۱Thich Nhat Hanh

^۲The Raft Is Not the Shore

ب.ه: اگرچه دیگر آن قدر از او نقل قول نمی‌کنم، همچنان از او می‌آموزم. «بیاموزیم که بپرسیم» زمانی که تازه تفکر انتقادی در مورد مردم سیاه و تبعید را آغاز کرده بودم، چیزهای زیادی در مورد تجربه‌ی تبعید داشت که به من کمک کرد. و این کتاب مرا حیرت‌زده کرد. این کتاب گونه‌ای از گفت‌وگو را در خود داشت که نمود حقیقی عشق است و در دیگر آثار پائولو هم وجود دارد. بنابراین خواندن این کتاب بود که مرا به این نتیجه رساند که کاری مبتنی بر گفت‌وگو با کرنل وست فیلسوف، ثمربخش خواهد بود. ما کتابی نوشتیم که پائولو «کتاب سخن‌گو» می‌نامد، به نام «تقسیم کردن نان». البته آرزوی بزرگم این است که با پائولو چنین کتابی بنویسم. و مدتی بود که داشتم بر مقالاتی در مورد مرگ و مردن، به ویژه شیوه‌های مردن آفریقایی-آمریکایی‌ها، کار می‌کردم و بعد زمانی که داشتم دنبال نقل قولی برای اول کتاب می‌گشتم، به صورت اتفاقی به این جملات زیبای پائولو برخورد کردم که چنان صمیمانه جهان‌بینی مرا بازتاب می‌داد که انگار به قول یک ضرب‌المثل جنوبی «دهان دوست از زبان من سخن می‌گفت». او می‌نویسد:

دوست دارم زندگی کنم، پرشور زندگی کنم. من از آن دست کسانی‌ام که زندگی‌اش را عاشقانه دوست دارد. البته روزی خواهم مرد، اما حس می‌کنم وقتی هم بمیرم، پرشور خواهم مرد. به همین خاطر در اشتیاق زندگی خواهم مرد، چرا که همواره همین گونه زیسته‌ام.

گ.و: بله، می‌توانم این حرف‌ها را از زبان شما بشنوم! حرف آخر؟

ب.ه: فقط این که این کلمات برای بیان آنچه من از پائولو آموختم، ناکافی است. دیدار ما چنان شیرین بود که تاثیرش برای ابد باقی می‌ماند؛ حتی اگر دیگر هیچ وقت با کسی صحبت نکنید و چهره‌اش را نبینید، همیشه می‌توانید در قلبتان به لحظه‌ی با هم بودن‌تان بازگردید تا آن را دوباره زنده کنید. این یک همبستگی عمیق است.

...

اصول پژوهش مشارکتی معطوف به کنش

رایین مک تاگارد^۱

برگردان: شمیم شرافت

چکیده

شناخت اصول پژوهش مشارکتی معطوف به کنش برای کاربران جدی آن می‌تواند مفید باشد. این مقاله به برخی اصول پژوهش مشارکتی معطوف به کنش در استرالیا می‌پردازد که از نظریه و عمل هم در بسترهای غربی و هم بین فرهنگی برخاسته‌اند. تحقیق مشارکتی معطوف به کنش با نظریه جامعه‌شناسی انتقادی شناخته شده است و با دو دیدگاه از تحقیق مشارکتی معطوف به کنش در جوامع بومیان استرالیای شمالی نشان داده شده است.

اهمیت اصول

مسخور شدن با نور روشن مجموعه‌ای بکر از اصول و قواعد آسان است. آن‌ها عموماً می‌توانند برای استناد اخلاقی و یا قضاوت کیفیت اعمال افراد در خارج از بستر آن‌ها بکار برده شوند. تأکید (بیش از حد) بر اصول همچنین تحت عنوان شکست مردانه‌ای که توجه را از نظارت صحیح زندگی‌های افراد منحرف می‌کنند، مورد نقد هستند (نودینگر، ۱۹۸۴). درگیری با اصول یا حداقل به کارگیری جبری یک مدل از اصول در حالی که سایر اصول هم می‌توانند کاملاً با موضوع مرتبط باشند در بدترین حالت خود به صورت بی‌اخلاقی‌ای خود را نشان می‌دهد که در تمام بنیادگرایی‌های دینی، سیاسی یا علمی (که گاهی به عنوان پوزیتیویسم شناخته می‌شود) آشکار می‌شود.

با این اوصاف، من در این مقاله می‌خواهم نظریه‌ای از پژوهش مشارکتی معطوف به کنش به صورت مجموعه‌ای از اصول ارائه کنم که توضیح می‌دهند، تحقیق مشارکتی معطوف به کنش چیست، و چه چیز نیست. من این کار را به دو دلیل انجام می‌دهم. اول این که این اصول راه مؤثری را برای تقطیر دانش جمع آوری شده از تجربه تحقیق مشارکتی معطوف به کنش ارائه می‌کنند. در این مورد اصول هم توصیفی و هم تجویزی هستند (اما تنها در قالب رساله‌ای درباره تحقیق مشارکتی معطوف به کنش که در فعالیت‌های آینده آزموده شود). دوم، اصول باید کارکردی آموزشی ایفا کنند. این احساس وجود دارد که محققان تحقیق مشارکتی معطوف به کنش، به عنوان بخشی از تعهد به در دست داشتن رویه تحقیق و همچنین کنش اجتماعی که تحقیق در مورد آن آگاهی می‌دهد و یا از آن آگاه می‌شود باید چرخ را دوباره اختراع کنند

^۱ رایین مک تاگارد استادیار دانشگاه در مطالعات برنامه درسی دانشگاه دیکین در جیلانگ، واقع در ویکتوریای استرالیا است. نسخه اولیه این مقاله در برخورد جهان سوم با تحقیق مشارکتی معطوف به کنش در مانوآگای نیکاراگوئه در سوم تا نهم سپتامبر ۱۹۸۹ ارائه شد.

^۲Take the high moral ground and to judge

(کاری که قبلاً انجام شده را از نو انجام دهند)؛ اما این امر مانع معرفتی که از تلاش برای یاد گرفتن چیزی از تجربه‌های دیگران حاصل می‌گردد، نمی‌شود. زمانی که تلاش می‌کنید تا برای اقدامات عینی در وضعیت‌های خاصی تصمیم‌گیری کنید، این امر به شما کمک می‌کند تا بفهمید دیگران چگونه در موقعیت‌های مربوط یا مشابه عمل کرده‌اند. در این رابطه بررسی‌های توصیفی موارد عینی می‌توانند برای تعمیم دادن به موارد مختلفی مفید باشند (کرون باخ، ۱۹۸۲، متیسون و مک تاگارت ۱۹۸۹، ستیک ۱۹۷۸). در عین حال اصول عمومی می‌توانند راهنمای مفیدی را برای ارزیابی درخوری و اعتبار نمونه‌ها و جهت تنظیم برنامه‌هایی برای اقدام عینی فراهم کنند.

زمانی که به کاری فکر می‌کنید که ادعا دارد رهیافت مشارکتی معطوف به عمل است، مهم است که سه سؤال کلی را در ذهن داشته باشید: چگونه یک مورد خاص می‌تواند مثالی برای پژوهش مشارکتی معطوف به عمل باشد؟ این مثال، در مورد معیاری که ما برای قضاوت در مورد مواردی که ادعا می‌کنند پژوهش مشارکتی معطوف به عمل هستند به کار می‌گیریم، چه می‌گوید؟ (تا نظریه‌مان را درباره اینکه تحقیق مشارکتی معطوف به کنش چیست بیازماییم)؟ و مهم‌تر از همه، این مثال برای بهبود فهم، عمل و موقعیت اجتماعی شرکت‌کنندگان و دیگرانی که در موقعیت توصیف شده قرار دارند چه سهمی دارد؟ اگر تشخیص دهیم که موردی مثالی از یک تحقیق مشارکتی معطوف به کنش است، ما ادعا کرده‌ایم که آن مورد احتمالاً، زندگی افرادی را که در آن مشارکت کرده‌اند بهبود بخشیده است. اگر برعکس آن تشخیص دهیم اینکه آیا این فعالیت آن قدر که می‌توانست عمل کرده است یا خیر آن را زیر سؤال می‌بریم (بدون آنکه ضرورتاً آن را محکوم کنیم، چراکه ممکن است دستاوردی هم داشته باشد). برای تأکید بر این مسئله که چگونه یک مثال می‌توانست یک تحقیق مشارکتی معطوف به عمل بهتری باشد، استراتژی کم‌تر قضاوتی و بیش‌تر معطوف به کنش‌های آینده می‌شود.

برای بحث در مورد این سؤال‌ها نه تنها باید مثال‌های خوب تحقیق مشارکتی معطوف به کنش را شناسایی کنیم، بلکه همچنین باید شاخص‌ها و ویژگی‌هایی را که می‌توانند برای تشخیص این که چه چیزی تحقیق مشارکتی معطوف به کنش هست یا نیست ارائه کنیم. مفهوم مدرن تحقیق مشارکتی معطوف به کنش، همگرایی و ادغام سنت‌های نظری و عملی در حوزه‌های مختلف است: کشاورزی، کار اجتماعی، آموزش، بهداشت، خانه‌سازی و توسعه اجتماعی، که تنها برخی مثال‌های آن هستند. این همگرایی در برخی مواقع به احیای سیاست‌های اجتماعی نسبت داده می‌شود که با وجود این که مربوط است اما به هیچ عنوان علت اصلی نیست، حتی مهم‌ترین علت هم نیست. همچنین یک دلیل واقعی مهم هم وجود دارد. در تمام این حوزه‌ها بارها اشاره شده است که به‌کارگیری تحقیق دیگران در بسترهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی جدید به ندرت جواب می‌دهد. افراد باید تحقیقات قائم به ذاتی را در مورد اعمالی که زندگی آن‌ها را در بسترهای خودشان تحت تأثیر قرار می‌دهد انجام دهند.

احتمالاً به دلیل تنوع حوزه‌هایی که در آن تحقیق مشارکتی معطوف به کنش به عنوان راهی برای بهبود و آگاهی‌بخشی کنش‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بکار گرفته شده است، قابل فهم است که این ایده می‌تواند معنای کاملاً متفاوت و حتی متناقضی برای افراد مختلف داشته باشد. با وجود توافق جامع درباره اینکه تحقیق مشارکتی معطوف به کنش چیست، هر جست‌وجوی ادبی که از وصف «تحقیق مشارکتی»، «تحقیق معطوف به کنش»، یا «تحقیق مشارکتی معطوف به کنش» استفاده می‌کند، همچنان رویکردهای متنوع بی‌معنی و پیچیده‌ای را برای تحقیق می‌یابد. غیرممکن است که بتوان از چنان مثالی دریافت که تحقیق مشارکتی معطوف به کنش چیست. چراکه این اصطلاح عموماً به غلط استفاده شده است، نه تنها به خاطر اینکه فهم درستی از آن نیست، بلکه همچنین به این خاطر که تلاش‌هایی وجود دارند که می‌خواهند این تحقیق را عمداً برخاسته از ارزش‌های کمونی بدانند، در حالی که این گونه نیست.

ایده اولیه تحقیق مشارکتی معطوف به کنش

به دلیل وجود دیدگاه‌های مختلف درباره تمایزی که می‌تواند بین تحقیق مشارکتی معطوف به کنش و مفاهیمی همچون توسعه مشارکتی و یا کنشگری سیاسی وجود داشته باشد، امکان سردرگمی هست. در یک مرحله از تحلیل، ایده تحقیق مشارکتی معطوف به کنش به اندازه کافی مشخص است. مبدع اصطلاح «تحقیق معطوف به کنش» کورت لوین آروانشناس اجتماعی است (۱۹۴۶ تا ۱۹۵۲) که تحقیق معطوف به کنش را به عنوان روندی در ماریج مراحل می‌داند که هر کدام شامل برنامه‌ریزی، عمل کردن، مشاهده و ارزیابی نتیجه کنش می‌شود. در

^۱ توضیح از مترجم

عمل، این پروسه با این ایده کلی آغاز می‌شود که نوعی از بهبود یا تغییر مطلوب ما است. در تشخیص اینکه این بهبود بهتر است از کجا آغاز شود، گروه منطقه‌ای را که اعضا آن را محل و نتیجه مجموعه مشکلات و نگرانی متقابل می‌دانند، شناسایی می‌کنند. گروه تصمیم می‌گیرند تا با یکدیگر درباره «موضوع مورد نگرانی» کار کنند (کمیس و مک تاگارد، ۱۹۸۸، صص ۸-۱۰).

ماهیت چرخشی رویکرد لوینستی موجب می‌شود تا برنامه‌های کنش منطف و پاسخگو باشند. لوین تصدیق می‌کرد که با توجه به پیچیدگی موقعیت‌های اجتماعی واقعی، در عمل امکان پیش‌بینی اینکه همه‌چیز باید همان‌طور انجام شود وجود ندارد. تداخل عمدی کنش و بازتاب آن که توسط لوین صورت گرفته است به همین دلیل است که این امکان فراهم شود تا همان‌طور که افراد از تجربه‌هایشان یاد می‌گیرند، در برنامه‌های کنش خود تغییراتی دهند. به بیان ساده‌تر تحقیق معطوف به کنش به این صورت است که گروهی از افراد می‌توانند شرایط را به گونه‌ای سازمان‌دهی کنند که در آن، بتوانند از تجربه‌های خود یاد بگیرند و این تجربه را برای دیگران نیز مهیا کنند. دو ایده‌ای که برای کار لوین ضروری بودند تصمیم‌گیری و تعهد به پیشرفت بود. ویژگی متمایز تحقیق معطوف به کنش این است که آن‌هایی که تحت تأثیر تغییرات برنامه‌ها هستند، مسئولیت اولیه تصمیم‌گیری برای دوره‌های کنش‌های آگاهانه انتقادی که به نظر می‌رسد منجر به بهبود شوند و هم‌چنین ارزیابی نتایج استراتژی‌های که در این روند به کار گرفته شده‌اند را بر عهده دارند (هنری و کمیس، ۱۹۸۶؛ کمیس و مک تاگارد، ۱۹۸۸). با این حال مفهوم‌سازی لوینستی محدودیت‌هایی هم دارد. لوین ماهیت تحقیق معطوف به کنش را به صورت جزئی شرح نداده است؛ اما از نوشته‌هایش به نظر می‌رسد که علاقه او به نظریه‌پویایی گروهی آنچه را که ما اکنون برای تحقیق مشارکتی معطوف به کنش اساسی می‌دانیم، که همان تعهد تمام شرکت‌کنندگان که تحقیق را برای خودشان انجام دهند، تحت‌الشعاع قرار داده است. حداقل در ادبیات آن زمان، دیده نمی‌شود که محققان کنش مشارکتی در جوامعی که لوین با آن‌ها در مورد روابط نژادی و مسکن اجتماعی کار کرده است، نظریات خودشان را درباره روابط نژادی و مسکن اجتماعی بهبودیافته مطرح کرده باشند.

تحقیق مشارکتی معطوف به کنش در اصل یک فعالیت گروهی است؛ اما در موقعیت‌هایی که افراد دارای قدرت، پایگاه، نفوذ و تسهیلات در کنار زبان در کنار یکدیگر جمع می‌شوند تا درباره یک «موضوع نگران‌کننده» کار کنند، ایده مشارکت دشوار می‌شود. به دلیل تغییر معنای اصطلاح «مشارکت»، سردرگمی‌آزاردنده‌ای درباره ماهیت تحقیق مشارکتی معطوف به کنش ایجاد می‌شود.

اندیشیدن درباره «مشارکت»

مرحله اول در تحلیل این سردرگمی آسان است؛ که شامل تمایز گذاشتن بین «مشارکت» و «درگیری» است و در لغت نامه‌های استاندارد انگلیسی کاملاً شفاف سازی شده است: مشارکت به معنای «به اشتراک گذاشتن» و «نقش داشتن» در چیزی یا با کسی است (سایکس، ۱۹۷۶، ص ۸۰۴). درگیری به معنای «گرفتار شدن»، «دلالت کردن» و «شامل شدن» است (ص ۵۷۰).

مشارکت صحیح در تحقیق به معنای سهیم بودن در شیوه مفهوم‌سازی، اعمال و بکارگیری تحقیق در جهان زندگی است. این به معنای عاملیت و مسئولیت‌کنشگر در تولید دانش و بهبود عملکرد است. درگیری صرف به هیچ‌کدام از این‌ها دلالت نمی‌کند و خطر پذیرش صرف و استثمار افراد در تحقق برنامه‌های دیگران را به همراه دارد. این امر در برنامه‌های اجتماع‌محور رایج است که به عنوان تحقیق مشارکتی معطوف به کنش بازنمایی می‌شوند، اما در واقعیت تنها کمی بیش‌تر از به‌کارگیری یک سیاست‌گذاری نهادی سرکوبگر و نسنجیده است. افراد معمولاً درگیر تحقیق‌اند، اما به ندرت مشارکت‌کنندگان واقعی و مالک اصلی نظریه تحقیق و عمل هستند.

تاندون «امور تعیین‌کننده» متعددی را برای مشارکت صحیح در تحقیق شناسایی کرده است: «۱. نقش افراد در تنظیم دستور کار تحقیق، ۲. مشارکت افراد در جمع‌آوری داده و تحلیل؛ و ۳. نظارت افراد بر استفاده از نتایج و کل پروسه کاری» (تاندون، ۱۹۸۸، ص ۱۳). اشاره تاندون به نظارت بر کل پروسه به این معنا است که حتی خود روش‌شناسی تحقیق هم ممکن است توسط شرکت‌کنندگان بازتعریف و بازسازی شود. این امر در بسترهای بین فرهنگی که تحقیق مشارکتی معطوف به کنش عموماً در آنها انجام می‌شود، می‌تواند به شدت مهم باشد. عدم شناسایی گریزناپذیر بودن این مساله به مثابه افتادن در استثمار و امپریالیسم فرهنگی است. چرا باید افراد بومی در این نوع از تحقیق مشارکتی

معطوف به کنش ما شرکت کنند؟ در تحقیق مشارکتی معطوف به کنش آزمون اصلی این است که افراد در حقیقت تحقیق را برای خودشان انجام دهند و در ماهیت آن تامل کنند.

ما از اصطلاح تحقیق مشارکتی معطوف به کنش در این جهت استفاده می‌کنیم که آن را از انواع تحقیقی که عموماً شامل محققانی از دانشگاه‌ها می‌شود که تحقیقاتی را بر روی مردم انجام می‌دهند و مردم را موضوع تحقیق می‌کنند، جدا کنیم. تحقیق بر روی افراد می‌تواند تجربی-تحلیلی یا تفسیری باشد. همان‌طور که هابرماس (۱۹۷۲، ۱۹۷۴) مطرح کرده است، هیچ‌کدام از این روش‌های تحقیق سیاست‌های صریح و روشنی ندارند، نتیجتاً، هم تحقیق تجربی-تحلیلی و هم تفسیری منافی را بازنمایی می‌کنند که رهایی‌بخش نیستند. دانشی که در چنین تحقیقی تولید می‌شود می‌تواند به شیوه‌های قهری بکار گرفته شود و در عین حال می‌تواند تصور مشارکت را نیز ایجاد کند. ممکن است افراد موظف شوند تا راه‌هایی را برای به‌کارگیری سیاست‌هایی بیابند که بر اساس دانشی که توسط تحقیق بر روی آن‌ها تولید شده ارائه شده‌اند، و نه بر مبنای دانشی که توسط خود آن‌ها توسعه یافته است، این تحقیق مشارکتی معطوف به کنش نیست، بلکه تنها پذیرفتن افراد در یک رویکرد تحقیق، توسعه و انتشار است که توسط اجتماعی از سیاست‌گذاران و جامعه‌شناسانی که علاقه اصلی آن‌ها حفظ کنترل است ابداع شده است.

تحقیق مشارکتی معطوف به کنش افراد را از دانشگاه و محل کار با ارتباطی کاملاً متفاوت درگیر تحقیق می‌کند. برای ساده‌سازی من از اصطلاحات «دانشگاهی» و «کارمند» استفاده می‌کنم تا دو گروه از افرادی که عموماً درگیر تحقیق مشارکتی معطوف به کنش می‌شوند را نام‌گذاری کنم. با این وجود مشخص است که هر دو اصطلاح برای پوشش دهی تنوع عاملان و افرادی که در پروژه‌های تحقیق مشارکتی معطوف به کنش همکاری می‌کنند، بیش از اندازه محدود هستند. من این تمایز را قائل می‌شوم، به این دلیل که کمک می‌کند تا کار مشابهی که محققان تحقیق مشارکتی معطوف به کنش انجام می‌دهند را در کنار وظایف متمایزی که آن‌ها می‌توانند در بسترهای سازمانی و فرهنگی خودشان انجام دهند، نشان دهم. همچنین به جا است که واژه احتیاط را نیز اضافه کنیم: تمایز بین دانشگاهیان و کارمندان نباید برای ایجاد تمایز بین نظریه‌پردازان و کنشگران به کار رود، طوری که انگار نظریه یکجا قرار دارد و به‌کارگیری آن در جای دیگر. چنین دیدگاهی در تضاد با تعهد تحقیق مشارکتی معطوف به کنش است که به دنبال توسعه کنش آگاهانه مبتنی بر نظریه برای تمام اعضای درگیر است.

اصول تحقیق مشارکتی معطوف به کنش

این بخش ۹ اصل کلیدی تحقیق مشارکتی معطوف به کنش را شناسایی می‌کند و توضیح می‌دهد:

(۱) شناسایی پروژه فردی و جمعی

پروژه معمول تحقیق مشارکتی معطوف به کنش جنبه‌های متعددی دارد. هر شرکت‌کننده دانشگاهی و کارمند باید تعهد کند: تا کار خودش و شیوه‌ای که فهمیده می‌شود (نظریه‌پردازی می‌شود) را ارتقا دهد؛ تا با سایر افرادی که درگیر پروژه هستند (دانشگاهیان و کارمندان) همکاری کند و به ارتقای کار آن‌ها کمک کند؛ با دیگران برای انجام دادن کارهای جداگانه (دانشگاهی و شغلی) خود، در بسترهای فرهنگی و سازمانی برای ایجاد امکان پروژه‌های مشترکی که بیش‌تر آگاهانه و نظریه‌بنیاد هستند و ایجاد شرایط مادی و سیاسی لازم برای حفظ پروژه مشترک و کار آن همکاری کند. به همین علت است که تحقیق مشارکتی معطوف به کنش به طور همزمان درگیر تغییر هم افراد و هم فرهنگ گروه‌ها، سازمان‌ها و جوامعی که به آن تعلق دارند است؛ اما شایان ذکر است که این تغییرات تحمیلی نیستند: افراد و گروه‌ها موافقت می‌کنند تا با هم کار کنند که هم به صورت فردی و هم به صورت جمعی خودشان را تغییر دهند. منافع آن‌ها با یک موضوع مورد دغدغه مورد توافق پیوند خورده است.

(۲) گفتمان تغییر و یادگیری، عمل و سازمان اجتماعی: توزیع قدرت

کار مک اینتایر (۱۹۸۱) که تحلیل ارتباط بین کنش‌های اجتماعی و نهادها است، ما را به درک تنش بین نهادینه‌سازی رویه و شکل‌گیری فرهنگ نهادی رهنمود می‌کند. فرهنگ هر گروه می‌تواند توسط اصطلاحات مشخص و انواع زبان و گفتمان‌ها، فعالیت‌ها و کنش‌ها و ارتباطات اجتماعی و سازمانی که تعامل بین گروه را ایجاد می‌کنند، تعریف می‌شود (به فوکو ۱۹۷۰، ۱۹۸۱؛ کمیس و مک تاگارد ۱۹۸۸ مراجعه کنید).

الگوهای استفاده از زبان که زبان و گفتمان گروه هستند، اولین جنبه فرهنگ گروه‌اند. فرد حامل زبان است، اما آن را به عنوان ویژگی پیش ساخته شده فرهنگ گروه یا جامعه می‌یابد. زبان شامل ظرفیت‌های پرمعنی و ارتباطی است و شیوه‌ای که ما از زبان استفاده می‌کنیم، تنها با تغییر توافقات اجتماعی درباره نحوه استفاده از زبان می‌تواند تغییر کند. الگوهای تعامل که کنش‌ها و فعالیت‌های گروه هستند، جنبه دوم فرهنگ گروه هستند. فرد یک بازیگر است، اما بازی او در بستر اجتماعی تعامل شکل می‌گیرد و فهمیده می‌شود. تغییر کنش اجتماعی معمولاً نیازمند تغییر راه‌های تعامل دیگران با ما نیز هست. الگوهای تعاملات که اجتماعی و سازمانی هستند، جنبه سوم فرهنگ گروه‌اند. فرد خود را تا حدی از طریق تعاملاتش با دیگران تعریف می‌کند، اما ماهیت و اهمیت این تعاملات اجتماعی باید در مقابل تاروپود تعاملات اجتماعی که مشخصه گروه‌ها، نهادها و اجتماعات وسیعتر است فهمیده شود. معمولاً هنگام تغییر تعاملات اجتماعی، لازم است دیگران هم دیدگاه خود را در این باره تغییر دهند که ما چگونه به آن‌ها مربوط می‌شویم و روابط ما با آنها چگونه با تاروپود وسیع‌تر روابطی که جامعه را شکل می‌دهند هماهنگ می‌شود.

ما از این تحلیل می‌فهمیم که هم هویت فردی و هم فرهنگ نهادی (و اشکال ساخته شده کار) از طریق تعاملات دیالکتیک متقابل پیچیده ساختاری رخ می‌دهند. برای مثال نهادینه کردن انواع خاص کار آموزشی، از طریق رقابت صورت می‌گیرد. برخی فعالیت‌ها مقدم بر دیگر فعالیت‌ها از طریق فرآیندی اساساً سیاسی، انتخاب و تغییر شکل داده می‌شوند. به طور مشخص پیشرفت کار آموزشی تنها از طریق مشاهده فعالیت آموزشی به دست نمی‌آید. انواع مشخصی از کلمات انتخاب و ابداع می‌شوند تا گفتمان مدرسه یا دانشگاه را شکل دهند؛ انواع خاصی از فعالیت‌ها انتخاب و ساخته می‌شوند تا فعالیت مدرسه یا دانشگاه را شکل دهند؛ و انواع خاصی از تعاملات اجتماعی انتخاب و ساخته می‌شوند تا سازمان مدرسه یا دانشگاه را شکل دهند. مشاهده انفعال گسترده موجود بین رسانه اجتماعی از زندگی اجتماعی معمولی و مدل نهادی مدرسه و دانشگاه، بخصوص زمانی که تحت تسلط قانون بوروکراتیک بودن وجه مشخصه نتیجه رقابت شده است، کار نسبتاً آسانی است. همان‌طور که من در بالا گفته‌ام انفعالات حاصله تنها برای فرهنگی که برای کار آموزشی ضروری است، زبان‌آور نیست، بلکه برای خود فرد نیز مخرب است. لازم است ملاحظات مشابهی برای انواع دیگر اقدامات در فضای اجتماعی مد نظر قرار گیرد.

توسعه کار آموزشی و اجتماعی می‌تواند از طریق شناخت تناقضاتی ارتقا یابد که در بین و در سراسر ورودی‌های یک رسانه اجتماعی، در میان اشکال نهادی و از طریق فرایند متقابل نهادینه‌سازی و رقابت پیش می‌آیند. ممکن است برای مثال احتمال دارد زبانی که برای توصیف ایده‌های آموزشی مناسب است در اشکال گفتمان مدرسه گم شود و یا با شیوه‌های خاصی که زندگی مدرسه سازمان داده می‌شود ناسازگار باشد. تمام این تعاملات باید با دقت بررسی شوند تا امکانات جدیدی را برای فعالیت آموزشی جهت تغییر یا براندازی شرایط یا شیوه‌های توصیف وضعیت‌هایی که بازسازی کنش موثر را دچار مشکل می‌کنند نشان دهد (آگاهی نقادانه، کار متعهدانه).

۳) تغییر فرهنگ گروه‌های کاری، نهادها و جامعه

در تحقیق مشارکتی معطوف به کنش، فرهنگ سه گروه موضوع تأثیرگذاری است: فرهنگ گروه دانشگاهی و بسط آن به محیط کاری دانشگاهی، فرهنگ همکاری خود اعضای گروه تحقیق مشارکتی معطوف به کنش؛ و فرهنگ محیط کاری خود شاغلان و بسط آن به جامعه. متأسفانه همچنان این انتظار منطقی وجود دارد که به دلیل شیوه‌هایی که دانشگاهیان عموماً وارد مشارکت می‌شوند و احتمالاً به خاطر تفاوت و عدم قطعیت کارمندی که وادار شده‌اند تا به صورت مشخص و هژمونیک آنچه به آن‌ها گفته شده است انجام دهند، همچنان این انتظار منطقی وجود دارد که دانشگاهیان در ارتباطشان رفتاری بهره‌جویانه داشته باشند.

برای مقابله با این مسئله، باید انرژی قابل توجهی برای تضمین روابط متقابل و متناسب در گروه تحقیق مشارکتی معطوف به کنش و حفظ نظارت اجتماع بر پروژه و کارمندان آن صرف شود. گروه نهایتاً باید از *انتقادی/ایدئولوژیک* برای حصول اطمینان از این که کار به بیراهه نمی‌رود و فهم آن به خاطر تفاوت در اقتدار نامشروع تحریف نمی‌شود، برخوردار باشد. زمانی که تفاوت در پایگاه و قدرت در میان

شرکت‌کنندگان وجود دارد، باید اینها را تعلیق کرد تا کار جمعی آغاز شود، اما در طول انجام آن کار با آنها مبارزه شود. بخاطر ادعای تحقیق مشارکتی معطوف به کنش، هر فعالیت مربوط به این حوزه باید در اولویت قرار گیرد؛ و در این بستر است که دانش حقیقی دانشگاهی می‌تواند برای کمک به افراد در دیدن آنچه به طور مستقیم یاد گرفته‌اند مفید باشد - اینکه ذهنیت خود آن‌ها احتمال دارد جنسیتی شود (آیزنشتاین، ۱۹۸۴؛ هالوی، ۱۹۸۴)، بومی و ملی (چاترجی، ۱۹۸۶)، غربی (لن هوپای، ۱۹۸۷)، و توسط فرهنگ‌پذیری توده‌ای محرک سرمایه‌داری جایگزین شود (آرونویتس، ۱۹۷۷؛ آرونویتس و گیروکس، ۱۹۸۵). این کار ایدئولوژی انتقادی است که می‌تواند درگیر «استعمارزدایی ذهن» در ابعاد متعدد شود (نگوگی و تیونگو، ۱۹۸۶).

تحقیق مشارکتی معطوف به کنش این که افراد هستی‌های اجتماعی و عضو گروه‌های متعددی هستند را به رسمیت می‌شناسد - شرکت‌کنندگان فعالی در روند زندگی، محلی و حقیقی ساختن و بازسازی زبان، فعالیت‌ها و تعاملاتی که فرهنگ گروهی که به آن تعلق دارند را می‌سازند و بازسازی می‌کنند. برای تغییر فرهنگ گروه‌های آن‌ها (چه برسد به کل نهادها و جامعه به‌طور گسترده‌تر)، افراد باید خودشان و دیگران را از طریق تغییر مفهوم، فرم‌ها و الگوهای زبان و فعالیت‌ها و ارتباطات اجتماعی که نشان‌دهنده گروه‌ها و تعاملات بین اعضای آن هستند، تغییر دهند. در تحقیق مشارکتی معطوف به کنش، آن‌ها این کار را به صورت جمعی و با همکاری یکدیگر، با کنار گذاشتن عمدی زمان برای تامل در مورد این مسائل به عنوان مبدا تصمیمات آگاهانه فردی و گروهی انجام می‌دهند. به همین دلیل، تحقیق مشارکتی معطوف به کنش، مشروط به مشارکت صحیح است: این روش تحقیقی است که از طریق آن افراد، برای بهبود فعالیت‌های خود کار می‌کنند (و تنها در وهله دوم برای بهبود فعالیت‌های افراد دیگر). کنترل‌های دائمی برای اطمینان حاصل کردن از این که مسئله کم‌قدرت‌ترین افراد تمرکز اصلی کار گروه‌ها است، از طریق گفت‌وگو بین شرکت‌کنندگان صورت می‌گیرد.

بهبود اجتماعی از طریق تحقیق مشارکتی معطوف به کنش، شامل تجزیه و تحلیل صریح و روشن و تغییر اکتشافی هم از جانب فرد و هم فرهنگ گروهی (و به طور گسترده‌تر، جامعه‌ای) می‌شود که در آن افراد نوع زندگی‌شان را شکل می‌دهند. تغییر کل جامعه و فرهنگ در مواجهه با آن، فراتر از آنی است که افراد بتوانند انجام دهند، در تحقیق مشارکتی معطوف به کنش گروه‌ها با یکدیگر کار می‌کنند تا زبان خود، نوع رفتار و تعاملات اجتماعی شان را تغییر دهند. بنابراین این گروه‌ها به شیوه خود می‌توانند تغییرات را در سطح گسترده‌ای از تاروپود تعاملات که مشخصه جامعه و فرهنگ ما هستند از پیش نشان دهند، حاکی آنها باشند و به این تغییرات دامن بزنند. به بیان دیگر، تحقیق مشارکتی معطوف به کنش جنبه‌های فردی و جمعی و محلی و گسترده دارد. افراد محقق در تحقیق مشارکتی خودشان را تغییر می‌دهند، دیگران را در تلاششان برای تغییر حمایت می‌کنند و با یکدیگر تلاش می‌کنند تا نهادها و جامعه را تغییر دهند. از طریق نقد این تلاش‌ها برای تغییر با شعاری که توسط جنبش محیط‌زیست معروف شد، محققان تحقیق مشارکتی معطوف به کنش «جهانی فکر می‌کنند و بومی عمل می‌کنند».

(۴) کنش و واکنش

تحقیق مشارکتی معطوف به کنش از مقیاسی کوچک شروع می‌شود و از طریق مراحل ماریپیچی خوداندیشی^۱ گسترش می‌یابد: ماریپیچی از چرخه‌های برنامه‌ریزی، فعالیت کردن، (اجرای برنامه‌ها)، مشاهده (سیستماتیک)، تفکر و باز برنامه‌ریزی کردن، کار اجرایی بیش‌تر، مشاهده و تفکر. هنگام تشخیص این که در کجا گروه یا افراد به صورت مؤثرتری فعالیت می‌کنند، جمعی بودن نقش مهمی را ایفا می‌کند. در مقابل، گروه بر مشاهدات در مورد اقداماتی که تاکنون انجام شده‌اند تامل می‌کند و از این فعالیت فکری برای آگاه‌سازی تصمیمات در مورد اقدامات و قدم‌های آینده افراد و گروه‌ها استفاده می‌کند. به این طریق در فضای عمومی و شخصی تفکرات و کنش‌ها توافق صورت می‌گیرد (هردو فضا همگام پیش می‌روند).

یک راه خوب برای شروع پروژه تحقیق مشارکتی معطوف به کنش، این است که داده‌های اولیه در حوزه علاقه عمومی (یک اکتشاف) را جمع‌آوری، سپس بر روی آن تامل کنید و بعد برای کنش تغییر یافته برنامه‌ریزی کنید؛ راه دیگر برای شروع کردن این است که یک تغییر اکتشافی انجام دهید، داده‌هایی را درباره آنچه رخ داده است جمع کنید، بر روی آن تامل کنید و سپس برنامه‌های پالوده شده تری را برای

^۱Supplanted by the mass enculturation of the capitalist impulse

^۲Decolonizing the mind

^۳Self-reflective spiral

کنش بنا کنید. در هر دو مورد از یک جهت مسائل و ادراکات و از جهت دیگر خود اقدامات، از طریق تحقیق مشارکتی معطوف به کنش توسعه و تکامل می‌یابند؛ اما تنها زمانی که مراحل ماریپیچی خوداندیشی لوینیستی به صورت متفکرانه و نظام مند در جریان انتقاد گروهی رود، رفته رفته هرچه حوزه کار گسترده تر شود، گروه بیشتر احتمال دارد عضویت خود را گسترش دهد. ممکن است در حوزه‌های وسیع‌تری فعالیت کند و استفاده‌اش را از نظریه اجتماعی توسعه دهد، اما همچنان نظارت در دست کارمندان است.

۵) یکدست کردن پروژه ذهنی و عملی

تحقیق مشارکتی معطوف به کنش / اجتماعات خود / انتقادی از افراد مشارکت‌کننده و فعال در تمام مراحل تحقیق شامل: برنامه‌ریزی، عمل، مشاهده و بازنمایی؛ به وجود می‌آورد. هدف این تحقیق ساختن جامعه‌ای از افرادی است که متعهد به آگاه‌سازی خودشان درباره ارتباط بین شرایط، کنش‌ها و نتایج در موقعیت‌های خود هستند و خود را از بند محدودیت‌های نهادی و فردی که زندگی کردن با ارزش‌های اجتماعی و آموزشی مشروع خودشان را محدود می‌کند، آزاد می‌کنند. این تحقیق شامل فرآیند آموزشی سیستماتیک است که در آن افراد به صورت برنامه‌ریزی شده کنش‌هایی انجام می‌دهند، اما با این وجود برای امور غیرمترقبه آماده‌اند و فرصت‌ها را مغتنم می‌دانند؛ اما تحقیق مشارکتی تنها یادگیری نیست، بلکه علاوه بر ساختن راه‌های جدید ارتباط با یکدیگر جهت امکان‌پذیر کردن اصلاح، شامل تولید دانش و جنبه‌های عملی آن نیز می‌شود. این فرآیند استفاده از دانش انتقادی است که کنش را شکل می‌دهد و آن را توسعه می‌بخشد تا این‌که کنش از طریق روشی که در آن افراد به صورت هماهنگ با ارزش‌های اجتماعی خود زندگی می‌کنند، به پراکسیس تبدیل می‌شود.

به این ترتیب تحقیق مشارکتی معطوف به کنش شامل افرادی است که درباره اقدامات خود نظریه‌پردازی می‌کنند، درباره شرایط، کنش‌ها و نتایج امور کنجکاوند و به درکی از ارتباطات بین شرایط، کنش‌ها و نتایج آن در زندگی خود رسیده‌اند. نظریه‌هایی که محققان تحقیق مشارکتی بسط می‌دهند، در ابتدا ممکن است به‌عنوان نوعی منطق عمل باشند. آن‌ها ممکن است هنگام بسط آن، به نحوی با این منطق رفتار کنند که انگار چیزی بیش از توجیه عقلانی نیستند، حتی اگر آن‌ها بهترین نظریات کنونی ما درباره اینکه چرا جامعه و کار آموزشی ما این‌گونه هست، باشند. این اصول اولیه بررسی نقادانه، از طریق فرآیند تحقیق مشارکتی معطوف به کنش انجام می‌شود.

۶) تولید دانش

مسئله کار گروه تحقیق مشارکتی معطوف به کنش به مفاهیم مشترک زیادی منجر می‌شود و کار دانشگاهیان در گروه، نشان دهنده ارتباط آن‌ها با نهادی است که از آن می‌آیند. به همین علت است که تولید دانش سه نوع کلی دارد: دانشی که توسط کارمندان ایجاد شده است، دانشی که با گروه به اشتراک گذاشته شده است و دانشی که توسط دانشگاهیان بسط یافته است. این انواع دانش رابطه تنگاتنگی با یکدیگر دارند، اما اولین دسته دانش، یعنی دانش کارمندان است که موضوع تمرکز اصلی است (تاندون، ۱۹۸۸). این تمرکز از طریق تمرکز انرژی بر پیشرفت از دیدگاه کارمندان به دست می‌آید. این دیدگاه ممکن است از طریق انتقادی که از دیدگاه گسترده‌ای از نظریه اجتماعی به دست می‌آید، اطلاع‌رسانی شود، اما تصمیم‌های عملی درباره این‌که چه چیزی یک حرکت پایدار برای پیشرفت تلقی می‌شود، همواره متعلق به کارمندان است.

۷) به‌کارگیری سیاست‌های تحقیق معطوف به کنش

همان‌طور که اکنون مشخص می‌شود، تحقیق مشارکتی معطوف به کنش یک فعالیت سیاسی است، چراکه شامل افرادی است که در کنار یکدیگر تغییراتی ایجاد می‌کنند و می‌توانند دیگران را هم تحت تأثیر قرار دهند. به همین دلیل بعضی مواقع موجب ایجاد مقاومت در برابر تغییر، هم در میان شرکت‌کنندگان و هم در دیگران می‌شود. تحقیق مشارکتی معطوف به کنش شامل افرادی است که موقعیت‌هایی (پروژه‌ها، برنامه‌ها، نظام‌ها) را که در آن کار می‌کنند به‌صورت انتقادی تحلیل می‌کنند؛ این موقعیت‌ها به صورت نهادی بنا شده‌اند. نمونه مقاومتی که محقق تحقیق مشارکتی معطوف بر کنش در تغییر اقدامات خود با آن مواجه می‌شود، نمونه تناقض میان رویه جدید و رویه پذیرفته شده نهاد است (فعالیت‌های پذیرفته شده در ارتباطات، تصمیم‌گیری و کار آموزشی). با تحلیل انتقادی نهاد، محقق تحقیق مشارکتی متوجه می‌شود که چگونه مقاومت‌ها در تعارض‌های بین فعالیت‌های رقیب، دیدگاه‌های رقیب در مورد موقعیت‌ها و ارزش‌های اجتماعی و آموزشی و دیدگاه‌های رقیب درباره سازمان اجتماعی و تصمیم‌گیری ریشه دارند. این فهم انتقادی به محقق تحقیق مشارکتی معطوف بر کنش کمک می‌کند تا در

برابر مقاومت‌های پیش رو با سیاست عمل کند (برای مثال با درگیر کردن دیگران به صورت مشارکتی در فرآیند تحقیق، دعوت از دیگران برای کاوش فعالیت‌هایشان، یا با کار کردن در بسترهای وسیع‌تر نهادی برای رسیدن به فهم منطقی‌تر، بیش‌تر فرآیندهای تصمیم‌گیری و دستیابی بیش‌تر به انواع کار اجتماعی تأمین‌کننده بیشتر برای همه افرادی که درگیر هستند).

تحقیق مشارکتی معطوف به کنش تا حدی در کنار این که نوعی پژوهش است، کاملاً یک فعالیت سیاسی نیز هست، و نیازمند این است که افراد فعالیت‌ها، ایده‌ها و فرضیاتشان را درباره نهادها با جمع‌آوری شواهد قانع‌کننده که آن‌ها را متقاعد می‌کند که فعالیت‌ها و ایده‌ها و فرضیات اشتباه بودند و یا اشتباه به کار گرفته شده‌اند به آزمون گذارند. آنها باید درباره آنچه مدرک (و یا داده) محسوب می‌شود فکر بازی داشته باشند. این امر نه تنها شامل حفظ سوابقی است که آنچه اتفاق می‌افتد را به دقیق‌ترین شکل ممکن توصیف می‌کنند، بلکه همچنین شامل جمع‌آوری و تحلیل قضاوت‌ها، واکنش‌ها و ادراکات هر کدام از محققان درباره این که چه اتفاقی در حال وقوع است می‌شود.

۸) منابع روش‌شناسی

تحقیق مشارکتی معطوف به کنش، خصوصاً به خاطر درگیری اولیه آن با گفتمان، فعالیت‌ها و ارتباطات اجتماعی موجود، برای دستیابی به فهمی از موقعیت‌هایی که در آن کار می‌کنند به روش پژوهش پدیدارشناسی، قوم‌نگاری و مطالعه موردی نزدیک می‌شود (ستیک، ۱۹۷۸). محققان تحقیق مشارکتی همگی به دنبال فهم تجربیات ذهنی افراد از وضعیت نهادی خود هستند و در عین حال تلاش می‌کنند تا حساب کار بسترهایی را که معانی در آن ساخته می‌شوند به دست آورند. آن‌ها همچنین از دیدگاه دیگران استفاده می‌کنند تا تجربه خودشان را درگیر آن کنند و تفسیر ذهنی خود را نظم و نسق دهند.

اطلاعات از طریق روش‌های معمول طبیعت‌گرایی تحقیق جمع‌آوری می‌شود که شامل مشاهده شرکت‌کننده، مصاحبه‌ها، یادداشت‌های میدانی، ثبت کردن وقایع و تحلیل اسناد می‌شود. اعتبار دهی با روش‌های متعددی به دست می‌آید که شامل مثلث‌بندی مشاهدات و تفسیرها از طریق تأیید شرکت‌کنندگان، و همچنین آزمون انسجام استدلال‌ات ارائه‌شده، می‌شود. تحقیق مشارکتی معطوف به کنش شرکت‌کنندگان را درگیر پروسه عینی سازی تجربه‌های خود می‌کند، برای مثال با داشتن یک دفتر شخصی که شرکت‌کنندگان در آن پیشرفت خود و تاملاتشان نسبت به دو مجموعه موازی یادگیری را ضبط می‌کنند: آموخته‌هایشان درباره فعالیت‌هایی که در حال مطالعه آن‌ها هستند (این که چگونه فعالیت‌ها - فردی و جمعی - بسط می‌یابند) و آموخته‌هایشان درباره فرآیند مطالعه آن‌ها (این که چگونه تحقیق مشارکتی معطوف به کنش پیش می‌رود). هر چقدر اعتماد و فهم نظری افزایش می‌یابد، محققان تحقیق مشارکتی بیش‌تر با شیوه‌هایی که فهمشان از طریق روابط قدرت شکل می‌گیرند (و تحریف می‌شوند) تعامل می‌کنند. شرکت‌کنندگان دانشگاهی (یا دیگران) ممکن است توجه گروه را به نظریه اجتماعی جلب کنند، اما شیوه‌ای که در این کار استفاده می‌شود باید با دقت تمام به دور از استعمار و بهره‌کشی دانشگاهی باشد (فی، ۱۹۸۷).

باید به یاد داشته باشیم که جنبه تفسیری تحقیق مشارکتی معطوف به کنش، خود به تنهایی هدف نیست. هدف اولیه آن این است که کنشی را که در یک وضعیت توسط افراد یا یک جمع انجام می‌شود، آگاهانه‌تر و دقیق‌تر کند. باین حال یکی از محصولات پروژه تحقیق مشارکتی می‌تواند یک «مطالعه موردی» باشد که توسط شرکت‌کنندگان و تلاششان برای تغییر در طول زمان ایجاد شده است.

اهمیت مستندسازی، دلیل دیگری است که تحقیق مشارکتی معطوف به کنش از مقیاسی کوچک، با کار کردن بر روی تغییراتی که حتی یک نفر هم می‌تواند آن را امتحان کند شروع می‌کند و سپس به سمت نقد گسترده ایده‌ها یا نهادها حرکت می‌کند که در مقابل می‌توانند به اصلاحات کلی‌تر پروژه‌ها، برنامه‌ها و سیاست‌ها و رویه‌های در سطح سیستم منجر شوند. شرکت‌کنندگان باید بتوانند مدارکی را ارائه کنند مبتنی بر این که چگونه کار کردن بر روی طرح درگیری‌های موضوعی که می‌تواند گروه را در کنار یکدیگر نگه دارد، شروع کردند و اینکه چگونه به توافق مشترک موثقی از اینکه آن درگیری موضوعی پایه‌ای برای فعالیت مشترک است رسیده‌اند. با چرخه‌های کوچک مقیاسی که از برنامه‌ریزی، کنش، مشاهده و تامل شروع می‌شود و می‌تواند برای توصیف مسائل، ایده‌ها و فرضیات به‌طور روشن کمک کند تا بدین طریق کسانی که درگیر کار هستند بتوانند همانطور که کارشان پیش می‌رود، مسائل محکم‌تری را برای خود تعریف کنند.

چرخه‌های متمادی از فعالیت به سادگی می‌تواند مقدار حرکت را کاهش دهد. گروه‌های کوچکی از شرکت‌کنندگان در آغاز به افراد کمک می‌کنند تا یکدیگر را بهتر بشناسند و از دشواری و ترس عینی‌سازی تجربه-که بعضی اوقات می‌تواند اینگونه باشد بکاهند. البته، هرچه شرکت‌کنندگان فهمشان از خودشان، مسیر کارشان و دیگر تغییراتی که باید در جهت تداوم طرح نظریه و اجرای ایده‌ها و ارزش‌های آموزشی‌شان صورت دهند بیشتر می‌شود، توسعه جامعه شرکت‌کنندگان در تحقیق مشارکتی، به نحوی که به تدریج شامل افراد بیشتری شود که درگیر و تحت تاثیر این رویه‌های مورد بحث هستند نیز لازم و ممکن می‌شود.

به دلایلی اساسی و سیاسی، محققان تحقیق مشارکتی باید به جای این که تنها دریافت‌کنندگان تاریخ و سابقه باشند، از فعالیت‌ها و جریان عمل خود مدارکی ثبت کنند. تحقیق مشارکتی معطوف به کنش به مشارکت‌کنندگان اجازه می‌دهد و آن‌ها را ملزم می‌کند تا از پیشرفت‌های خود مدارکی تهیه کنند: الف) مدارکی از فعالیت‌ها و اعمال متغیر آن‌ها. ب) مدارکی از تغییرات در زبان و گفتمانی که فعالیت‌هایشان را توصیف و تشریح و توجیه می‌کند. ج) مدارکی از تغییرات در روابط اجتماعی و مدل‌هایی از سازمان‌دهی که مشخصه فعالیت آنان است و آن‌ها را محدود می‌کند؛ و د) مدارکی از پیشرفت تخصص آن‌ها در اجرای تحقیق مشارکتی. شرکت‌کنندگان باید بتوانند مدارکی را از وضعیت گروه^۱ و مدارکی را که از ادعاهای یکدیگر حمایت می‌کنند ارائه کنند. آن‌ها باید به ارزش مدارکی که با دقت جمع‌آوری و تحلیل شده احترام بگذارند و همچنین بتوانند مدارک را جهت متقاعد کردن دیگران، به نمایش بگذارند و از آن‌ها دفاع کنند.

۹) خلق نظریه کار

تحقیق مشارکتی معطوف به کنش به شرکت‌کنندگان اجازه می‌دهد و آن‌ها را ملزم می‌کند تا توجیهات منطقی از کار اجتماعی و آموزشی خود به دیگران ارائه کنند، چراکه می‌توانند نشان دهند چگونه مدارکی که جمع کرده‌اند و تفکر انتقادی که انجام داده‌اند به آن‌ها کمک کرده است تا اصولی بسط یافته، آزمون شده و به صورت انتقادی بررسی شده از آنچه انجام می‌دهند، ایجاد کنند. آن‌ها ممکن است با ایجاد چنین اصولی، به صورت مشروع از دیگران بخواهند تا فعالیت‌هایشان را در قالب نظریات خودشان و با شواهدی از تفکر انتقادی خود، توجیه کنند.

تحقیق مشارکتی معطوف به کنش به عنوان پراکسیس علوم اجتماعی انتقادی

کار و کمیس (۱۹۸۶)، به عنوان بخشی از توسعه مفهوم‌پردازی تحقیق مشارکتی معطوف به کنش که از لحاظ نظری مبنای محکم تری دارد، استدلال کرده‌اند که این تحقیق تنها مدل تحقیق است که به اصطلاح «پنج حداقل مورد نیاز»^۲ برای علوم آموزشی انتقادی را داراست (صص ۱۳۰-۱۲۹). آن‌ها در مورد موقعیت نظریه و عمل آموزشی استدلال می‌کنند، اما قیاس بحث آنها با علوم اجتماعی نیز توجیه‌پذیر و صحیح است چرا که منابع نظری که آن‌ها استفاده کرده‌اند، کلی‌تر است. ویژگی‌هایی که در پایین مشخص شده اند می‌تواند با الزاماتی که ذکر شد، همخوانی داشته باشد:

۱. نقد پوزیتیویسم به معنای این است که هر رویکرد مناسبی نسبت به بررسی اجتماعی باید مفاهیم پوزیتیویستی عقلانیت، عینیت (بی‌طرفی) و حقیقت و به طور اخص این فرض که دانش در حل مسائل اجتماعی صرفاً ارزش ابزاری دارد و نتیجتاً این گرایش که تمام مسائل اجتماعی به صورت تکنیکی دیده شوند را رد کند.

۲. استدلال تفسیرگرایانه بر این مدعا است که تحقیق اجتماعی باید معانی فعالیت‌های اجتماعی برای کسانی که آن‌ها را انجام می‌دهند را درک کند. بنابراین تحقیق آموزشی باید نیاز بکارگیری گروه‌هایی تفسیری از کارمندان در برنامه‌های اجتماعی، آموزشی، کشاورزی و سلامت را بپذیرد که از خود ادراکی موجود به عنوان مبنایی برای بیان و بهبود فهم اجتماعی، کنش اجتماعی و قلمرو روابط اجتماعی و ساختارهایی که در آن فعالیت‌های اجتماعی بنا می‌شوند استفاده می‌کنند.

۳. از آن جایی که این حقیقت وجود دارد که آگاهی نه تنها واقعیت را تبیین می‌کند، بلکه واقعیت هم احتمال دارد به صورت سیستماتیک آگاهی را به نحوی مخدوش کند که فهم افراد بر اساس باورهای غیرواقعی که مدل‌های غیرمنطقی، متناقض و بررسی نشده را حفظ می‌کنند،

^۱Group climate

^۲Five minimum requirements

شکل بگیرد، بنابراین تحقیق اجتماعی باید راه‌هایی را برای تمیز تفسیرهای نامناسب، دروناً ناسازگار و از لحاظ ایدئولوژیک تحریف شده، در برابر آن‌هایی که این‌گونه نیستند، فراهم کند؛ و راه‌هایی را پیشنهاد کند که در آن درک توسعه‌نیافته بتواند سه ورودی زبان، روابط اجتماعی و عمل را با یکدیگر پیوند دهد تا با یکدیگر بر دیگر امور غالب شوند. رویکرد تفسیری نه تشخیص‌می‌دهد که این تحریف‌ها چگونه رخ می‌دهند، و نه به دنبال فراهم کردن راهنمایی برای این‌که چگونه باید با آن‌ها روبه‌رو شد هستند.

۴. علاوه بر این رویکرد تفسیری تشخیص نمی‌دهد که بسیاری از اهداف، تلاش‌ها و استراتژی‌هایی که توسط افراد دنبال می‌شوند، به اندازه محدودیت‌ها و انگیزه‌ها در ساختار اجتماعی که افراد کنترل کمی بر آن‌ها دارند، نتیجه انتخاب آگاهانه نیستند. از این رو تحقیق اجتماعی باید خود را با شناخت و مواجه‌شدن با آن جنبه‌های نظم اجتماعی موجود درگیر کند که دستیابی به اهداف منطقی و تلاش برای ارائه، شرح و نقد گزارش‌های نظری مبناداری را دشوار می‌کند که راه‌های غلبه بر این موانع را وعده می‌دهند.

۵. تحقیق اجتماعی باید خود را به دیدگاهی متعهد کند که پایگاه آموزشی کارش با روش‌هایی که به عمل مربوط می‌شود، قابل تشخیص باشد؛ بخصوص راه‌هایی که شرکت‌کنندگان را برای ادامه درگیری با تحقیق اجتماعی و پیشرفت، توانمند می‌کند.

به این ترتیب از دیدگاه علوم اجتماعی انتقادی، تحقیق اجتماعی نمی‌تواند به تنهایی منابع مشکلاتی که افراد با آن مواجه می‌شوند (دانشگاهی و کارمند) را توضیح دهد یا بفهمد. هدف آن این است که طیف وسیعی از متخصصان اجتماعی در تحقیق را درگیر کند تا به عمل آگاهی دهند و راهنمایی کنند و اعمالی را پیشنهاد کنند که بتوان بر مشکلات و سختی‌ها غلبه کرد و همچنین امکانات جدیدی پیشنهاد کنند. چنین تحقیق مشارکتی باید به سمت تغییر شیوه نگاه هم‌کارمندان و هم‌دانشگاهیان به خود، موقعیتشان و فهمشان حرکت کند تا عواملی که مانع اهداف و نیات آن‌ها می‌شوند شناخته، بررسی، تغییر داده و یا محدود شوند. نتیجه این می‌شود که چنین تحقیقی باید متمایل به تغییر موقعیت‌هایی باشد که منجر به موانعی بر سر راه دستیابی به اهداف اجتماعی و تحریف‌های دائمی ایدئولوژیک و موانع کار منطقی و انتقادی در موقعیت‌های اجتماعی می‌شود. تنها با همین سناریو است که پیش‌بینی می‌شود اصولی که در بالا به آن اشاره شد مدنظر قرار داده شوند.

همچنین الزامات کار و کمیس (۱۹۸۶)، برای یک علم آموزشی، پنج چیزی را که تحقیق مشارکتی معطوف به کنش نیست ارائه می‌کند:

۱. تحقیق مشارکتی معطوف به کنش چیزی نیست که متخصصان اجتماعی (دانشگاهیان و کارمندان)، زمانی که به کار کردن خود فکر می‌کنند، معمولاً انجام دهند. تحقیق مشارکتی معطوف به کنش در جمع‌آوری مدارکی که بناست تامل دقیق گروهی بر آن بنا شود، و هم‌چنین در تغییر برنامه‌ها، نظام‌مندتر و مشارکتی‌تر هستند.

۲. تحقیق مشارکتی معطوف به کنش تنها یک حل مشکل ساده نیست. تحقیق مشارکتی معطوف به کنش شامل طرح مسئله است، نه تنها حل مسئله. این روش با نگاه به «مشکلات» به‌عنوان آسیب‌شناسی آغاز نمی‌شود. این تحقیق به ارزش‌ها و برنامه‌هایی که با کار در دنیای واقعی طرح مسئله شده‌اند و با مطالعه بر روی فرهنگ و ماهیت کار خود افراد نگاه می‌کند. این روش با تقاضا برای بهبود و فهم دنیا با تغییر آن و یادگیری نحوه بهبود آن با استفاده از تأثیرات تغییرات انجام شده تهبیح می‌شود.

۳. تحقیق مشارکتی معطوف به کنش، تحقیقی که بر روی افراد دیگر انجام شود نیست. تحقیق مشارکتی معطوف به کنش تحقیقی است که توسط افراد خاصی بر کار خودشان، برای بهبود آنچه انجام می‌دهند صورت می‌گیرد؛ از جمله این‌که چگونه با و برای دیگران کار انجام می‌دهند. تحقیق مشارکتی معطوف به کنش افراد را خودمختار و عاملان مسئولی می‌داند که به‌صورت فعال در ساختن تاریخ خود و شرایط زندگی مشارکت می‌کنند تا بتوانند با دانش اینکه چه می‌کنند در ساختن تاریخ و شرایط زندگی خود، تأثیرگذارتر باشند و همکاری قوی در ساختن تاریخ جمعی و شرایط زندگی خود داشته باشند. این روش با افراد مانند ابژه تحقیق رفتار نمی‌کند، بلکه افراد را تشویق می‌کند تا با یکدیگر به‌صورت سوژه‌های آگاه و عاملان تغییر و بهبود کار کنند.

۴. تحقیق مشارکتی معطوف به کنش روش یا تکنیکی برای اجرای سیاست‌ها نیست. این روش واقعیت‌هایی را که خارج از اجتماع ساخته می‌شوند، یا واقعیت‌هایی را که توسط محققانی که داخل اجتماع کار می‌کنند اما به اجتماع به‌صورت ابژه به تحقیق نگاه می‌کنند نمی‌پذیرد.

محققان تحقیق مشارکتی ممکن است پیشنهادهای خارجی را که ارزش آزمودن دارد بپذیرند، یا ممکن است انتخاب کنند که موقعیت خودشان را همان گونه که بود از اصول اولیه مطالعه کنند تا فهم خود را از آنچه در حال وقوع است به عنوان راهنمایی برای کنش بسط دهند.

۵. تحقیق مشارکتی معطوف به کنش یک روش علمی برای کار اجتماعی نیست. تنها یک دیدگاه در مورد روش علمی وجود ندارد، چندین دیدگاه وجود دارد. تحقیق مشارکتی معطوف به کنش تنها مربوط به آزمون فرضیه یا استفاده از داده‌ها برای رسیدن به یک نتیجه‌گیری نیست. این روش از دیدگاهی جامعه‌شناختی استفاده می‌کند که از دیدگاه برخاسته از علوم طبیعی (که در آن موضوعات تحقیق موج‌ها به عنوان اشیا قلمداد می‌شوند) متفاوت است، تحقیق مشارکتی معطوف به کنش خود سوژه (محقق) را هم درگیر کار می‌کند. دیدگاه این روش با روش‌های علوم تاریخی متمایز است، چراکه تحقیق مشارکتی معطوف به کنش درگیر تغییر موقعیت‌ها است، نه فقط تفسیر آن‌ها. تحقیق مشارکتی معطوف به کنش یک پروسه زنده و به‌صورت سیستماتیک رشد‌یافته است که هم خود محقق و هم موقعیت‌های کنش او را تغییر می‌دهد. نه علوم طبیعی و نه علوم تاریخی هیچ‌کدام این هدف دوگانه (دیالکتیک زنده بین محقق و تحقیق) را ندارند.

برخی مثال‌ها از اصول در عمل

اصول می‌توانند به‌عنوان راهنمایی برای تشخیص این‌که آیا شرح تحقیق مثال‌های واقعی از تحقیق مشارکتی معطوف به کنش ارائه می‌کند و مهم‌تر از آن به‌عنوان راهنمایی برای برنامه‌ریزی این‌که چگونه تحقیق مشارکتی معطوف به کنش می‌تواند بهبود یابد بکار آیند. این اصول معیارهای مطلق نیستند اما محصول کار گروه محققان تحقیق مشارکتی‌اند و آنان این‌گونه نظریه تحقیق مشارکتی معطوف به کنش را بنا می‌کنند. هر مطالعه‌ای که ادعا کند تحقیق مشارکتی معطوف به کنش است ممکن است مدارکی ارائه کند که این اصول کلی مورد نظارت قرار گرفته‌اند و یا اصلاً چرا اصول باید برای مطابقت با شواهد جدید تغییر کنند. به همین دلیل مهم است که اصول به‌صورت بهره‌جویانه بکار برده نشوند چراکه در آن صورت با ایده اصلی تحقیق مشارکتی معطوف به کنش که مدعی است چنین اصولی هنگام عمل دچار مشکل می‌شوند در تناقض قرار می‌گیرد.

برای اینکه از این مقاله نتیجه‌ای بگیریم، من خلاصه‌ای از اصولی را ارائه می‌کنم که در دو پروژه تحقیق مشارکتی معطوف به کنش بین فرهنگی مربوط به هم در شمال استرالیا شناسایی شدند. مثال اول از یک دیدگاه غربی نوشته شده است و برخی اصولی را که زیربنای برنامه آموزشی معلمان بومیان بوده است و توسط دانشگاه دیکین برای حمایت از معلمان بومی با استفاده از منابع غربی و هم فرهنگ بومی ارائه شده است توصیف می‌کند (مک تاگارد، ۱۹۸۷؛ مک تاگارد ۱۹۸۹، مک تاگارد در مطبوعات؛ مک تاگارد و هنری، ۱۹۸۸). مثال دوم از دیدگاه یک اجتماع بومی با نام بیرکالا^۴ نوشته شده است و از مطالعه‌ای درباره توسعه آموزش و تحصیل برخاسته است. یکی از نویسندگان بومی از مشارکت‌کنندگان در برنامه آموزش معلمان که ذکر آن رفت بود.

اصول آموزشی برای آموزش و پرورش معلمان بومی

برنامه آموزشی معلمان همان‌طور که وظیفه آموزش معلمان بومی را بر عهده گرفته بود تا روند تاریخی طرح شده توسط وسلی لن هوپوی^۴ (۱۹۸۷) عضو اجتماع بیرکالا و عضو قلمرو شمالی مجلس قانون‌گذاری آر‌نهم^۵ را معکوس کند آغاز به کار کرد.

مدارس بخشی از فرآیند استعمار استرالیا و ساکنان واقعی آن هستند، مدارس پس از مبارزات شدید پیرامون زمین بین بومیان و ساکنان سفید جدید به بومیان معرفی و تحمیل شدند. این امر در قالب یک الگوی قابل پیش‌بینی مستعمره‌سازی هر ایالت و قلمرو در استرالیا به‌تدریج در طول ۲۰۰ سال، رخ داد. این فرآیند مستعمره‌سازی تا آنجا که مردم این زمان به یاد دارند در قلمرو شمالی اتفاق افتاده است و متأسفانه در بسیاری از مدارس ما همچنان ادامه یافته است. دوران سختی بود که در آن مدارس علناً برای تسخیر اذهان کودکان بومیان و تبدیل آنان به

^۱First principles

^۲Accounts of research

^۳Yirrkala aboriginal community

^۴Wesley Lanhupuy

^۵northern territory legislative assembly of Arnhem

فرهنگ مسلط (بالاندا) سفید^۱ بکار گرفته شدند؛ بنابراین مدارس در تلاش استرالیایی‌های غیربومی برای جذب بومیان به جامعه سفیدان مهم‌ترین عامل بودند...

گرایش قوی به فرهنگ بالاندا (سفید) در مدرسه و موقعیت برتر معلمان و مدیران فرهنگ بالاندا، ناگزیر به سمتی حرکت می‌کند که بر ذهن کودکان به گونه‌ای تاثیر می‌گذارد که فرهنگ بومی را بی‌ارزش می‌کند. مردمان بومی اکنون می‌دانند که اگر بناست مدارس در جهت خدمت به اهداف سیاسی اجتماعی اقتصادی مردم خودشان باشند، مدرسه به‌عنوان یک نهاد نیاز دارد تا با خود جامعه بومی سازگار شود. تنها زمانی که گرایش فرهنگی مدرسه، یولنگو^۲ (بومی) می‌شود مدارس با جنبش بومیان برای تعیین سرنوشت خود پیوند می‌خورند. استعمارزدایی مدارس در اجتماع بومیان اکنون چالش بومیان است (لن هوپوی، ۱۹۸۷، ص ۳۴).

اصول پروژه تحقیق مشارکتی معطوف به کنش در محدوده برنامه، با آگاهی از نیاز برای بازنمایی مجوز رسمی و تعهدات ثبت‌نام معلمان با برنامه تحصیلی که در آن معلمان بومی استخدام می‌شوند، به این صورت خلاصه می‌شود:

۱. دوره‌ها باید تعهد به تعیین سرنوشت بومیان را منعکس کنند. کار دانش آموزان باید آن‌ها را در همفکری و همکاری با اعضای ارشد اجتماعشان درگیر کند تا کمکی باشد برای آمادگی و آموزش همه جهت نقش‌های رهبری در امور آموزشی اجتماع.

۲. دوره‌ها باید به پرورش اکتشاف، فهم و تمرین آموزش «به هر دو شیوه» بپردازند. دانش آموزان بومی باید نقش کلیدی را (در مشورت کردن با اجتماعاتشان) برای پیشنهاد راه‌هایی جهت افزایش محتوای فرهنگ بومی در برنامه مدرسه، عادات و رسوم قومی و سیستم‌های پیام‌رسان بازی کنند.

۳. دوره‌ها باید تحقیق-مینا باشند. آن‌ها باید به کار اعضای تحقیق مربوط باشند و دانش آموزان را در تحقیق درگیر کنند تا برای اتخاذ موضع تحقیقی در تدریس خود تشویق شوند و فعالیت آموزشی را عمومی‌تر انجام دهند. نتیجتاً دانش آموزان باید در تمرین‌های حل مسئله‌ای بیشتر درگیر شوند که به آن‌ها فشار می‌آورد نسبت به مسائل دوره‌های خود بیش‌تر نگرش انتقادی داشته باشند.

۴. دوره‌ها باید مبتنی بر کنش باشند. دانش آموزان باید از دوره‌ها به‌عنوان مکانیسم‌های شفاف‌ی برای کشف و گسترش استعدادهای خود به‌عنوان معلم استفاده کنند. شدت روابط بین دوره‌های مختلف متفاوت است.

۵. دوره‌ها باید مجموعه‌ای از تکالیف یا تجربه‌ها را فراهم کنند تا از طریق آن دانش آموزان بتوانند مدل یا دیدگاه خود را از تدریس و آموزش بنا کنند. با این وجود برنامه باید خودمختاری و مسئولیت‌پذیری بیشتری را در دانش آموز به‌عنوان فراگیرنده-آموزگار و آموزگار-فراگیرنده افزایش دهد. در حالی که دوره‌های پیشینی که توسط دانش آموزان انجام شده بود ساختار محکم‌تری داشت، دوره‌های بعدی باید فرصت‌های بیش‌تری برای ابتکار فردی و تحقیقات خود راهبر توسط دانش آموزان را فراهم کند.

۶. دوره‌ها باید بر ارتباط اساسی هر دو روش نظریه آموزشی و عمل تأکید کنند؛ آن‌ها باید دانش آموزان را تشویق کنند تا با ارجاع به فعالیت‌های آموزشی واقعی (چه فعالیت‌های خود و چه دیگران) درباره نظریات به‌صورت انتقادی تأمل کنند و درباره فعالیت‌های واقعی با ارجاع به نظریات موجود (چه نظریات خود و چه دیگران) تأمل کنند. مطالعات موردی که دارای آگاهی انتقادی هستند و دوره آموزشی تحقیق مشارکتی معطوف به کنش، تدریس و مطالعات آموزشی راه‌هایی هستند که از طریق آن بررسی ارتباط بین نظریه و عمل می‌تواند شکل بگیرد.

۷. همچنین ارزش تأمل انتقادی در رابطه با آموزش هر دوره مورد تأکید است. برنامه‌ریزی آموزشی هر دوره باید روشن و آشکارکننده باشد تا دانش آموزان بتوانند به‌صورت انتقادی درباره این‌که چگونه فعالیت‌های هر دوره دانش آموزان، معلمان، دانش و بستر فراگیری را به یکدیگر

^۱Dominant balanda (white) culture

^۲Yolngu

^۳Message systems

مربوط می‌کنند، تأمل کنند. تکالیف تحقیقی، ماهیت تدریس و ویژگی ارزیابی باید برای مذاکره و ارزیابی توسط دانش آموزان و کارمندان باز باشد (پذیرای آن باشد) (مک تاگارد، ۱۹۸۷).

برای این که در کلماتی چند اصول فراگیر را که از طریق آن تحقیق مشارکتی معطوف به کنش در آموزش بومیان هدایت شد، خلاصه کنیم، بهترین راه اقتباس از فریره است:

من باید سعی کنم... تا افراد را به عنوان... محققان... با گفت‌وگو با خودم درگیر کنم. اگر من علاقه‌مند به دانستن شیوه تفکر دیگران و سطح درک آن‌ها هستم، در آن صورت افراد باید درباره شیوه تفکر خود فکر کنند و تنها ابژه تفکر من نباشند. این شیوه بررسی که شامل مطالعه- و نقد مطالعه- توسط افراد می‌شود و به‌طور همزمان یک فرآیند یادگیری است. از طریق این فرآیند بررسی، تحقیق، نقد و تحقیق مجدد، سطح تفکر انتقادی میان افراد درگیر افزایش پیدا می‌کند (فریره، ۱۹۸۲، ص ۳۰).

همچنین مهم است این مسئله نیز شناسایی شود بخصوص در بسترهای بین فرهنگی، کارمندان و دانشگاهیان از فرهنگ دیگر می‌خواهند تا اصولی را که آن‌ها را در مورد آنچه به‌صورت تحقیق مشارکتی معطوف به کنش مشروع می‌بینند راهنمایی می‌کند، اصلاح و تقویت کنند.

همواره با یکدیگر، یا کا گانا: تحقیق مشارکتی در بیر کالا به عنوان بخشی از توسعه آموزش یولنگو (بومی)^۱

مثال دومی که من می‌خواهم ارائه کنم، اساساً در تقویت اصولی است که طرح کردم، اما شیوه‌ای که از آن طریق یک گروه از معلمان استرالیایی بومی تحقیق مشارکتی معطوف به کنش را در خدمت منافع اجتماع خود بکار گرفتند ترسیم می‌کند. معلمان بومی بیر کالا، یارماتجا ماریکا و داینگاوا نگوروتون به همراه استاد مقطع لیسانس دانشگاه لئون وایت، به‌کارگیری تحقیق مشارکتی معطوف به کنش را در بستری این چنین خلاصه کرده‌اند:

۱. {این روش} تصریح می‌کند که اجتماع یادگیرنده و تحقیق کننده بیر کالا، نیازمند محیطی است که در آن مسئولیت جمعی موضوع اصلی کار ما را می‌سازد... بنابراین ما به توسعه خود اجتماعمان کمک می‌کنیم.

۲. تحقیق ما در یک اجتماع کاری همکارانه صورت می‌گیرد که بر روی کار، مالکیت و کنترل دارد... تا ما را به وضعیتی برساند که بتوانیم یک قدم از فعالیت‌ها بمان به عقب بیاوریم و درباره آنچه انجام می‌دهیم فکر کنیم.

۳. {این روش} بر اساس فهم ما از نقش مهم و اساسی که مذاکره در فرآیند تحقیق بازی می‌کند بنا شده است. کار ما همواره نیازمند مذاکره بین گروه‌های مربوطه است... تا افراد انگالاپال^۲ (افرادی که کهنه‌تر فکر می‌کنند) مطمئن شوند که ما کاری را برای خودمان به‌عنوان فرد انجام نمی‌دهیم... فرآیند مذاکره‌ای که ما از آن به‌عنوان فراگیرندگان استفاده می‌کنیم، با شناخته شدن به‌عنوان فراگیرندگان در اجتماع موجب پاداش ما می‌شود... تا توانایی‌ها و دانش بیش‌تری از قدیمی‌ترها بگیریم... جهت این که فرهنگمان را حفظ کنیم و آن را به فراگیرندگان بعدی که ما را دنبال خواهند کرد بدهیم. هم‌چنین به ما به‌عنوان معلمان احترامی می‌دهد چرا که ما مانند فراگیرندگان متواضع هستیم... و این که ما به یادگیری واقعیت بومی خود ارزش می‌دهیم.

۴. {این روش} بر اساس فهم روشنی از عمل متقابل بنا شده است که با عنوان «بالا لیلی»^۳ شناخته می‌شود... «بالا لیلی» به معنای دادن و پس گرفتن چیزی است.

۵. {این روش} اهداف مشترکی را بنا می‌کند- نقطه شروع ما همواره مذاکره برای نقطه درست برای شروع است... فرآیند بنای اهداف مشترک ما، ما را به اشتراک نظرات، تحلیل انتقادی پیشنهادهای یکدیگر از دیدگاه بومی و توافق بر سر برنامه می‌رساند. این به ما و قدیمی‌ها

^۱Always together, Yaka Gana: Participatory Research at Yirrkala as Part of the Development of Yolngu

Education

^۲Ngalapal [elder thinking people]

^۳Bala lili

کمک می‌کند تا درباره چیزهایی که انجام می‌دهیم، قبل از این که برنامه جدیدی بریزیم تأمل کنیم و مسیرهای جدیدی را برای رفتن ایجاد کنیم.

۶. «این روش» به ایجاد اعتمادبه‌نفس به عنوان بخشی از فرآیند خود کمک می‌کند... ما در جلسات برنامه‌ریزی خود برای پرورش مشارکت فعال یکدیگر کار می‌کنیم. در شیوه آموزش رسمی ما، توقع می‌رود (و یا حتی آزمون می‌شود) که یولنگو (اصول بومی) در خدمت قدیمی‌ترها برای اجرا در جمع باشد. به همین دلیل ما راهنمایی‌ها را برای رفتار مشاهده‌گران یوتا یولنگو در مراسم‌ها و زمان‌هایی که افراد «آزمایش می‌شوند» بخصوص زمانی که فردی اشتباهی می‌کند، تدارک دیده‌ایم. ایجاد اعتمادبه‌نفس از طریق مشارکت همچنین به ما کمک می‌کند تا علت و ریشه یولنگا بودن خود را بفهمیم و قدردان آن باشیم (خلاصه شده از ماریکا، انگورووتون و وایت، ۱۹۸۹، صص ۱-۱۵).

نتیجه‌گیری

محقق کلمبیایی اورلاندو فالس بوردا در سخن پایانی خود در کنفرانس تحقیق مشارکتی که در کلگری کانادا در جولای ۱۹۸۹ برگزار شد، با بیان اینکه افراد می‌توانند از اشتباهات خود درس بگیرند، نگرانی‌ها در مورد اینکه برخی مطالعات ارائه شده در کنفرانس و موجود در منابع، حقیقتاً تحقیق مشارکتی معطوف به کنش نیستند را رد کرد. این درست است، اما تنها در صورتی که افراد تشویق و حمایت شده باشند تا در کارشان به صورت انتقادی تأمل کنند. ما حتی می‌توانیم بگوییم تحقیق مشارکتی معطوف به کنش تنها به این دلیل وجود دارد که برخی مشارکت‌کنندگان روشنفکر تحقیق اجتماعی، علم یادگیری از اشتباهات خود و دیگران را توسعه داده باشند. مائو تسه تونگ یک بار اذعان داشت «نکته مهم این است که در یادگیری خوب باشیم» (۱۹۷۱، ص ۵۸) در حالی که اشاره داشت که حتی غیر واقعی است که از بهترین ژنرال‌هایش هم، همیشه توقع و انتظار پیروزی داشته باشد!

متأسفانه همه ما بیش از اندازه کند یاد می‌گیریم تا حدی به این خاطر که ما آغشته به آگاهی غربی شده‌ایم که خوداندیشی انتقادی و جمعی را به عنوان منبع مشروع ادراک بی‌ارزش می‌شمارد و به آن بدگمان است. ما به تمام کمک‌های واقعی و اجتماعی که می‌توانیم دریافت کنیم نیازمندیم. بنابراین من امیدوارم که حداقل تا حدی در ارائه اصولی همچون آنچه من در اینجا طرح کرده‌ام فضیلتی وجود داشته باشد. من امیدوارم که چنین اظهاراتی به ما کمک کند که نه تنها از اشتباهات و موفقیت‌های خود درس بگیریم، بلکه از اشتباهات و رقابت با موفقیت‌های دیگران نیز دوری کنیم و با سرعت و هزینه کم‌تری این کار را انجام دهیم. این امید با آرزویی نیز همراه است و آن این که مردم نیز با متذکر شدن به این که این اصول مشخص چگونه تأیید می‌شوند و یا به اشتباه می‌افتند به ما کمک کنند، که در هر صورت باید بر اساس تجربیات خاص خود آن‌ها از تحقیق مشارکتی معطوف به کنش اصلاح و قابل‌تعمیم شوند.

برابری جنسیتی، رشد اقتصادی و عاملیت زنان: «تنوع بی پایان» و «شباهت یکنواخت» محدودیت‌های پدرسالارانه

نایلا کبیر^۱

برگردان: مهتاب محبوب و شیوا شریف‌زاد

چکیده

مطالعات اقتصاد کلان اغلب شواهد متقنی مبنی بر این که برابری جنسیتی تأثیر مثبتی بر رشد اقتصادی دارد ارائه می‌کند، اما برخلاف این شواهد، نتایج مربوط به تأثیر رشد اقتصادی بر برابری جنسیتی هماهنگی بسیار کمتری دارند. این مطالعات به قدری زیاد انجام می‌شوند که تعیین مسیرهای علیّی ممکن برای توضیح این عدم تقارن در تأثیرات رشد بر برابری جنسیتی دشوار می‌گردد. این مقاله با به کارگیری چهارچوب فمینیستی نهادگرا، مطالعات در سطوح پایین‌تر تحلیل را برای یافتن بینشی نسبت به مسیرهایی که ممکن است محرک این دو مجموعه روابط باشند بررسی می‌کند و می‌کوشد توضیحی محتمل برای این عدم تقارن‌ها ارائه دهد.

کلیدواژه‌ها: عاملیت، توانمندسازی، توسعه، رشد، نابرابری، جنسیت.

مقدمه

شیفتگی دیرپای محافل سیاست بین‌الملل به مسئله‌ی رشد اقتصادی همراه با علاقه‌ی متأخر آنان به مسئله‌ی برابری جنسیتی، گونه‌هایی از مطالعات اقتصاد کلان را افزایش داده است که در آن برخی برای تخمین تأثیر برابری جنسیتی بر رشد اقتصادی تلاش کرده و برخی دیگر بر تأثیر رشد بر برابری جنسیتی تمرکز می‌کنند. در یک مقاله که به تازگی انتشار یافته است، من و لوئیزا ناتالی، یافته‌های هر دو نوع از مطالعات را باهم ترکیب کردیم (نایلا کبیر و لوئیزا ناتالی ۲۰۱۳). ما دریافتیم که شواهد و مدارک مبنی بر تأثیر مثبت برابری جنسیتی بر رشد

^۱ Naila Kabeer (2016) Gender Equality, Economic Growth, and Women's Agency: the "Endless Variety" and "Monotonous Similarity" of Patriarchal Constraints, *Feminist Economist*, Volume 22, Pages 295-321.

نایلا کبیر استاد رشته‌ی جنسیت و توسعه‌ی بین‌الملل در مدرسه‌ی علوم اقتصادی و سیاسی لندن است. مهم‌ترین حوزه‌ی پژوهش او جنسیت، فقر، محرومیت اجتماعی، بازارهای کار، معیشت، و حمایت اجتماعی است. او عضو هیئت تحریریه‌ی مجله‌های *اقتصاد فمینیستی*، *جنسیت و توسعه*، *فصلنامه‌ی جهان سوم* و عضو هیئت مشورتی مجله‌ی *کانادایی مطالعات توسعه و توسعه و تغییر* است. آخرین تألیف او کتابی مشترک درباره‌ی *سازماندهی زنان در اقتصاد غیررسمی: ورای اسلحه‌های فقرا (اسلحه‌های فقرا: اشکال روزمره‌ی مقاومت دهقانی (۱۹۸۵))* نام کتابی است از جیمز سی. اسکات (انتشارات Zed). *e-mail: N.Kabeer@lse.ac.uk*

اقتصادی در طیفی از کشورها، بازه‌های زمانی، و مشخصات مدل‌های مختلف، شواهدی نسبتاً متقن هستند. شواهد عکس این رابطه بین رشد اقتصادی و برابری جنسیتی انسجام کمتری داشتند و اغلب منحصر به کشورهای با درآمد بالا بودند.

یک دلیل محتمل برای این عدم تقارن در تأثیرات این است که این دو گروه از مطالعات همواره معیارهای یکسانی را برای اندازه‌گیری برابری جنسیتی به کار نمی‌برند. تلاش‌ها برای تخمین رشد تحت تأثیر سنت طولانی مدل‌سازی رشد در اقتصاد نئوکلاسیک است و خود را به چند معیار برابری جنسیتی محدود می‌کند: آموزش، اشتغال، و گاه دستمزدها. از سوی دیگر، تلاش‌ها با هدف مدل‌سازی برای برابری جنسیتی نسبتاً جدید هستند و به طیف وسیع‌تری از معیارهای برابری شامل رفاه، حقوق، و مشارکت سیاسی توجه دارند.

دلیل دوم و جالب‌تر می‌تواند این باشد که دو مجموعه از روابط بین رشد اقتصادی و برابری جنسیتی در مسیرهای علی یکسانی عمل نمی‌کنند. با این حال، رگرسیون‌های به شدت مقطعی میان کشورها که نوعاً در این مطالعات سطح کلان دیده می‌شوند بینش بسیار کمی درباره‌ی ماهیت احتمالی این مسیرها به دست می‌دهند. با وجود این که مطالعات برای ایجاد روابط تجربی گسترده مفید هستند، اما به مطالعات عمیق‌تر و در سطح خرد نیازمندیم تا مسیرهای علی ممکن روشن شوند.

مرور این مطالعات خرد توسط استر دوفلو (۲۰۱۲) انجام گرفت. او دریافت که شواهد هر دو مجموعه از روابط، ضعیف و نامنسجم هستند. دوفلو نتیجه‌گیری کرد که برابری جنسیتی ممکن است به خودی خود هدف مقبولی باشد، اما تضمینی وجود نداشت که به رشد اقتصادی کمک کند، و در واقع، می‌تواند برای آن مضر هم باشد. با این حال، محدودیت‌هایی در تحقیق او وجود دارد که متضمن نگاهی نو به شواهد است. نخست، تحلیل او به شدت در نگاه اقتصاد نئوکلاسیک به رفتار انسان ریشه دارد، رفتاری که با انگیزه‌ی خواست ماکزیمم کردن سود شخصی صورت می‌گیرد. در نتیجه شواهد مطالعه‌ی او با لنز امر به شدت فردی و با انتخاب-عقلانی و با توجه اندک به بستر بزرگ‌تری که انتخاب‌ها در آن انجام می‌گیرد، تأویل می‌شوند.

دوم، هم‌راستا با رشد اقتصاد توسعه‌ی «جدید» که دوفلو یکی از مروجان اصلی‌اش است، شواهد او تقریباً به مطالعات سطح خرد محدود می‌شود که در آن از آزمایش تصادفی کنترل شده یا رویکرد نیمه تجربی استفاده می‌شود؛ این اقدامات تنها برای از میان بردن سوگیری‌های نادیدنی‌ای که سایر رویکردها را از اعتبار می‌اندازد، در نظر گرفته شده‌اند. تحلیل او، در نهایت، بر پایه‌ی تجربی ضعیفی استوار است.

من در این مقاله دو هدف دارم. می‌خواهم از اقتصاد نهادگرایی فمینیستی استفاده کنم تا تحلیل جایگزینی از رفتار انسانی ارائه دهم. به ویژه، می‌خواهم تأثیر عوامل زمینه‌ای وسیع‌تر را بر انواعی از عاملیت که زنان قادرند داشته‌باشند، کشف کنم و این که چگونه این رویکرد می‌تواند تعبیر بسیار متفاوتی نسبت به تعبیر دوفلو (۲۰۱۲) از شواهد تجربی ارائه دهد. همچنین می‌خواهم از تمرکز محدود او بر شواهد تجربی فراتر روم. هر چند، همانطور که فلورنت بدکارانس، ایزابل گوئرین و فرانسوا روباو (۲۰۱۵:۱۶) اشاره کرده‌اند، اقتصاددانان این مکتب به تحقیر واقعاً آئینی مطالعاتی که رویکرد روش‌شناسانه‌ی آنان را به کار نمی‌بندند، می‌پردازند و به طور مؤثری "بانک خاطرات دانش گذشته" را کاملاً پاک می‌کنند. واقعیت این است که دشواری‌های عملی طراحی مطالعات زندگی واقعی که اقتضات آزمایشگاه-مانند رویکردهای تجربی را برآورده کند، ادعای آنان مبنی بر برتری روش‌شناختی را زیر سؤال می‌برد (آنگوس دیتن ۲۰۱۰). این مقاله رویکرد دربرگیرنده‌تری نسبت به مسئله‌ی تولید دانش اتخاذ خواهد کرد. نه تنها این کار در راستای سنت اقتصاد فمینیستی است، بلکه درک بهتری نیز از سؤالات پیچیده‌ی طرح شده، به دست می‌دهد.

جغرافیاهای جنسیت، انواع رشد

بگذارید با جایی مفاهیم برابری جنسیتی و رشد اقتصادی در ادبیات فمینیستی مرتبط شروع کنم. فمینیست‌ها با اقتصاددانان نئوکلاسیک در این زمینه موافق هستند که افراد، درون محدودیت‌های تحمیل‌شده‌ی شرایط شخصی‌شان انتخاب می‌کنند و عاملیت دارند، اما آن‌ها به موانع تحمیل‌شده توسط تقسیم ساختاری قوانین، هنجارها، منابع، و هویت‌ها در میان گروه‌های مختلف بر اساس جنسیت، طبقه، نژاد، کاست و غیره و نابرابری‌های قدرت و امتیازات منتج از آنها، نیز توجه می‌نمایند (نانسی فولبر ۱۹۹۴). تفکیک آن ویتهد (۱۹۷۹) میان "روابط اجتماعی منسوب به جنسیت" و روابطی که "حامل جنسیت" هستند، راه مفیدی را برای درک و نمایاندن جنبه‌های جنسیتی این ساختارهای جمعی محدودیت‌ها و گوناگونی‌شان در سراسر دنیا، در اختیار ما می‌گذارد.

محدودیت‌های منسوب به جنسیت در هنجارهای مرسوم، باورها و ارزش‌هایی ریشه دارند که مشخصه‌ی روابط «ماهیتاً جنسیتی» خانوادگی و خویشاوندی هستند. آنها مدل‌های مسلط مردانگی و زنانگی در جوامع مختلف را به وضوح نشان می‌دهند، و به مردان و زنان و پسران و دختران نقش‌ها و مسئولیت‌های مختلفی را بر اساس مهارت‌ها و تمایلاتی که بر ساخته‌های اجتماعی هستند، اختصاص می‌دهند. تنوع‌ها در تقسیم جنسیتی کار میان کار تولیدی و کار بازتولیدی که در مناطق مختلف جهان مشاهده می‌شود تا حدی تنوع در این محدودیت‌های منسوب به جنسیت را بازتاب می‌دهد. اختصاص دادن مسئولیت‌های نان‌آور اصلی به طور کلی به مردان، به توضیح دلیل نرخ بالاتر مشارکت مردان در نیروی کار کمک می‌کند. اما در حالی که بیشتر جوامع مسئولیت اولیه‌ی کار بازتولیدی بدون دستمزد را به زنان و دختران نسبت می‌دهند، انتظارات اجتماعی منسوب به زنان برای مشارکت آنان در تولید، بسیار متنوع است و در نتیجه نرخ مشارکت زنان در نیروی کار نیز متنوع است.

این مسئله یک "جغرافیای جنسیت" مشخص در الگوهای مشارکت در نیروی کار به وجود آورده است. استر بوزراپ (۱۹۷۰) کوششی اولیه را برای دریافت و ثبت این الگوهای منطقه‌ای ارائه می‌دهد. او نشان می‌دهد که مناطق در حال توسعه در جهان را می‌توان به طور کلی بر اساس میزان تراکم جنسیت در بخش تولید کشاورزی و تجارت، به نظام‌های مردانه و زنانه‌ی کشاورزی، تقسیم کرد. نظام‌های کشاورزی زنانه اغلب در آفریقای سیاه، جنوب شرقی آسیا و بخش‌هایی از آمریکای لاتین یافت می‌شدند. در حالی که زنان در این سیستم‌ها، مانند زنان در جاهای دیگر، مسئول کار بازتولیدی بدون دستمزد بودند، از آنها توقع می‌رفت که در مسئولیت‌های نان‌آور بودن هم با مردان شریک شوند، و برای این کار اغلب زمین‌های کشاورزی و شرکت‌های خود را اداره کنند. در نتیجه، این کشورها با میزان بالاتر نرخ مشارکت زنان در نیروی کار در مقایسه با میانگین این نرخ برای جهان در حال توسعه، مشخص می‌شوند.

در منتهالیه دیگر طیف نظام‌های کشاورزی مردانه است که در منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا و بخش‌های زیادی از آسیای جنوبی یافت شد. در این قسمت‌ها نرخ مشارکت زنان در نیروی کار از باقی دنیا پایین‌تر بود. در این مناطق، نه تنها از زنان انتظار می‌رفت که خود را به کار خانگی بدون دستمزد محدود کنند، بلکه هنجارهای مستحکمی برای جدا کردن زنان و محدود کردن تحرک آنان در فضای عمومی نیز وجود داشت. توقعات فرهنگی برای وابستگی زنان و متعاقب آن، ترجیح فرزند پسر به این معنی است که مشخصه‌ی این مناطق پدیده‌ی "فقدان زن" است. کمتر بودن زنان در جمعیت کل، انواعی از تبعیض جنسیتی را بازتاب می‌دهد که امید به زندگی زنان نسبت به مردان را پایین آورده است (آمارتیا سن ۱۹۹۰).

بر اساس مشاهده‌ی بوزراپ، هنجارها، ارزش‌ها، و اعمال مربوط به حوزه‌ی "خصوصی" خانواده و خویشاوندی مکرراً توسط محدودیت‌های مربوط به جنسیت در حوزه‌های عمومی دولت‌ها و بازارها، محکم‌تر شدند. برای نمونه، بوزراپ به سیاست‌های دولتی که به مردان سرپرست خانوار در تقسیم حقوق مربوط به زمین و خدمات کشاورزی ارجحیت می‌دهد و همچنین به ترجیح کارفرمایان برای استخدام نیروی مرد اشاره می‌کند. در نتیجه نهاد‌های ظاهراً غیرشخصی "عمومی" زمانی که تصورات از پیش‌پنداشته درباره‌ی مردانگی و زنانگی را از طریق قوانین، هنجارها و اعمال‌شان بازتولید یا تشدید می‌کردند به "حاملان جنسیت" تبدیل شدند. جهان از زمان کار کلاسیک بوزراپ، تغییرات قابل توجهی کرده است، تغییراتی که شامل جنبه‌هایی از این جغرافیای جنسیت نیز می‌شود. این مقاله میزان تأثیر رشد اقتصادی در این تغییرات را بررسی می‌کند، اما ابتدا اجازه بدهید به ادبیات فمینیستی درباره‌ی رشد اقتصادی بپردازم.

پژوهشگران فمینیست به عدم تقارن جنسیتی بنیادین در جریان اصلی مفهوم‌پردازی درباره‌ی رشد اشاره کرده‌اند (ماریلین وارینگ ۱۹۸۹). رشد به عنوان افزایش کالاها و خدمات تولید شده‌ی دارای قیمت بازار (یا قیمت نسبی) در یک کشور در یک سال مشخص و با یک ویژگی مهم تعریف شده است: این که رشد به کالاها و خدماتی محدود می‌شود که یا در بازار خرید و فروش می‌شوند یا قابلیت خرید و فروخته شدن دارند. تولید این کالاها و خدمات تحت عنوان "فعالیت اقتصادی" طبقه‌بندی می‌شود و چنان که داده‌های مربوط به نیروی کار به ما نشان می‌دهند، این فعالیت‌ها اغلب توسط مردان انجام می‌شود. کالاها و خدماتی که توسط کار خانگی بدون دستمزد برای مصرف و استفاده‌ی خانواده تولید می‌شوند - شامل آنچه نیروی کار را به طور روزانه و نسلی بازتولید می‌کند به وضوح خارج از تعریف فعالیت اقتصادی و رشد قرار می‌گیرند. چنان که داده‌های در زمانی به ما نشان می‌دهند، این کارها بیشتر توسط زنان انجام می‌شود. به عبارت دیگر، رشد اقتصادی یک کشور طوری تعریف و اندازه‌گیری می‌شود که به طور قهری "عدم فعالیت اقتصادی" ضروری اما نامرئی که برای تحقق آن لازم است را خارج از تعریف نگه می‌دارد.

این موضوع، پژوهشگران فمینیست را به این سو هدایت کرده است که استدلال کنند یک معیار اصلی برای ارزیابی پیامدهای استراتژی‌های رشد باید میزان توجه آن به عواقب این عدم تقارن باشد. این به معنی پرسیدن سئوالاتی است درباره‌ی کمیت و کیفیت فرصت‌های اقتصادی مرتبط با استراتژی‌های مختلف رشد، درباره‌ی تقسیم جنسیتی این فرصت‌ها، و درباره‌ی این که تا چه حد سیاست‌های دولتی در خدمت تثبیت یا خنثی کردن نابرابری‌های جنسیتی در توانایی بهره‌بردن از فرصت‌های جدید هستند (دایان السون و نیلوفر چاگاتای ۲۰۰۰).

استراتژی‌های رشد در طول زمان متنوع بوده‌اند. بیشتر کشورهای در حال توسعه، پس از کسب استقلال در دوران پس از جنگ، با استفاده از مدیریت اقتصاد کلان کینزی به منظور رسیدن به اهداف ملی‌گرایانه، استراتژی‌های جایگزینی واردات و صنعتی کردن با رهبری دولت را پیش گرفتند. شوک‌های نفتی دهه‌ی ۱۹۷۰ و بحران بدهی متعاقب آن در بسیاری از این کشورها با سربرآوردن ایدئولوژی‌های نئولیبرال در کشورهای کمک‌کننده‌ی ثروتمند و انتشار این ایدئولوژی‌ها به وسیله‌ی سیاست‌های وام‌دهی نهادهای مالی بین‌المللی، هم‌زمان شد. نتیجه، جهش بزرگی در سراسر دنیا به سمت استراتژی‌های رشد صادرات‌گرا بر اساس آزادسازی بازارها، تجارت، و جریان‌های سرمایه در سطوح ملی و بین‌المللی بود.

با توجه به معیارهای فمینیستی ذکرشده در بالا، می‌توان این‌طور استدلال کرد که در استراتژی‌های اولیه‌ی جایگزینی واردات به رهبری دولت، تمایل و تبعیض شدید به سمت مردان آورد وجود داشت. این استراتژی‌ها صنایع بزرگ مقیاس و سرمایه‌بنیان را ترقی داده، برتری در استخدام را به مردان واگذار کرده، و دسترسی به امنیت اجتماعی را به استخدام تمام وقت و مادام‌العمر (از نوعی که مردان اغلب از آن بهره می‌برند) گره زدند. هم‌زمان، دولت مسئولیت رفاه اجتماعی شهروندانش را نیز به عهده گرفت، و توسعه‌ای تدریجی، هر چند بسیار نابرابر، در خدمات رفاهی در اغلب کشورهای در حال توسعه که فرصت‌های اشتغال رسمی برای زنان تحصیل‌کرده ایجاد کرده بودند، به وجود آمد و بسیاری زنان دیگر را در نقش‌های بازتولیدی‌شان تحت حمایت قرار داد.

چرخش به سمت سیاست‌ها نئولیبرال با نتایج بسیار متفاوتی همراه بوده است. تلاش‌ها برای ایجاد بازارهای کار منعطف به منظور جذب سرمایه‌ی آزاد و قادرساختن کشورها برای رقابت در تجارت جهانی به از میان رفتن حمایت‌های دولتی که پیش از این شامل حال نیروی کار می‌شد، منجر شده است. از آنجا که این کاهش‌ها در تأمین رفاه از سوی دولت با گسترش ارائه‌ی خدمات مقرون به‌صرفه‌ی هم‌ارز آن در بازار همراه نبوده، این کار بدون دستمزد زنان، به ویژه در میان گروه‌های کم‌درآمد، بوده است که مجبور شده تا این کمبود را جبران کنند. رجحان مردان آورد در سیاست قبلی تا حدی با دسترسی زنان به مشاغل در بخش‌های صادرات‌گرا تضعیف شده است، اما کاهش نقش دولت به معنای از دست رفتن یکی از معدود منابع "مشاغل خوب" در دسترس زنان در کشورهای در حال توسعه و همچنین کاهش حمایت دولتی در مسئولیت‌های تولیدمثلی آنان نیز هست.

به این دلیل، به طور خلاصه باید گفت که ادبیات اقتصاد فمینیستی نشان می‌دهد که احتمالاً رابطه‌ی متقابل میان رشد اقتصادی و برابری جنسیتی با گستره‌ای از عوامل زمینه‌ای شامل نظام‌های گسترده‌ی سیاستی که استراتژی‌های رشد درون آنها جای دارند و همچنین ساختارهای پدرسالاری محلی مرتبط است. در نتیجه امکان تعمیم‌های پیشینی درباره‌ی این که چطور این رابطه‌ی متقابل در زمینه‌های مختلف عمل می‌کند را از بین می‌برد. با این حال، چنان‌که تحلیل آمده در این مقاله نشان خواهد داد، انعطاف‌پذیری جنبه‌های خاصی از پدرسالاری به این معنا است که ما همچنان نشانه‌هایی از تداوم را در میان تغییر بسیار خواهیم یافت.

تأثیر برابری جنسیتی بر رشد اقتصادی: کشف مسیرهای علی

استفان کلاسن (۱۹۹۹) دو مسیر علی اصلی که از طریق آنها برابری جنسیتی در دسترسی به منابع می‌تواند به رشد اقتصادی کمک کند را بیان کرده است. مسیر اول، راه خانواده-محور بر مبنای این فرض است که با در نظر گرفتن ارتباط زنان با مسئولیت‌های بازتولیدی، آنها نسبت به مردان بیشتر محتمل است که منابعشان را تحت کنترل خودشان در نیروی انسانی کودکانشان سرمایه گذاری کنند، و از این طریق سودآوری نسل بعد کارگران را افزایش دهند. دوم، مسیر بازار محور بر مبنای این فرض است که توانایی‌های مادرزادی به صورت تصادفی

میان مردان و زنان پخش شده‌اند و در نتیجه برابر کردن توزیع جنسیتی منابع و فرصتها، سودآوری منابع انسانی موجود برای اقتصاد را افزایش خواهد داد.

بازه‌های زمانی کاملاً متفاوتی در این دو مسیر درگیرند. در حالی که دسترسی زنان به منابع ممکن است حقیقتاً به سطوح بالاتر سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی کودکان تبدیل شود، تا زمانی که این کودکان به نیروی کار پیوندند، تاثیر آن بر رشد اقتصادی صورت خارجی به خود نمی‌گیرد. این مسأله که صورت خارجی به خود می‌گیرد توسط یافته‌های ذکر شده در مطالعات دوره‌های مختلف زمانی بیان شده است، که در آنها کبیر و ناتالی اشاره کرده‌اند که در کنار برابری جنسیتی بیشتر، افزایش در سطح کلی آموزش و سطوح آموزش جمعیت در سن کار نیز عوامل تعیین‌کننده مهمی در رشد اقتصادی هستند. از طرف دیگر تاثیر بر رشد اقتصادی از طریق مسیرهای بازار محور، احتمال دارد که در مدت زمان کوتاهی نمود خارجی پیدا کند، چرا که افزایش برابری جنسیتی به صورت ضمنی بیان می‌کند که تخصیص منابع و فرصتها در اقتصاد، توزیع استعداد فردی را به جای تلقین هنجارهای جنسیتی بازتاب خواهد داد و باید در سودآوری بیشتر بروز یابد.

برابری جنسیتی و سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی

بدنه اصلی مطالعات سطح خرد، فرضیه مسیر خانواده-محور را تایید می‌کند (ضمیمه تکمیلی آنلاین ۱۱، جدول ۱ را ببینید، قابل دسترس در سایت ناشر). مطالعات در زمینه بسیاری از زمینه‌های مختلف نشان می‌دهد که دسترسی زنان به طیفی از منابع باارزش از جمله آموزش، اشتغال، زمین، حواله‌های پولی و اعتبارات رسمی با افزایش سرمایه‌گذاری در رفاه خانواده، از جمله سلامت و آموزش کودکان در ارتباط است. همان‌طور که مانیس دوپکه و میشل ترتیل (۲۰۱۱) در بازبینی تحقیقاتشان به این نتیجه رسیدند: "هرچند هرکدام از مطالعات کمبودهایی دارند... این واقعیت که مطالعات متعدد با استفاده از منابع اطلاعاتی مختلف و روش‌شناسیهای تجربی به نتیجه مشابهی می‌رسند، با قوت نشان می‌دهد که این یافته‌ها ویژگیهای متقن این اطلاعات هستند. دوفلو این نکته دیگر را نیز بیان میکند که "هم‌بستگی میان آموزش مادران و درآمدشان تقریباً همیشه از هم‌بستگی متقابل آموزش و درآمد پدران قویتر است" (۲۰۱۲).

برای این یافته‌ها امکان ارائه توضیحات متعددی وجود دارد. مدلهای نئوکلاسیک چانه‌زنی خانوار، آنها را به عنوان تفاوت‌های جنسیتی در ترجیحات توضیح می‌دهند. دسترسی بیشتر زنان به منابع باارزش، قدرت چانه زنی آنها را میان خانوارها افزایش می‌دهد و تضمین می‌کند که منابع خانوار در مطابقت بیشتری با ترجیحاتشان تخصیص یابند. فرض ضمنی در این مطالعات این است که ترجیحات زنان نسبت به مردان نوع‌دوستانه‌تر است.

دوفلو این تفسیر را به چالش می‌کشد. وی استدلال می‌کند که در صورت کنترل انواع سوگیری، ارتباط مثبت قابل مشاهده میان دسترسی زنان به منابع و سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی کودکان می‌تواند به سادگی ویژگیهای غیر قابل مشاهده شوهرانشان را بازتاب دهد: اگر وی به اندازه کافی مترقی است که به همسرش اجازه دهد به دنبال کار بگردد، پس همین ویژگی مترقی می‌تواند باعث شود که با فرزندانش بهتر رفتار کند (۲۰۱۲).

با این وجود مدارک وی برای حمایت از فرضیه نوع‌دوستی مردان (یا رد کردن زنان) ضعیف است. برای مثال، وی به مطالعه‌ای از اندونزی اشاره می‌کند که نشان می‌داد آموزش مادرانه نسبت به پدرانه با شدت بیشتری با افزایش سن در ازدواج و کاهش میزان بارآوری در ارتباط بود، اما تاکید می‌کند که در مورد کاهش مرگ و میر کودکان هیچ تفاوتی وجود نداشت. وی به مطالعه‌ای از چین استناد می‌کند که نشان می‌دهد آموزش مادرانه نسبت به پدرانه در بهبود نتایج سلامتی نوزادان تاثیر بیشتری دارد، اما اظهار می‌دارد که ارتباط نزدیک میان این دو، جدا کردن سهمهای خویشاوندیشان (نسبی) را سخت کرده است.

مثال سوم وی، درباره مطالعه برنامه مستمری سالخوردگی در آفریقای جنوبی (اریک وی، ادموندز ۲۰۰۶) درست‌تر به نظر می‌رسد. وی به این یافته‌ها اشاره می‌کند که نوجوانان بیشتر احتمال دارد که زمانی که در خانواری زندگی می‌کردند که مرد دریافت‌کننده مستمری بود نسبت به خانواری که زن دریافت‌کننده است به تحصیل بپردازند و مشاهده می‌کند که "در این مورد مردان زمانی که مستمری دریافت می‌کنند، تصمیمات هماهنگ با رفاه و رشد می‌گیرند" (۲۰۰۷). در حقیقت در مطالعه دقیقتر، این یافته‌ها گزارش نادرست‌تری را بیان می‌کند. در بین خانوارهایی با اعضای سالخورده تقریباً واجد شرایط، سطح آموزش کودکان در خانوارهایی با زنان سالخورده نسبت به مردان سالخورده بالاتر

یافت شد، و سطح آموزش دختران عموماً نسبت به پسران بالاتر بود. دریافت حقیقی مستمری توسط مردان سالخورده سطح آموزش پسران را به سطوحی که در خانوارهایی با زنان تقریباً واجد شرایط دست می‌یابند رساند. در عین حال، دریافت حقیقی مستمری توسط زنان سالخورده هیچ تاثیر عمده‌ای بر سطح آموزش نداشت. در همین حال، خانوارهای با مستمری‌بگیران هم زن و هم مرد افزایش در سطح آموزش هم پسران و هم دختران را گزارش دادند.

یک مشکل در مورد هر دو دسته تفسیرها این است که آنها با ترجیحات مانند یک چیز تصادفی و سلیقه‌ای برخورد می‌کنند: مدارک دال بر نوعدوستی زنان می‌توانند متعاقباً توسط مدارک ردکننده آن روبرو شوند. یک تفسیر جایگزین این است که ماهیت نظام‌مند ارتباط میان دسترسی زنان به منابع و رفاه کودکان که توسط تحقیقات ثبت شده است، یک عنصر ساختاری در شکل دادن ترجیحات را نشان می‌دهد. صرفاً "زنان" نیستند که این ارتباطات را هدایت می‌کنند، بلکه زنان در روابط خانوادگی خاص، بیشتر مادران و گاهی مادر بزرگ‌ها (این کار را انجام می‌دهند). این یافته‌ها نفوذ "ایدئولوژیهای نوعدوستی مادرانه" را تصدیق می‌کنند، پیش‌تر به ساختارهای اجتماعی مادری که مسئولیتهای مشخصی برای کودکان به مادران محول می‌کنند، به عنوان جنبه‌ای از ساختارهای جنسیتی محدودیت‌ها اشاره شد (وایتهد ۱۹۸۱).

در عین حال، و در عین اینکه دو تفسیر مانع‌الجمع نیستند، در زمینه‌هایی که زنان به میزان بیشتری نسبت به مردان از دسترسی به منابع و روابطی فرای خانوار منع شده‌اند، منافع بلندمدت آنها ممکن است به میزان بیشتری نسبت به مردان به منافع بلندمدت خانواده‌هایشان وابسته باشد، که این مسأله یک حوزه نفع شخصی در مورد رفتار ظاهراً نوعدوستانه‌شان نشان می‌دهد (وایتهد ۱۹۸۱). در واقع، یک دلیل برای زیر سوال بردن هر مفهوم ماهیتی در مورد نوعدوستی مادرانه به عنوان توضیحی برای رفتار مادران، این حقیقت است که سرمایه‌گذاری آنها در کودکان اغلب با تعصب جنسیتی همراه است تا مساوات. این مسأله در مناطقی که ترجیح با پسران است، بیشتر نشان داده شده است، جایی که موقعیت زنان میان خانوار و امنیتشان در سنین پیری به پسران تولیدکننده بستگی دارد، که بقای آنها را تضمین می‌کنند و وفاداری آنها را به دست می‌آورند (مید کین، سیدا رکیا خانام، شامسن ناهار ۱۹۷۹). در چنین شرایطی دسترسی زنان به آموزش ممکن است کلیت مرگ‌ومیر نوزادان را کاهش دهد، اما می‌تواند نرخ مرگ و میر را برای دخترانشان افزایش دهد (منیکا داس گوپتا ۱۹۸۷).

مشخصاً امکان اینکه دسترسی مردان به منابع نیز به رفاه کودکان کمک کند نمی‌تواند رد شود، اما سهم آنان با در نظر گرفتن نقشهای نان‌آورانه آنها می‌تواند از طریق درآمد کلی خانوار یا از طریق سهمشان برای انواع مشترک مصرف خانوار بهتر گرفته شود (ان وایتهد و نایلا کبیر ۲۰۰۱). به همین صورت نمی‌توانیم احتمال اینکه دسترسی زنان به منابع می‌تواند منتهی به نابودی رفاه کودکان شود را رد کنیم. برای مثال، مادران در خانوارهای با درآمد پایین که باید کار مزدی جهت کسب دستمزد به عهده بگیرند، معمولاً دختران بزرگشان را جهت اینکه مراقب کودکان کوچکتر باشند از مدرسه رفتن و تحصیل بازمی‌دارند، یا کودکان کوچکشان را با خود به سرکار در زمین یا کنار جاده می‌برند، یا به سادگی آنها را در خانه بدون نظارت رها می‌کنند. هرچند این یافته‌های متعارض نمی‌توانند با مناقشات در مورد اینکه آیا مردان نوعدوست‌تر از زنان هستند یا برعکس، سازش داده شوند. این مسائل باید در توضیحاتی بنا گذاشته شوند که تغییرات نقش‌های جنسیتی و مسئولیت‌ها در زمینه‌های مختلف، هویتها و منافعی که اینها می‌سازند و اینکه اینها چگونه ممکن است توسط طبقه و دیگر جنبه‌های موقعیت خانوار تحت تاثیر قرار بگیرند را در بررسی‌هایشان در نظر می‌گیرند.

برابری جنسیتی و راندمان بازار

شواهد مربوط به مسیر بازار-محور شرح پیچیده‌تری را نشان می‌دهد. اول از همه، مسئولیت‌های خانگی زنان، درگیر شدن آنها در فعالیت‌های بازاری را- به نوعی که در رشد اقتصادی محسوب شود- دشوارتر می‌کند. دوم این که زمانی که زنان درگیر انجام چنین فعالیت‌هایی هستند، بازده پولی کار آنها عموماً پایین‌تر از آن چیزی است که مردان کسب می‌کنند. (ضمیمه تکمیلی آنلاین ۱، جدول ۲). به زبان دیگر، افزایش میزان/نرخ فعالیت مردان بیشتر احتمال دارد که منجر به سطوح بالاتر درآمد در دو سطح خانگی و ملی شود تا افزایش میزان فعالیت زنان، مگر اینکه برابری جنسیتی بیشتری در ارتباط با بازده فعالیت اقتصادی وجود داشته باشد.

تحقیقات در مورد نابرابری در بازده، سه دسته از توضیحات را عرضه می‌کنند. دسته اول مربوط به تفاوت‌های جنسیتی در بهرمندی از انواع دارایی‌ها است. مطالعات در مورد تفاوت‌های جنسیتی در بهره‌وری کشاورزی، توجه‌ها را از میان بقیه عوامل به تفاوت‌ها در مالکیت زمین، کیفیت زمین، استفاده از مواد اولیه (بذر، کود، آفت‌کش‌ها و...) و دسترسی به توسعه کشاورزی معطوف می‌کند. مطالعات در مورد تفاوت‌های

جنسیتی در دستمزدها نیز بر اختلاف در آموزش، تجربه کاری، تصدی شغل، مسئولیت‌های مراقبتی از کودک و اشتغال تأکید دارند. مطالعات در مورد اختلاف در سود موسسات تجاری بر اساس جنسیت، به تفاوت جنسیتی در آموزش، ابعاد موسسه تجاری، استفاده از داده‌ها، دسترسی به اعتبار، سن شرکت، محصول تجاری و مسئولیت‌های خانوادگی اشاره می‌کنند.

دسته دوم توضیحات، بر تفاوت‌های جنسیتی در بازده دارایی‌ها تمرکز می‌کند. مطالعات در مورد تفاوت‌های جنسیتی در بهره‌وری کشاورزی به این نتیجه رسیده‌اند که این اختلاف، علاوه بر نابرابری‌ها در مالکیت زمین، مکان و استفاده از داده‌های کشاورزی، تفاوت‌هایی در مورد بازدهی این داده‌ها را نیز بازتاب می‌دهد. مطالعات در مورد اختلاف دستمزدها نشان می‌دهد که بازده آموزش و تجربه، در سطحی معین از آموزش و تجربه، اغلب برای مردان بیشتر از زنان است. در آخر، مطالعات در مورد تفاوت‌های جنسیتی در بازده موسسه تجاری بیان می‌کند که بخشی از این اختلاف، منعکس‌کننده خروجی‌های متفاوت دارایی‌ها، تجارب و تعلیم است.

در مطالعات تجربی اخیر در غنا و سریلانکا که در آنها به میزان مساوی حواله پولی و سرمایه در گردش به زنان و مردان در سطح شرکت‌های تجاری کوچک داده شده بود، یافته‌های مهمی در مورد تفاوت‌های جنسیتی در بازده دارایی‌ها فراهم شد. در مورد سریلانکا، کارآفرینانی که مرد بودند بعد از دریافت حواله‌ها، بازده ماهانه‌شان را رو به افزایش گزارش دادند، اما در مورد شرکت‌های تجاری زنان هیچ تغییری در بازده‌ها نبود (سورش دو میل، دیوید مک‌کنزی، و کریس وودراف ۲۰۰۹). مطالعه روی غنا، تنوع بیشتری در اندازه‌ی تجارت‌های کوچک داشت (مارسل فاشامپس، د. مک‌کنزی، س. کین و کریس وودراف ۲۰۰۹). تجارت‌های متشکل از مردان، صرفنظر از ابعاد تجارت، در نتیجه‌ی حواله‌ها بازده‌های مثبتی را گزارش داده‌اند، اما بازده تجارت‌های زنان نسبت به ابعاد شرکت‌های تجاری متفاوت است. زنان در تجارت‌های کوچک-ابعاد، بازده صفر را نشان داده‌اند، اما در اهداف بزرگ-ابعاد، بازدهی مثبت و بیشتر از متوسط بازده در تجارت مردان را گزارش داده‌اند.

تلاش‌ها در جهت توضیح این نتایج، رابطه محدودیت‌های ساختاری را نشان داد. مطالعه مورد غنا دریافت که زنانی که بازده مثبت گزارش دادند، نه تنها نسبت به آنهایی که بازده مثبتی نداشتند، شرکت‌هایی با ابعاد بزرگتر داشتند، بلکه با سرمایه‌گذاری‌های ابتدایی بیشتری نیز شروع به کار کردند، سطح تحصیلات بالاتری داشتند، از خانواده‌های مرفه‌تری بودند، دسترسی بیشتری به اعتبارات رسمی داشتند و بیشتر مایل بودند که محصول تجاریشان را بر اساس سود بالقوه آن انتخاب کنند تا آسانی ورود به آن. به بیان دیگر، مزایای طبقاتی آنها تا حدی محرومیت‌های مربوط به جنسیت‌شان را جبران می‌کند.

بررسی سریلانکا توجه‌ها را به ویژگی جنسیتی ساختار شغلی جلب کرد. تقسیم شرکت‌های تجاری نمونه به غالباً مردانه، غالباً زنانه و فعالیت‌های مختلط نشان داد که هرچه درصد زنان در ارتباط با فعالیتی بیشتر باشد، بازده آن کمتر است. در عین حال، هرچه درصد مردان در ارتباط با فعالیت بیشتر باشد، بازده آن بیشتر است. اقلیت کوچک زنان شاغل در بخش‌های "مختلط" نسبت به اکثریتی که در بخش‌های غالباً زنانه کار می‌کنند، بیشتر امکان داشتند که سرمایه‌گذاری سودآوری با دستمزدهایشان انجام دهند و بازده‌های مثبت گزارش دهند، در حالی که اقلیت کوچک مردان شاغل در صنایع "مختلط" نسبت به آنهایی که در بخش‌های غالباً مردانه کار می‌کنند، کمتر امکان داشت که سرمایه‌گذاری سودآوری با دستمزدهایشان انجام دهند یا بازده‌های مثبت گزارش دهند.

این یافته‌ها ما را به دسته سوم توضیحات اختلافات جنسیتی در بازده‌های کار می‌رساند: تفکیک جنسیتی در فرصت‌های بازار در راستای خطوط عمودی و افقی که به صورت گسترده قابل مشاهده است. یک معیار تفکیک افقی دسته بندی مشاغل بر اساس "غلبه جنسیتی" آنهاست (مانند مطالعه سریلانکا). این کار توسط ریچارد انکر، هلینا ملکاس و آلیسا کورتن (۲۰۰۳) که از داده‌های سال ۱۹۹۰ در مورد مشاغل غیرکشاورزی از ۴۳ کشور استفاده کردند، صورت گرفت. آنها دریافتند که شصت درصد مردان در مشاغلی بودند که ۸۰ درصد افراد شاغل در آن مرد بودند، در حالی که ۳۰ درصد زنان در مشاغلی بودند که ۸۰ درصد آنها زن بودند. از میان ۷۳۰۰ شغلی که مشمول این مطالعه می‌شدند، تنها ۱۰ درصد بودند که ۸۰ درصد شاغلان در آنها زن بود، که این آمار به ۳ درصد در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا کاهش پیدا می‌کرد.

تفکیک عمودی با درصد زنان در پست‌ها و مقام‌های بالای تصمیم‌گیری (قانونگذاری، مقامات بالارته رسمی و مدیران) اندازه‌گیری شده است. آنکر (۲۰۰۵) برای تخمین از اطلاعات سال ۲۰۰۰ از ۵۱ کشور استفاده کرد و دریافت که زنان به صورت متوسط تنها ۲۸ درصد این پست‌ها را تشکیل داده‌اند، که این میزان از کمتر از ۱۰ درصد در منطقه مناسبت شروع می‌شود و به ۱۵ درصد در آسیا و ۳۰ درصد در کشورهای

سازمان همکاری و توسعه اقتصادی و آمریکای لاتین می‌رسد. در آسیا، تخمین‌ها بین ۲۳ درصد در آسیای جنوب شرقی و تنها ۱۰ درصد در جنوب آسیا متفاوت است.

این یافته‌ها با اشتغال رسمی که به صورت گسترده مردان بر آن غلبه یافته‌اند در ارتباط است. بررسی‌های دیگر نشان می‌دهند که تفکیک مشابهی هم در اقتصاد غیررسمی که سهم نامتناسبی از نیروی کار زنان در آن جمع شده است وجود دارد (سازمان بین‌المللی کار ۲۰۱۳). در حقیقت، به نظر می‌رسد که در اقتصاد غیررسمی اختلافات جنسیتی بیشتر باشد. برای مثال، مارتا کریس بونر (۲۰۰۵) با استفاده از اطلاعات پنج کشور با درآمد پایین و متوسط، تخمین زد که درآمد ساعتی در کار مزدی غیررسمی، مانند درصد دستمزدهای ساعتی در کار مزدی بخش خصوصی رسمی، بین ۷۷ درصد در مصر و ۶۳ درصد در السالوادور، ۶۰ درصد در کستاریکا و تنها ۵۰ درصد در آفریقای جنوبی متفاوت بود.

برای این طبقه‌بندی فراگیر ساختار فرصت‌ها دو دسته توضیحات توسط بانک جهانی ارائه شده‌است (۲۰۱۲): اول، تبعیض جنسیتی در بازار کار، و دوم انتخاب ارادی مردان و زنان در واکنش به مسئولیت‌های خانگی متفاوت آنها. دیدگاه‌های مربوط به مطالعات فمینیستی ما را ملزم می‌کند که جزئیات هریک از این توضیحات را بررسی کنیم.

اولاً، تبعیض از آنچه در ادبیات جریان اصلی مطالعات اقتصادی اجازه‌ی بروز پیدا می‌کند، عمیق‌تر است (دبورا فیگارت ۲۰۰۵). اقتصاددانان عموماً اختلاف جنسیتی در درآمد را به اجزای "تشریح شده"، و "اجزای تشریح نشده" تفکیک می‌کنند که مورد اول تفاوت‌های جنسیتی در دارایی‌ها و ویژگی‌های قابل مشاهده، و دومی متغیرهای غیرقابل مشاهده، از جمله تبعیض جنسیتی را بازتاب می‌دهند. در واقع، اختلاف‌های جنسیتی در متغیرهای قابل مشاهده خودشان به صورت مداوم، هم در درون و هم بیرون از بازار کار، محصول تبعیض جنسیتی هستند.

اکثریت زنان انتخاب نمی‌کنند که از تحصیلات کمتری نسبت به مردان برخوردار شوند - این تصمیمی است که توسط والدین آنها گرفته شده است، که این تصمیم یا تبعیض را بازتاب می‌دهد و یا پاسخی منطقی به نابرابری‌های جنسیتی در بازده سرمایه‌گذاری آموزشی است. همچنین زنان انتخاب نمی‌کنند که زمین کمتر و یا با کیفیت پایین‌تری داشته باشند، توسط تعداد کمتری از کارگزاران توسعه دیده شوند، و یا خودشان را از اعتبار رسمی و فرصت‌های آموزشی محروم کنند. این نابرابری‌ها ممکن است ناشی از عرف‌های محلی ناظر بر توزیع زمین باشند. همچنین ممکن است تبعیض در نقش کارفرمایان، بانک‌ها و مقامات دولتی که در مورد دسترسی به اعتبار، توسعه کشاورزی و فرصت‌های آموزشی تصمیم می‌گیرند، بروز یابد. یا می‌توانند شرایط مقرر و قوانینی که موجب نقض عاملیت اقتصادی زنان می‌شوند را بازتاب دهند. برای مثال، بررسی بانک جهانی / موسسه مالی بین‌المللی (IFC) از ۱۴۱ کشور (۲۰۱۱) مدارک گسترده‌ای دال بر تبعیض حقوقی در توزیع اموال، در کنار محدودیت‌های ناظر بر توانایی زنان در سفر رفتن، راه اندازی تجارت خودشان، یا بازکردن حساب بانکی بدون رضایت مرد را یافت.

دوماً، روشن نیست که مسئولیت اولیه زنان برای کار خانگی بدون دستمزد همیشه کاملاً "داوطلبانه" باشد. برخی ممکن است از مسئولیت‌هایی که به صورت اجتماعی به آنها محول شده است استقبال کنند، و دیگران ممکن است آنها را به سادگی به عنوان بخشی بدیهی از زندگی‌شان قبول کنند، اما شواهدی نیز وجود دارد که مخالفت فعالانه زنان را نشان می‌دهد. جایاتی قوش (۲۰۰۹) گزارش می‌کند که بررسی‌های نمونه‌ی ملی در چند دوره‌ی پی‌درپی در هند، نسبت در حال افزایش زنانی را ثبت می‌کند که می‌گویند کار خانگی بدون دستمزد را از روی اجبار به جای انتخاب انجام می‌دهند. بنابر اظهارات میتریبی بی.داس (۲۰۰۶)، حدود ۹۲ درصد زنانی که در حال حاضر در نیروی کار نیستند این جواب را می‌دهند. تحقیقات کیفی مذاکرات متمادی را هنگامی که زن متأهل به دنبال کار با دستمزد می‌گردد، و در مورد تقسیم مسئولیت‌های خانگی بدون دستمزد صورت می‌گیرد مستند کرده است. این مستندات این مسأله را پررنگ می‌کنند که تا چه میزان بسیاری از زنان احساس می‌کنند که در صورتی که بخواهند ازدواجشان را دست نخورده باقی بگذارند، در زمینه‌ی انجام مسئولیت‌های خانگی حق انتخاب کمی دارند (نایلا کبیر، ۲۰۱۳).

هیچ توضیح ساده‌ای در مورد تداوم نابرابری‌های جنسیتی در بازده‌های بازار کار وجود ندارد، همچنین احتمال دارد این توضیحات همه‌جا یکسان نباشند. به هر حال، تداوم و فراگیری این نابرابری‌ها آنها یادآوری می‌کند که استدلال کارآمدی یا راندمان در زمینه‌ی برابری جنسیتی، باید ساختارهای بنیادی محدودیت‌هایی را که موجب این نابرابری‌ها می‌شود، در نظر بگیرد. برای مثال زمانی که بانک جهانی (۲۰۱۴ الف) به سودهای ناشی از رشد اقتصادی اشاره می‌کند که محتمل است با سیاست‌هایی حاصل شود که از حق زنان بر زمین حمایت می‌کند،

دسترسی آنها به بازار را تسهیل می‌کند، انتقال آنها به محصولات با ارزش بالای مالی را بالا می‌برد، مراکز مراقبت از کودکان اجتماع-محور فراهم می‌کند و توانایی آنها را در استخدام کار تقویت می‌کند، این سیاست‌ها ممکن است خودشان قابل فهم باشند، اما نابرابری‌هایی که به دنبال مرتفع کردن‌شان هستند، پدیده‌هایی اتفاقی نیستند که از طریق توصیه‌های سیاستی محسوس حذف شوند. آنها اظهارات سطحی ساختار درهم‌پیچیده عمیق قدرت پدرسالارانه هستند و بسیار محتمل است که با مقاومت قابل توجهی از جانب آنها که از این ساختار سود می‌برند مواجه شوند. ما این مساله را در نابودی اهداف سیاست‌های برابری جنسیتی، توسط آنها که مسئولیت اجرای آنها را دارند می‌بینیم (بینا فرناندز ۲۰۱۲). ما این مقاومت را زمانی که زنان تلاش می‌کنند وارد بازار کار شوند (جان سندر، کارلوس اویا، کریستوفر کرامر ۲۰۰۶)، زمانی که آنها به اعتبارات مالی دسترسی پیدا می‌کنند (امینور رحمان ۱۹۹۹)، یا زمانی که آنها به دنبال دست گرفتن سهمیه‌های سیاسی هستند (اولریک مولر ۲۰۱۵) نیز مشاهده می‌کنیم.

تأثیر رشد اقتصادی بر برابری جنسیتی: کشف مسیرهای علی

همانطور که پیشتر اشاره شد دریافته‌ایم که شواهد اقتصاد کلان در مورد تأثیر رشد اقتصادی بر برابری جنسیتی، ضعیف و ناهماهنگ است. نظریه‌های استاندارد اقتصاد جور دیگری پیش‌بینی می‌کنند. برای مثال، یک توضیح بازار-محور اذعان می‌کند که نیروهای کاری رقیب که توسط رشد اقتصادی به وجود آمده‌اند، باید هزینه‌های تبعیض جنسیتی را برای کارفرمایان افزایش دهند و فرصت‌ها را برابر کنند (گری بکر ۱۹۷۱). یک توضیح خانواده-محور استدلال می‌کند که سودهای ناشی از رشد باید محدودیت‌های مربوط به کمبودهای اقتصادی را که در غیر این صورت خانوارها را مجبور به تبعیض علیه اعضای کمتر سودآور می‌کند، کاهش دهند (دوفلو ۲۰۱۲). به هر حال، این خط سیرها نمی‌توانند مسلم در نظر گرفته شوند زیرا که این خطوط وابسته به میزانی هستند که رشد اقتصادی بتواند بازار رقابتی بسازد و به خانوارهای فقیرتر سود رساند. این مساله نشان می‌دهد که ما نیاز داریم به الگوهای مختلف رشد توجه کنیم.

به‌رغم وضعیت هژمونیک ایده‌های نئولیبرال در شکل دادن استراتژی‌های رشد اقتصادی در سراسر جهان، کشورها این استراتژی‌ها را در یک زمان، با یک سرعت و یا به یک میزان اعمال نکرده‌اند. سیاست‌های تعدیل ساختاری قبلاً در آمریکای لاتین و آفریقای سیاه؛ مناطقی که در بحران بدهی دهه ۱۹۸۰ بیشترین ضربه را دیده بودند، اعمال شدند. در مقابل، کشورهای تولیدکننده نفت در منطقه منقاد بودند از عواید فروش نفت جهت تقویت بخش‌های عمومی استفاده کنند، در حالی که اقتصادهای بزرگتر مانند چین و هند در مقایسه با اقتصادهای کوچک و نیازمند کمک، از موقعیت بهتری برای تعیین خط سیرهای آزادسازی اقتصادی خود برخوردار بودند. انتظار داریم این تنوع در الگوهای رشد و در نقش دولت، تأثیر رشد اقتصادی بر برابری جنسیتی را تغییر دهد.

دلیل دیگری که موجب می‌شود تأثیرات متنوعی از رشد اقتصادی توقع داشته باشیم این است که نیروهایی که موجب فقر یا ثروت در جامعه می‌شوند لزوماً همان نیروهایی نیستند که ساختارهای جنسیتی محدودیت‌ها را ایجاد می‌کنند و دامن می‌زنند. برای مثال آسیس گدیس و استفان کلسن (۲۰۱۱)، با تحلیل رابطه‌ی میان رشد اقتصادی و نرخ فعالیت زنان، دریافته‌اند که "شرایط ابتدایی و محتمل تاریخی" که موجب تنوع اولیه در میزان مشارکت نیروی کار زنان شده است، به عنوان عوامل تعیین‌کننده تنوع کنونی بسیار مهم‌تر از میزان رشد اقتصادی هستند. به بیان جغرافیای جنسیتی که پیش‌تر طرح شد، درمی‌یابیم که این شرایط ابتدایی شامل محدوده و میزان انعطاف‌ناپذیری محدودیت‌های پدرسالارانه در زمینه‌های مختلف می‌شود.

رشد، جنسیت و کمیّت اشتغال

در سطح جهانی، به نظر می‌رسد رشد اقتصادی منجر به برابری جنسیتی بیشتر در فرصت‌های بازار کار شده باشد. چرخش به سمت استراتژی‌های نئولیبرال با "زنانه شدن بازارهای کار" همراه شده است و زنان سهم‌شان را از نیروی کار افزایش داده‌اند، و در عین حال تحلیل میان‌کشوری هم‌بستگی مثبتی را میان رشد اقتصادی صادرات‌گرا و اشتغال زنان، به ویژه در کشورهای با درآمد متوسط و پایین نشان داده‌است (استیون کاپوسوس ۲۰۰۵، جیمز هاینس ۲۰۰۶).

با این حال، مطالعات در سطح کشوری نشان می‌دهد که میزان زیاد اشتغال زنان که با رشد ناشی از صادرات مرتبط است، به طرز قابل توجهی بسته به نوع صادرات در کشورهای مختلف متغیر است (استفانی سگونیو و ایسا براونستاین ۲۰۱۲). زنان از کار مزدی در مشاغل تولیدی صادرات‌گرا و کاربنیان^۱، و از کار در خدمات (برای نمونه در گردشگری) و از تولید کشاورزی غیرسنتی در مقیاس بزرگ، منتفع شده‌اند. صادرات کشاورزی سنتی که اغلب با کشاورزی خرده‌پا همبسته است، مانند کاکائو در غنا و کاشو (یادام هندی) در تانزانیا، و همچنین صادرات کشاورزی غیر-سنتی مبنی بر طرح‌های out-grower غالباً مردان بزرگ را منتفع می‌کند. زنان اغلب به صورت کارگران بدون مزد خانواده برای کار روی مزرعه‌هایی که در مالکیت مردان است به این صنایع کشیده می‌شوند. زنان همچنین در کارهای مزدی که صنایع سرمایه‌بنیان^۲ ایجاد می‌کنند، مانند معدن و تولید محصولات پتروشیمی، حضور کمتری نسبت به مردان دارند.

در ادامه‌ی این بخش، این مقاله کشورها را به صورت دوتائی مقایسه می‌کند تا نشان دهد چطور تأثیر رشد اقتصادی بر تقسیم جنسیتی فرصت‌های اقتصادی با الگوهای متنوع رشد، نقش دولت، و ساختارهای محلی پدرسالاری مرتبط است. نرخ‌های رشد و داده‌های نیروی کار این کشورها در پیوست تکمیلی آنلاین ۲ ارائه شده‌است.

با مقایسه‌ی رشد در مصر و مراکش شروع می‌کنیم. هر دو از منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا هستند که نمونه‌ای است از نظام کشاورزی مردانه‌ی بوزراپ و همچنان کمترین نرخ مشارکت زنان را در بازار کار دارند. یک توضیح برای تداوم این نرخ پایین، غلبه‌ی اقتصادهای سرمایه‌بنیان و نفتی در منطقه، وابستگی به نیروی کار قریب به اتفاق مردانه، و بی‌انگیزی برای تنوع بخشیدن به اقتصاد و تولید صادرات و کشاورزی است که به نیروی کار زیاد نیازمند هستند و احتمالاً زنان از آن منتفع خواهند شد (راگویی اساد ۲۰۰۴). در نتیجه، ایدئولوژی مرد قدرتمند به عنوان نان‌آور و اعمال محدودیت بر تحرک زنان که در سراسر منطقه شیوع دارد، تشدید شده‌است (ولنتاین مقدم، ۱۹۹۸، ۲۰۰۱). در مقابل، گفته شده‌است که کشورهای با منابع نفتی کمتر در منطقه مجبور بوده‌اند به تولید مبتنی بر صادرات پوشاک و منسوجات روی بیاورند. این کشورها از نظر سطح بالاتر اشتغال زنان در منطقه برجسته هستند و نشان می‌دهند که هنجارهای پدرسالارانه در مقابل ضرورت‌های اقتصادی نفوذناپذیر نیستند.

با این حال، مقایسه‌ی ما میان مصر و مراکش داستان پیچیده‌تری را نمایان می‌کند. مصر یکی از کشورهایی است که اتکایش به نفت و درآمدهای آن مانع از حرکت به سوی تنوع صادرات نیازمند نیروی کار زیاد و در دست زنان شده‌است، در حالی که مراکش نمونه‌ی کشوری با منابع نفتی کم است که تنوع را از همان اوایل مسیر توسعه‌اش ایجاد کرد. با این وجود، نرخ مشارکت زنان در نیروی کار در مصر از ۲۵٫۹ درصد در ۱۹۷۰ به ۳۷ درصد در ۲۰۰۰ افزایش یافت (رشدی ۴۳ درصدی)، در حالی که این ارقام در مراکش از ۳۲٫۶ درصد به ۴۳٫۶ درصد افزایش یافت (رشدی ۳۴ درصدی) (بانک جهانی ۲۰۰۴). ارتباط فرض شده میان الگوهای رشد و مشارکت زنان در نیروی کار در این کشورها بخاطر تنوع نقش در دولت‌های مختلف، پیچیده است.

مصر اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری را در پایان دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز کرد، اما تا پایان ۱۹۹۰ به بسط بخش دولتی ادامه داد. در حال حاضر ۳۰ درصد اشتغال در بخش دولتی است (بانک جهانی ۲۰۱۳). این بخش که به عنوان "تنها کارفرما با فرصت‌های برابر در استخدام" توصیف شده‌است، به زنان تحصیل کرده دستیابی تضمین شده به اشتغال همراه با دستمزد و شرایط کاری را عرضه کرد که به مراتب از بخش خصوصی بهتر بود (مروات ف.حاتم ۱۹۹۴). در نتیجه بخش دولتی، مسئول ۳۷ درصد از اشتغال زنان در قیاس با تنها ۲۷ درصد از اشتغال مردان است (بانک جهانی ۲۰۰۴). هم‌زمان تقاضای بسیار کمی برای کار زنان در بخش خصوصی رسمی که فاقد تنوع بود، وجود داشت. در نتیجه، کوچک کردن بخش دولتی در پایان دهه‌ی ۱۹۹۰، به کاهش اشتغال در میان زنان تحصیلکرده انجامید که توسط "غیر زنانه کردن" اشتغال در بخش خصوصی رسمی بیشتر تشدید شد. سهم زنان از کل اشتغال در بخش خصوصی رسمی از ۱۴ درصد به ۱۰ درصد کاهش یافت (اساد ۲۰۰۴).

مراکش تعدیل ساختاری را تقریباً هم‌زمان با مصر آغاز کرد، اما پیش از آن، در دهه‌ی ۱۹۸۰ به کوچک کردن بخش عمومی‌اش که در همان زمان از مصر کوچک‌تر بود اقدام نمود. در حال حاضر، این بخش مسئول تنها ۱۱ درصد اشتغال زنان و ۸ درصد اشتغال مردان است. همچنین مراکش خیلی زود به تولید صادرات‌گرای پوشاک روی آورد. علیرغم نرخ رشد پایین‌تر نسبت به مصر در دهه‌ی ۱۹۹۰، سهم زنان

^۱labour intensive

^۲capital intensive

از اشتغال در بخش خصوصی تا سال ۱۹۹۹ در مجموع از ۱۸ درصد به ۲۴ درصد و تقریباً در تمامی شاخه‌های اشتغال افزایش یافته بود. سهم آنان از اشتغال در تولید منسوجات و پوشاک نیز از ۳۹ درصد در سال ۹۱-۱۹۹۰ به ۶۳ درصد در پایان این دهه افزایش پیدا کرده بود (بانک جهانی ۲۰۰۴، اساد ۲۰۰۴).

زوج دوم از مقایسه‌ی کشورها، نشان می‌دهد هنگامی که اصلاحات نتولیرال با ساختارهای اقتصادی بسیار متفاوت و محدودیت‌های پدرسالارانه مرتبط می‌شود، چه تأثیری بر اشتغال زنان می‌گذارد. از نظر تحلیل بوزراپ، غنا نمونه‌ی اعلی نظام مزرعه‌داری زنان (women's farming system) بود که در آن کار زنان در خانواده تا ۳۶ درصد از نیروی کار کشاورزی و ۸۰ درصد از تجارت را تشکیل می‌داد. بنگلادش، که در آن زمان بخشی از پاکستان بود، به عنوان نمونه‌ی مزرعه‌داری مردان توصیف شد که در آن ارقام بالا به ترتیب ۱۳ درصد و ۲ درصد بودند. این الگوهای متضاد هنوز هم قابل تشخیص هستند.

در غنا، نرخ مشارکت زنان در بازار کار تقریباً به طور پیوسته از ۵۷ درصد در ۱۹۶۰ که خود نرخ بالایی بود به ۸۷ درصد در ۲۰۰۶ افزایش پیدا کرد. در اغلب این دوره نرخ فعالیت مردان بالای ۸۰ درصد باقی ماند. در پایان دهه‌ی ۱۹۸۰ بخش دولتی مسئول حدود ۱۴ درصد اشتغال بود، اما کوچک کردن این بخش به این معنی بود که این نرخ در دهه‌ی بعدی به ۹ درصد کاهش پیدا کرد (سلی بیدن ۱۹۹۴). زنان بدون تناسب با تعدادشان، مشاغل را از دست دادند؛ در حالی که آنها در آغاز دهه‌ی ۱۹۸۰، ۲۱ درصد از اشتغال در بخش دولتی را در دست داشتند، ۳۵ درصد از تغییرات متعاقب در بخش عمومی را تشکیل دادند (بیدن ۱۹۹۴). ارقام جدید نشان می‌دهد بخش دولتی تنها برای ۲ درصد از نیروی کار زنان و ۷ درصد نیروی کار مردان اشتغال فراهم می‌کند (شن و دیگران ۲۰۰۵). کار مزدی در بخش خصوصی، چه رسمی و چه غیررسمی، حدود ۶ درصد از اشتغال مردان و ۲ درصد از اشتغال زنان را تشکیل می‌دهد (هاینتز ۲۰۰۵). در نتیجه اکثر فرصت‌های اشتغال غیررسمی هستند.

مردان ذینفعان مستقیم توسعه‌ی صادرات‌گرای نفت، الوار و کاکائو بوده‌اند. آنها بیشترین سهم را از اشتغال مزدی در صنایع چوب و الوار دارند، و زارعان اصلی کاکائو، عمده‌ترین محصول کشاورزی صادراتی، هستند. اما سنت دیرپای کارآفرینی زنان مستقل در غنا، این اجازه را داده‌اند که تعداد زیادی از زنان کارگر کسب و کار مستقل خود را در بخش‌های خارج از مزرعه راه بیندازند و اداره کنند. این کارها نه تنها مهم‌ترین منبع اشتغال برای زنان در ۱۹۹۸ و ۲۰۰۶ بوده بلکه نسبت به سایر صورت‌های اشتغال غیررسمی در دسترس، از نظر فقر ریسک کمتری داشته‌است (هاینتز ۲۰۰۵).

بنگلادش، همراه با سایر کشورهای آسیای جنوبی، از نظر تاریخی همواره نرخ‌های مشارکت زنان در بازار کار بسیار پایینی داشته است، اما این نرخ‌ها به تدریج در حال افزایش از ۴ درصد در دهه‌ی ۱۹۷۰ به ۳۶ درصد در ۲۰۱۰ هستند. تداوم محدودیت‌های فرهنگی بر تحرک زنان در عرصه‌ی عمومی به آن معنی است که این اغلب زنانی از خانواده‌های فقیرتر هستند که در کار مزدی دیده می‌شوند. علی‌رغم آن که ۳۰ درصد از مشاغل بخش دولتی برای زنان ذخیره شده‌بود، آنها فقط ۶-۷ درصد از افراد شاغل در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ را تشکیل می‌دادند (سلی بیدن و دیگران ۲۰۰۴). تخمین‌های فعلی پیش‌بینی می‌کنند که ۱۵ درصد نیروی کار مردان و ۸ درصد نیروی کار زنان دارای اشتغال رسمی هستند. زنان ذینفعان مستقیم و بسیار قابل مشاهده‌ی حرکت اقتصاد به سمت تولید صادرات‌گرای کار بنیان پوشاک هستند که تقریباً بیش از ۸۰ درصد نیروی کار این بخش را تشکیل می‌دهند.

بر اساس تخمین‌های اخیر، ۱۵ درصد از زنان بین پانزده تا سی ساله (گروه سنی مرتبط) در صنعت پوشاک هستند (راشل هیت و ا. مشفق مبارک ۲۰۱۴). آنها همچنین از توسعه‌ی اعطای اعتبارات خرد که غالباً زنان را گروه هدف در نظر گرفته منتفع شده‌اند اما به طرز کمی کمتر قابل مشاهده. خوداشتغالی غیررسمی بیشترین سهم را در افزایش نیروی کار زنان داشته است، اما این افزایش اغلب در کار خانگی بدون دستمزد بوده است که از ۱۹ درصد اشتغال زنان در ۱۹۹۵ به ۵۶ درصد در ۲۰۱۰ افزایش یافت، در نتیجه این به تنهایی مهم‌ترین منبع اشتغال در دسترس زنان است (روشیدان ا. رحمان و ریزوانل اسلام ۲۰۱۳). در آخر، تجربیات هند و چین به ما اجازه‌ی مقایسه‌ی عملکرد زنان در این دو کشور را می‌دهد که سریع‌ترین نرخ رشد را در اقتصادهای کلان جهان گزارش کرده‌اند. همانند بقیه‌ی منطقه‌ی آسیای جنوبی، هند همیشه نرخ‌هایی بسیار پایین مشارکت زنان در بازار کار را گزارش کرده است. در بنگلادش، زنانی از خانواده‌های فقیرتر و گروه‌های حاشیه‌ای به همراه اقلیتی از زنان تحصیل کرده که قادر به دستیابی به شغل‌های "خوب" در مشاغل با حقوق هستند، بالاترین نرخ مشارکت در بازار کار را تشکیل می‌دهند. با این حال، بر خلاف بنگلادش نرخ مشارکت زنان در بازار کار به طور مداوم برای چندین دهه پایین بوده و در واقع از

۳۲ درصد در ۱۹۹۴ به ۲۷ درصد در ۲۰۱۰ کاهش یافته است. این نرخ برای مردان در همین دوره از ۶۸ درصد به ۷۳ درصد افزایش یافته است (بانک جهانی ۲۰۱۴ ب).

آزادسازی اقتصادی برخی دستاوردهای قابل مشاهده‌ای را برای زنان ایجاد کرده است. زنان تا ۷۰-۸۰ درصد اشتغال در معهود مناطق تولید صادرات که در آنها تولید پوشاک و منسوجات، غلبه دارد را تشکیل می‌دهند (قوش ۲۰۰۹). آنان همچنین در بخش‌های جدید مرتبط با تکنولوژی اطلاعات منافی کسب کرده‌اند: برای نمونه، آنان حدود ۶۰ درصد کارکنان در تلفن‌خانه‌ها را تشکیل می‌دهند. با این حال، در مجموع، جریان مشارکت پایین و در حال کاهش است. این مسئله تا حدی الگوهای دو کیفیتی در اشتغال را بازتاب می‌دهد: بخش‌های متحد و دارای سندیکای نیروی کار مردان در واحدهای بزرگ تولید انبوه و بسیار محافظت شده مشغول به کار هستند، در حالی که زنان اغلب در واحدهای کوچک‌تر و غیرمحافظت شده کار می‌کنند که مستندسازی آنها سخت‌تر است (دیپاک مجومدر ۳۱۰ و سندپ سرکر ۲۰۰۹، نیدهیا منون و یانا راجرز ۲۰۰۹). روند بستن قراردادهای دست دوم با این واحدهای تولیدی کوچک‌تر برای فرار از رعایت قوانین کار در دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز شد، اما به دلیل آزادسازی اقتصادی شتاب بیشتری گرفت (قوش ۲۰۰۹). به علاوه، این باور وجود دارد که کاهش نرخ مشارکت زنان در نیروی کار، بازتاب دهنده‌ی کشیده شدن آنان به دلیل وضعیت‌شان از این بازار به سمت کار خانوادگی بدون دستمزد است که آن هم از اندازه‌گیری می‌گریزد (ایندیرا هیروی ۲۰۱۲).

تجربه‌ی چین از بسیاری لحاظ متفاوت است. در حالی که چین پیش از انقلاب به واسطه‌ی شکاف عظیم عمومی-خصوصی از آن نوعی که به نظام‌های کشاورزی مردانه مرتبط است، در نظر گرفته می‌شد (تامارا جاکا ۱۹۹۲)، سیاست‌های برابری جنسیتی دولت سوسیالیستی به این معنا بود که چین فرآیند آزادسازی اقتصادی‌اش را با نرخ بسیار بالای مشارکت زنان در نیروی کار و تفاوت جنسیتی دستمزدی پایین‌تر نسبت به بیشتر کشورها، آغاز کرد (جوپس. جیکوبسن ۱۹۹۸). جمعیت روستایی بیشتر در کشاورزی جمعی اشتغال داشت، در حالی که اغلب مردان و زنان در سن کار در مناطق شهری در کارخانه‌هایی با مالکیت دولت کار می‌کردند.

اصلاحات اقتصادی تأثیرات مختلف و ناهمبوسی داشت. زنان در دهه‌ی ۱۹۹۰، ۳۹ درصد نیروی کار در شرکت‌های دولتی اما ۶۱ درصد کارگران تعدیل شده را تشکیل می‌دادند. حذف حمایت دولتی از مسئولیت‌های خانگی بدون دستمزد زنان به معنی دوره‌های طولانی‌تر بیکاری برای زنان اخراجی با فرزندان کوچک بود (سارا کوک و زیائو-یوان دانگ ۲۰۱۱). احتمال این که این زنان عاقبت از کارهای با درآمد کمتر و رده‌های شغلی با مهارت‌های کمتر سردرآورند یا در اقتصاد غیررسمی کار کنند، از همین احتمال برای مردان بیشتر بود (سایمون اپلتن، جان نایت، لینا سانگ و کینگجیه زیا ۲۰۰۲، یوپینگ سانگ و زیائو-یوان دانگ ۲۰۱۱).

جاهای دیگر، ماجرا بهتر بود. در حالی حقوق زنان نسبت به زمین در مرحله‌ی انتقال از کشاورزی جمعی به خانوادگی تضعیف شد، آنها در بخش صنعتی روستایی که در حال گسترش بود منافی به دست آورده و در ۱۹۹۶، ۴۱ درصد نیروی کار این بخش را تشکیل می‌دادند (گونسلو بریک، زیائو-یوان دانگ و گیل سامرفیلد ۲۰۰۷). سهم‌شان از اشتغال رسمی در مناطق شهری از ۳۳ درصد در ۱۹۷۸ به ۳۹ درصد در ۱۹۹۴ افزایش یافت (زیائو-یوان دانگ، جیانچون ینگ، فننگیان دو و سای دینگ ۲۰۰۶) که تا حدی به دلیل افزایش فرصت‌ها برای زنان جوان‌تر و تحصیل کرده در شرکت‌های خصوصی و خوداشتغالی بود (گیل سامرفیلد ۱۹۹۴). بسیاری در توسعه‌ی بذر تجاری که به کار زنان بسیار نیازمند بود شغل پیدا کردند، در حالی که دیگران، اغلب زنان مهاجر جوان روستایی، در بخش تولیدی صادرات‌گرای کار بنیان کشور استخدام شده‌بودند. در نتیجه، نرخ مشارکت زنان در نیروی کار در چین در سال ۲۰۰۶ همچنان در میان بالاترین نرخ‌ها در جهان باقی ماند (بریک و دیگران ۲۰۰۷).

رشد اقتصادی و کیفیت اشتغال

زنان از نظر کمی دستاوردهای واضحی را از اشتغال ایجاد شده توسط الگوهای نئولیبرال رشد، کسب کرده‌اند، اما دستاوردهای آنان در ارتباط با کیفیت این مشاغل از وضوح کمتری برخوردار است. با افزایش نرخ مشارکت زنان در نیروی کار، در تفکیک افقی بازار کار کاهش صورت گرفته، اما شواهدی کمی از همان میزان کاهش در تفکیک عمودی وجود دارد (آنکر و دیگران ۲۰۰۳). در حالی که در سطح جهانی درصد

زنان و مردان در آنچه سازمان بین‌المللی کار به عنوان "اشتغال آسیب‌پذیر" طبقه‌بندی می‌کند، تقریباً مساوی است، احتمالاً این که زنان در کشورهای در حال توسعه در مشاغل آسیب‌پذیر باشند بسیار بیشتر از مردان است، و این با توجه به درصد بالاتر زانی است که کار خانوادگی بدون دستمزد انجام می‌دهند که در آن هیچ درآمدی برای خود ندارند (سازمان بین‌المللی کار ۲۰۱۰).

تحلیل‌های مقایسه‌ای میان کشورها در زمینه‌ی تفاوت‌های جنسیتی درآمد نشان می‌دهد که افزایش تولید ناخالص داخلی سرانه، تجارت، و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی با کاهش شکاف جنسیتی درآمد مرتبط است، اما این تأثیر تنها به کشورهای با درآمد بالا/متوسط رو به بالا محدود می‌شود (رمکو اوستندرپ ۲۰۰۹). سازمان بین‌المللی کار (۲۰۰۷) دشواری‌های تعمیم این موضوع را پررنگ‌تر ساخته است. این سازمان اشاره می‌کند در حالی که کاهش در شکاف جنسیتی درآمد در بخش تولید در بعضی از کشورها (کاستاریکا و انگلیس) به وجود آمده است، در برخی دیگر (مصر، سریلانکار، و السالوادور) این شکاف افزایش یافته است. به علاوه، آنجا که شکاف جنسیتی کاهش یافته، بیشتر در اثر کاهش دستمزد مردان بوده تا افزایش دستمزد زنان.

چند دلیل برای افزایش نیافتن کیفیت مشاغل زنان با وجود افزایش سهم‌شان در بازار کار وجود دارد. مقررات‌زدایی از بازارهای کار به عنوان بخشی از فرایند آزادسازی به این معنی است که زنان مشاغل را زمانی به دست آورده‌اند که مشاغل اغلب موقت و غیررسمی شدند (گای استندینگ ۱۹۹۹). از آن گذشته، دستاوردهای اصلی آنان در اقتصاد رسمی، در بخش‌های کاربنیان، و حساس به قیمت بازار صادرات بوده که دقیقاً هزینه کمتری که برای کار زنان در قیاس با مردان برآورد می‌شود، سودآوری این بخش را به وجود آورده و ترجیح آن برای استفاده از کار زنان را توضیح می‌دهد (استفانی سگوینو ۲۰۰۰). در حالی که تفکیک جنسیتی در بازار کار، و افزایش تراکم جمعیت زنان در تعداد محدودی از حرفه‌ها، ظرفیت کلی‌شان در چانه‌زدن برای دستمزدهای بهتر را تضعیف می‌کند، قدرت چانه‌زنی‌شان به وسیله‌ی سطوح بالای تحرک سرمایه که شاخصه‌ی این بخش‌ها است حتی بیشتر هم تضعیف می‌شود. تلاش‌های زنان کارگر برای تقاضای شرایط و مقررات کاری بهتر در اغلب موارد یا با فرار سرمایه به دیگر مقاصد یا با بستن قرارداد و سپردن کار به شرکت‌های دست دوم و سوم در چرخه‌ی ارزش جهانی که در آنها شرایط غیررسمی‌تر و دستمزدها پایین‌تر است، پاسخ داده شده‌است (نایلا کبیر ۲۰۱۵).

رشد اقتصادی و رفاه و عاملیت زنان

هر چند مرور ادبیات اقتصاد کلان توسط کبیر و ناتالی در پیدا کردن شواهدی مبنی بر این که رشد، تأثیر نظام‌مندی بر شاخص‌های سنجش برابری جنسیتی در زمینه‌ی رفاه و عاملیت می‌گذارد، ناکام ماند، یافته‌ای که در این ادبیات خود را نشان داد نقش مشارکت زنان در نیروی کار به عنوان محرک‌ی تغییر مثبت در بعضی از شاخص‌های دیگر بود. همانطور که سگوینو (۲۰۰۶) بر اساس تحلیلش از داده‌های آمریکایی لاتین نتیجه‌گیری کرد:

علی‌رغم این حقیقت که سهم زنان از نیروی کار هم شامل زنان شاغل و هم بیکار و همچنین کار مزدی و بدون دستمزد می‌شود، از این نتایج آشکار می‌شود که فعالیت اقتصادی زنان رفاه آنان را بهبود می‌بخشد. چه به خاطر قدرت چانه‌زنی که به زنان برای مذاکره با اعضای ذکور خانواده می‌دهد، یا چه به خاطر این که زنان مستقیماً درآمد ایجاد می‌کنند، نتیجه مثبت و در بیشتر موارد این تحقیق چشمگیر است (۲۱).

این موضوع که بهبود، احتمالاً بیشتر به دلیل "عاملیت" است تا تأثیر "درآمد" صرف، توسط شواهد دیگر هم نشان داده شده که فعالیت اقتصادی زنان با تغییر آشکاری در ارزش‌ها و رویکردها در جامعه‌ی بزرگ‌تر هم‌بسته است. سگوینو (۲۰۰۷) از دوره‌های پی‌درپی "پیمایش جهانی ارزش‌ها" استفاده کرد تا تأثیر رشد اقتصادی و فعالیت اقتصادی زنان بر رویکردهای مرتبط با برابری جنسیتی در میان مردان و زنان را تحلیل کند. او دریافت که سهم زنان از اشتغال و نیروی کار، هم‌راستا با رشد اقتصادی، با رویکردهای برابری‌خواهی-جنسیتی هم‌بستگی مثبت دارد، رویکردهایی که به نحوی بارزتر در میان زنان ابراز شده اما در میان مردان نیز قابل مشاهده است.

در این بخش، ما آنچه مطالعات در سطح خردتر می‌توانند درباره‌ی رابطه‌ی میان رشد اقتصادی و رفاه و عاملیت زنان به ما بگویند را بررسی می‌کنیم. پیش از این به هم‌بستگی مثبت میان دسترسی زنان به منابع ارزشمند اقتصادی و رفاه کودکان توجه کرده‌ایم؛ این هم‌بستگی در

راستای الگوهای رفتاری مورد توقع جامعه از زنان و طبعاً یک فرم سازگار از عاملیت است. اینجا تلاش ما یافتن شواهدی است که در آن، دسترسی زنان به منابع اقتصادی به انواعی از عاملیت منجر می‌شود که ظرفیت به چالش کشیدن ساختارهای محدودکننده‌ی جنسیتی را دارند یا شکل‌های دگرگون‌کننده‌ی عاملیت هستند.

ادبیات مربوط به تأثیرات توانمندشدن در نتیجه‌ی دسترسی زنان به منابع ارزشمند، برخی از تأثیرات مثبت آن بر حس زنان برای ارزشمند دانستن خود، قدرت تصمیم‌گیری، تحرک در فضای عمومی، تملک پس‌اندازها و اموال، احترام در درون جامعه‌ی محلی و از این قبیل را برجسته ساخته است (جدول ۳، ضمیمه تکمیلی آنلاین ۱، لوسیا هنمر و جنی کلاگمن ۲۰۱۵). اما در حالی که ادبیات سطح کلان بر اهمیت کلی مشارکت نیروی کار زنان را به عنوان شاخص عاملیت‌شان تأکید می‌کند، ادبیات سطح خرد لایه‌های بیشتری از این یافته را روشن می‌کند. این ادبیات نشان می‌دهد که این شرایط و مقررات ورود زنان به نیروی کار، به ویژه محدوده‌ای که در آن می‌توانند فرآورده‌های کار خود را کنترل کنند، و نه مشارکت صرف است که ظرفیت دگرگون‌کننده‌ی کارشان را تعیین می‌کند (وایتهد ۱۹۸۵، میت مرتنس و جان ف.م. سوینن ۲۰۰۸، نایلا کبیر، راگویی اساد، اکوسا دارکوا، سیمین محمود، هانیه شلکمی، سکیبا تسنیم و زوزی سیکاتا ۲۰۱۳).

در نتیجه، یک دلیل برای این که رشد اقتصادی بیشتر به طور نظام‌یافته به رفاه و عاملیت زنان ترجمه نشده ممکن است به طیف متنوعی از انواع اشتغال که ایجاد کرده مربوط باشد (چنان که در بالا بحث شد [جدول ۳، ضمیمه‌ی تکمیلی آنلاین ۲]). به علاوه، ما درمی‌یابیم که برخی جنبه‌های نابرابری جنسیتی ثابت کرده‌اند که نسبت به تغییر مقاومت نشان می‌دهند یا برخی دیگر به طرقی سرسختانه و غیرمنتظره تغییر کرده‌اند، و این نکته‌ای که ما پیش از این به آن اشاره کردیم را ثابت می‌کند که نیروهایی که نابرابری جنسیتی را بقا می‌بخشند تقریباً نسبت به آنهایی که باعث رشد اقتصادی می‌شوند، خودمختار هستند.

اولین موضوع از این دسته مربوط است به تقسیم جنسیتی کار بدون مزد درون خانه. همانطور که دیدیم، این یکی از محدودیت‌های اصلی مشارکت زنان در بازار کار است. در حالی که تئوری اقتصادی پیش‌بینی می‌کند که رو کردن فزاینده به کار زنان در بازار باید به نوعی تقسیم دوباره‌ی کار بدون مزدی درون خانه منجر شود، شواهد برای اغلب زنان نشان می‌دهد که یا این تقسیم کار دوباره اتفاق نمی‌افتد و آنها عاقبت "دو شیفت" کار می‌کنند یا این وظایف به یک عضو مؤنث دیگر خانواده، شاید بزرگ‌ترین دختر، محول می‌شود.

به نظر می‌رسد همان ساختارهای هنجاری که زنانگی را با نقش‌های مراقبتی هم‌بسته می‌کنند، مردانگی را به وسیله‌ی فاصله از این نقش‌ها تعریف می‌کنند. نابرابری‌های جنسیتی منتج شده از این ساختارها، در ساعات کاری که توسط مردان و زنان شاغل اختصاص می‌یابد در سراسر جهان وجود دارد، اما به نظر می‌رسد این تنوع نقش دولت و هنجارهای فرهنگی محلی را منعکس می‌کند تا نرخ‌های رشد را. برای نمونه، گزارشی از انستیتوی پژوهش برای توسعه‌ی اجتماعی سازمان ملل متحد (UNRISD ۲۰۱۰) نشان داد که در میان کشورهای با درآمد بالا، تنها در کشورهای اسکانندیناوی تقسیم جنسیتی کل ساعات کار به تساوی انجام شده بود، و عمیق‌ترین شکاف در این زمینه در کشورهای اروپایی جنوبی وجود داشت. تخمین‌های ارائه‌شده در گزارش توسعه‌ی جهانی ۲۰۱۲ که سی و پنج کشور در سطوح مختلف توسعه را پوشش می‌دهد دریافت که زنان در کامبوج و سوئد ۵۰ درصد بیش از مردان به کارهای خانه و نگهداری از کودکان زمان اختصاص می‌دهند، اما در ایتالیا این نسبت سه برابر بیشتر و در عراق شش برابر بیشتر است.

جنبه‌ی دوم نابرابری‌های درون خانواده که به نظر می‌رسد نسبت به وضعیت اقتصادی زنان مقاومت نشان می‌دهد، خشونت خانگی است. در حالی که رواج چنین خشونت‌هایی تا حدی جهانی به نظر می‌رسد، وقوع آن به طرز قابل ملاحظه‌ای در کشورهای مختلف تفاوت دارد، و این موضوع هم تنوع در هنجارهای فرهنگی که مردانگی و زنانگی را تعریف می‌کنند، و هم تنوع در سیاست‌های عمومی برای رسیدگی به مشکل را بازتاب می‌دهد. ممکن است این انتظار وجود داشته باشد که بهبود دسترسی زنان به منابع مادی، قدرت چانه‌زنی‌شان در فضای خانگی را افزایش دهد، اما، واقع، یافته‌ها در این زمینه به شدت نامتجانس است (پیوست تکمیلی آنلاین ۳). در واقع، در بسیاری موارد این خواست زن برای شروع کار مزدی، به ویژه کار مزدی بیرون از خانه است که محرک خشونت خانگی می‌شود. چنان که راشل جوکز (۲۰۰۲) نشان می‌دهد یک محرک معمول برای خشونت از طرف شریک جنسی در زمینه‌های مختلف، سرپیچی از هنجارهای جنسیتی و عدم تحقق انتظارات فرهنگی در زمینه‌ی زن خوب/مرد موفق بودن است. هنجارهای مربوط به نقش مرد به عنوان نان‌آور خانواده در میان فرهنگ‌های مختلف فراگیر است، هر چند تنوع قابل توجهی در زمینه‌ی نقش اقتصادی زنان وجود دارد. در زمینه‌هایی (بسترهای اجتماعی) که در آنها

حس مردانگی و ارزش‌مندی مردان به شدت به ایده‌ی وابستگی زنان به آنان، گره خورده باشد، بسیار محتمل است که بهبود دسترسی زنان به کار، اعتبار مالی، و دارایی به محرکی برای خشونت بدل شود.

آخرین زمینه‌ای که در آن نابرابری‌های جنسیتی درون خانه نه تنها مقاومت خود نسبت به رشد اقتصادی را ثابت کرده‌اند بلکه از آن تأثیر منفی نیز پذیرفته‌اند به پدیده‌ی "فقدان زن" که پیش از این به آن اشاره شد، مربوط می‌شود. در حالی که افزایش متوسط طول عمر زنان نسبت به مردان به کاهش وقوع "فقدان زن" در اغلب کشورها که پیش از آن این موضوع را گزارش کرده بودند، منجر شده، این افزایش تنها تا حدی به نرخ‌های رشد مرتبط است (استفان کلاسن و کلودیا وینک ۲۰۰۳). در کشورهایی که بعضی از سریع‌ترین نرخ‌های رشد را در دهه‌های اخیر داشته‌اند، مانند هند و چین، پدیده‌ی "فقدان زن" جای خود را به "فقدان دختران" داده که به معنی نسبتِ نابهنجار بالای پسران به دختران در هنگام تولد است. به نظر می‌رسد که تاب‌آوری (ترجیح‌دادن فرزند پسر در این بسترهای اجتماعی به این منجر می‌شود که خانواده‌ها خواست‌شان برای فرزندان کمتر با خواست‌شان برای فرزندان پسر را با توسل به سقط انتخابی جنین‌های دختر پیوند دهند، کاری که به وسیله‌ی گسترش تکنولوژی سونوگرافی جدید ممکن شده است. یک بار دیگر، این موضوع به ما یادآوری می‌کند که تأثیر رشد اقتصادی به واسطه‌ی ساختارهای محلی محدودیت‌های پدیده‌های پدیده‌هایی تغییر می‌کند که پیش‌بینی‌های آسان درباره‌ی قوت و مسیر آن را مختل می‌کند.

نتیجه‌گیری

هدف از این مقاله جستجوی مکانیسم‌های علی در ادبیات تجربی بود که عدم تقارن در رابطه‌ی دوسویه‌ی میان رشد اقتصادی و برابری جنسیتی را که در ادبیات ماکرواقتصادی مطرح شده، توضیح دهند. جالب توجه است که مکانیسمی که این مقاله تشخیص داد را می‌توان به خوبی در آنچه گیل روبین در کار کلاسیکش توصیف کرده، خلاصه کرد: "تنوع بی‌پایان و شباهت یکنواخت" ساختارهای پدیده‌های پدیده‌های پدیده‌ها (۱۹۷۵:۱۶۰).

تأثیر مثبت برابری جنسیتی بر رشد اقتصادی را می‌توان به عنوان یکی از مظاهر این "شباهت یکنواخت" دید: سپردن مسئولیت اصلی کار مراقبتی بدون مزد در خانواده به زنان تقریباً در همه‌ی جهان. به نظر می‌رسد که در سراسر جهان افزایش دسترسی زنان به منابع ارزشمند، احتمالاً به رفاه و آموزش کودکان و در نتیجه به بهره‌وری نسل‌های آینده‌ی کارگران، ترجمه شود. این تأثیر مثبت، چه افزایش مورد بحث مطلق و چه نسبت به مردان باشد، می‌تواند تحقق یابد. به هر حال، توانایی زنان برای مشارکت مستقیم‌تر در رشد اقتصادی از طریق فعالیت‌های تولیدی‌شان تا حد زیادی وابسته است به برابری جنسیتی در دسترسی به منابع و فرصت‌های لازم که شامل برابری بیشتر در فرصت مشارکت در انواع کاری می‌شود که در تخمین‌های تولید ناخالص ملی و در نتیجه در تخمین‌های رشد به حساب می‌آیند.

تحلیل ما با رو کردن به معکوس این رابطه، دلایلی را برای تأثیر ضعیف و متناقض رشد اقتصادی بر برابری جنسیتی که در ادبیات اقتصاد کلان مستند شده، عنوان می‌کند. اولاً، این بیشتر الگوی رشد است تا سرعت آن که تقسیم جنسیتی فرصت‌های اقتصادی را تعیین می‌کند و این الگوها در سراسر جهان به طرز قابل توجهی متنوع هستند. دوماً، نقش دولت در ترویج و ارتقای فعالانه‌ی برابری جنسیتی در ارتفاع از رشد اقتصادی از کشوری به کشور دیگر متفاوت بوده است. دلیل سوم ما را به مشاهده‌ی روبین ارجاع می‌دهد: "تنوع بی‌پایان" ساختارهای پدیده‌ها که نقش میانجی تأثیر رشد را دارند، به این معنا است که در برخی زمینه‌های اجتماعی زنان در موقعیت بهتری برای مطالبه‌ی سهم خود از مزایای رشد هستند.

در پایان ما با نتیجه‌گیری دوفلو موافقیم که مسئله‌ی برابری جنسیتی باید در زمینه‌های ماهیتی و نه در زمینه‌های ابزاری مطرح شود، اما ما از طریق مجموعه‌ای متفاوت از استدلال‌ها به این نتیجه رسیدیم. ما استدلال ابزاری را به خاطر فقدان شواهد حذف نمی‌کنیم، در حالی که دوفلو چنین می‌کند، ما آن را بیشتر به این خاطر حذف می‌کنیم که شواهدی که آن را تأیید می‌کنند قویاً بر متابعت زنان از نقش‌های مادرانه‌ای که جامعه به آنان واگذار کرده، استوارند. این موضوع توانایی آنان برای مشارکت در فعالیت‌های اقتصادی و مشارکت به طور کلی‌تر در زندگی عمومی جامعه‌ی محلی‌شان در شرایط برابر با مردان را محدود می‌کند.

همچنان یک سؤال مهم برای ما باقی می‌ماند: چطور به برابری بیشتری در طیفی از ابعاد مختلف که برای چشم‌اندازی جامع از برابری جنسیتی ضروری است، دست پیدا کنیم؟ همانطور که اشاره کردیم، توصیه‌های سیاستی که می‌تواند به این چشم‌انداز کمک و همیاری رساند، به وفور وجود دارند. آنچه فاقد آن هستیم حرکت سیاسی برای ترجمه‌ی این توصیه‌ها به نتایج عینی است. تا آنجا که به چگونگی تحقق چنین حرکتی مربوط می‌شود، ما مجبوریم یک بار دیگر راهمان را از دوفلو جدا کنیم. او بر داده‌های تاریخی از امریکا تمرکز می‌کند و نشان می‌دهد که رشد اقتصادی شرایط پیشرفت حقوق زنان را ایجاد کرد. جای تعجب نیست که توضیحی که به نظر او "به لحاظ نظری متقاعدکننده" می‌آید، استوار است بر انتخاب عقلانی فردی که در آن عاملیت مرد به صورت نوع‌دوستی پدرا نه بار دیگر محرک تغییر است. استدلال مورد بحث اینجا این است که همراه با توسعه‌ی اقتصادی، یا مردان برای واگذاری برخی حقوق به همسران‌شان تمایل بیشتری داشتند تا در نتیجه مطمئن شوند که فرزندان‌شان بهتر آموزش می‌بینند یا در غیر این صورت، تضاد و کشمکش منافع آنها به عنوان شوهر (که تمام حقوق را برای خود بخواهند) با منافع‌شان به عنوان پدر (که بخواهند فرزندان دخترشان را در مقابل شوهران آینده‌شان محافظت کنند) آغاز شد.

شواهد معاصر که اهمیت عاملیت جمعی زنان را برجسته می‌سازد برای ما متقاعدکننده‌تر است. ما متوجه شواهدی شدیم که در آن به نظر می‌رسد رشد اقتصادی، رویکردهای برابری طلبانه‌ی جنسیتی هم از طرف زنان، و هم تا حد کمتری از طرف مردان را ارتقا می‌دهد. واضح است که تغییر رویکردها شرایط مناسبی را برای تغییر عملکردها ایجاد می‌کند، اما این کافی نیست. در مقابل، آنچه تحلیل‌های بین کشورها نشان می‌دهد این است که عمل جمعی توسط زنان، هم از طریق سازمان‌های خودگردان‌شان و هم در اتحاد با دیگر گروه‌ها به عنوان مهم‌ترین نیروی محرکه برای ترویج و ارتقا کنش عمومی در طیفی از حقوق زنان ثابت شده است (مالا هتون و لورل ولدن ۲۰۱۰، ۲۰۱۲). در نتیجه به نظر می‌رسد که این توانایی زنان برای بسیج جمعی است که اگر تغییر در رویکردهای اجتماعی قرار است به پیشرفت عینی در برابری جنسیتی ترجمه شود، باید به آن نگاه کنیم.

ادغام تحلیل جنسیتی در آموزش ارزیابی مشارکتی روستایی

ایرینه گویجت^۱

برگردان: کاوه مظفری

معرفی

از آنجایی که بنیادی‌ترین اصل PRA^۲ نیاز به «مشارکت کامل جماعت» در توسعه است، به نظر می‌رسد لازم باشد که تنوع جماعت با دقت زیاد و بدون سوال مورد بررسی و کاوش قرار گیرد. با این حال، واقعیت بیشتر کارهای میدانی PRA گواه آن است که کمبود فاحشی در فهم و درک جنسیت^۳ به عنوان یک محور مهم تنوع اجتماعی وجود دارد. اغلب، نمودارهایی که از یک بحث مشخص استخراج شده، حاوی عباراتی مانند «نقشه منابع روستا، توسط روستائیان ... ترسیم شده است» خواهد بود. تنها در موارد بسیار کمی این «روستائیان» می‌توانند بازتاب دهنده تنوع جنسیتی، سنی، طبقاتی، مذهبی و تفاوت‌های قومیتی جامعه مورد بررسی باشند. به همین شکل، گزارش‌ها حاوی گزاره‌هایی است مانند: «کشاورزان در برنامه ریزی و طراحی شیوه اندازه‌گیری فرسایش خاک بسیج شدند» یا «اجتماع محلی به تسهیلات اعتباری کشاورزی بیشتری نیاز دارد». این «کشاورزان» چه کسانی هستند؟ و چه کسانی در تعیین «نیاز اجتماع محلی» نقش داشته یا نداشته‌اند؟

تجارب تا به امروز به وضوح نشان می‌دهد که PRA به صورت خودکار حساس به جنسیت نیست. چند مورد اندک از توسعه‌ی مشارکتی حساس به جنسیت، معمولاً مربوط به تعهد شخصی کسانی است که فرایند را تسهیل کرده‌اند، نه به خود روش‌شناسی. افرادی که در کار میدانی از PRA استفاده می‌کنند، سوگیری‌های شخصی‌شان، تجارب و دستور کارهای‌شان را با خود همراه می‌برند که همه اینها در شکل دادن به تحلیل‌های نهایی مؤثرند. بنابراین، بدون آموزش دهندگان جنسیت‌آگاه یا کارآموزان حساس به جنسیت به احتمال زیاد، مسائل جنسیتی در طول هر نوع استفاده‌ی بعدی از PRA توسط آنهایی که آموزش دیده‌اند به احتمال زیاد مطرح نمی‌شود. علاوه بر این، بسیاری از کاربران PRA همچنان این طرز فکر را دارند که حساسیت جنسیتی فقط به معنی مشاوره گرفتن از زنان به مانند مردان است. تعداد کمی هستند که درک عمیق‌تری از چیستی معنای جنسیت دارند، اینکه چطور متجلی می‌شود و اینکه چطور بر فرصت‌های رشد افراد تأثیر می‌گذارد. هر

^۱ Guijt, Irene (1994) "Making a difference: Integrating gender analysis into PRA training" RRA Notes, Issue 19, pp.49-55, IIED London.

^۲ ارزیابی مشارکتی روستایی (Participatory Rural Appraisal)

^۳ جنسیت به معنی تفاوتی که به لحاظ اجتماعی بین زن و مرد تعیین می‌شود در مقابل جنس قرار دارد که نشان دهنده تفاوت‌های فیزیکی است. تفاوت‌های جنسیتی به صورت تاریخی تعیین یافته‌اند و از نظر فرهنگی پویا بوده و ویژگی‌های خاص دارند. جنسیت توضیح می‌دهد که چطور در یک بافتار خاص، زنان و مردان با یکدیگر کنش متقابل دارند، و چه کارهایی مناسب انجام دادن توسط زنان یا مردان است، که در نتیجه تعیین‌کننده گزینه‌ها و محدودیت‌های آنها در توسعه است.

ارزشی که از مشورت برابر با زنان و مردان در فرایند PRA حاصل می شود، وقتی که یافته ها در دیگ در هم جوش متوسط اجتماع ناپدید می شوند، از دست می روند و تفاوت های جنسیتی ممکن را مغشوش و مبهم می کنند.

آموزش PRA و آموزش جنسیت

آموزش PRA عموماً بر اصول و اجرای یک فرایند توسعه‌ی مشارکتی و یکپارچه متمرکز است. مفاهیمی که در اکثر دوره های آموزشی PRA مورد بررسی قرار می گیرند، عبارتند از: مشارکت، معیشت محلی، مشکلات و فرصت ها. مفاهیم دیگر اغلب شامل پایداری، تفکر سیستمی و پژوهش مشارکتی کشاورزی است. مفاهیم مورد استفاده بسته به پس زمینه و علاقمندی های آموزش دهنده، علاقمندی شرکت کنندگان و سازمان هایی که نمایندگی می کنند، و تمرکز بر کار میدانی متفاوت خواهند بود. رویکرد آموزشی معمولاً شامل برخی ارائه های نظری است، اما از طریق تمرین، بازی و بحث گروهی بر مهارت های ارتباطی و روش های خاص تمرکز می کند. هدف کلی از آموزش PRA تشویق کارآموزان به توسعه سبک ارتباطی بیشتر منطقی و کمتر دستوری، جهت واگذار کردن قدرت تحلیل و تصمیم گیری به مردم محلی است. در اغلب دوره های آموزشی میدان - مبنای PRA، سه مرحله مشخص وجود دارد:

- آماده سازی و تمرین: که طی آن موضوعات مفهومی (شامل اصول PRA) مورد بحث قرار گرفته، روش های خاص تمرین شده و آماده سازی برای کار میدانی انجام می شود؛
- کار میدانی: که طی آن روش ها برای راه انداختن بحثی در سطح اجتماع محلی درباره ی مشکلات و فرصت های محلی به کار برده می شوند؛ و
- بازخورد و ارزشیابی: پس از کار میدانی، اتمام مستندسازی فرایند، تأمل کردن درباره درس های آموخته و استفاده های بعدی از PRA، و ارزشیابی آموزش.

بازاندیشی بخشی جدایی ناپذیر از هر مرحله است: بازاندیشی پس از دوره ی تمرینی مبتنی بر کلاس درس، بازاندیشی فرایند و محتوای کار میدانی هر روزه، و بازاندیشی درباره ی استفاده از PRA در آینده. تجارب نشان داده اند که این سه مرحله برای درک مناسب و متعادل کارآموزان درباره ظرفیت ها و محدودیت های PRA ضروری است.

برای آموزش PRA که متمرکز بر توسعه روستایی و کشاورزی است، در مرحله اول معمولاً به مفاهیمی همچون معیشت، سیستم های کشاورزی، پایداری و مشارکت پرداخته می شود. با این حال به ندرت سوالاتی مانند معیشت چه کسی، سیستم کشاورزی چه کسی، برداشت چه کسی از پایداری، و مشارکت چه کسی، به اندازه کافی مورد بحث قرار می گیرد. بسیاری از آموزش دهندگان یک یا دو بار متذکر می شوند که «البته مهم است که به یاد داشته باشیم همه ی مردم مانند یکدیگر فکر نمی کنند». اما موضوع تفاوت اجتماعی مبتنی بر جنسیت به ندرت با دقت زیاد در طول فرایند آموزشی بررسی می شود.

در مقام مقایسه، هدف کلی از آموزش جنسیتی ارتقاء آگاهی درباره این است که جنسیت چه چیزی هست و چه چیزی نیست، اینکه کارآموزان چه تصور شخصی ای از تفاوت های جنسیتی دارند، اینکه تفاوت های جنسیتی چگونه خود را در سطح محلی آشکار می کند، و اینکه چطور این تفاوت ها توسعه ی فردی را تحت تاثیر قرار می دهد. مفاهیم مشترک میان اغلب آموزش های جنسیتی عبارتند از:

- روابط جنسیتی قدرت (Krishnamurthy, 1993)؛
- نقش های سه گانه ی جنسیت: تولیدی، بازتولیدی و مدیریت اجتماع محلی که توسط زنان و مردان انجام می شود (Moser, 1989)؛
- جایگاه و شرایط زنان، و نیازها و منافع راهبردی و کاربردی مرتبط (Molyneux, 1985)؛ و،
- دسترسی و کنترل منابع (Overholt et al, 1985).

آموزش جنسیتی معمولاً از مطالعات نظری، تحلیل مورد پژوهی، بازاندیشی های شخصی و تمرین های شبیه سازی تشکیل شده است.

در طول دو سال گذشته، تعداد تلاش‌هایی برای ارتقاء عملکرد PRA از طریق مجال دادن به موضوعات جنسیتی تا هم کارهای عملی و هم تحلیلی را شکل بدهند، رشد آهسته‌ای داشته است (Welbourn, 1991, 1992; Guijt, 1993, 1994; Thomas Slayter et al, 1991, 1993; Shah, 1993; Cousins et al, 1993). در دسامبر ۱۹۹۳ حدود ۶۰ نفر در کارگاه PRA و جنسیت که توسط موسسه بین‌المللی توسعه و محیط زیست (IIED) و موسسه مطالعات توسعه (IDS) برگزار شده بود، شرکت کردند. مجموعه‌ی این تجارب نشان داد که ترکیب PRA و جنسیت در موارد زیر به کار رفته اند:

- پژوهش: برای انجام تحلیل تفاوت‌های جنسیتی؛ و
- توسعه اجتماع محلی: در تلاش برای توسعه متعادل به لحاظ جنسیتی و / یا حمایت از توانمندسازی زنان.

در بافتار آموزش، معرفی جنسیت به عنوان مفهومی تحلیلی، رسیدن کارآموزان به درکی شفاف‌تر درباره به حاشیه رانده شدن نسبی اغلب زنان را به دنبال داشته است. این امر، خطر افتادن کارورزان میدانی در دام میانگین جماعت‌آرا محدود ساخت، دامی که هماهنگی و سازگاری چشم اندازه‌ها در اجتماع محلی را مفروض می‌دارد. با این حال، اسناد و منابع دقیق اندکی درباره اینکه جنسیت و PRA چگونه می‌توانند در یک برنامه آموزشی به طور نظام مند ادغام شوند، وجود دارد. ضروری است جنسیت بخشی از هر مرحله PRA باشد. قراردادن تعریفی از جنسیت به تهایبی در یک جزوه و گفتن اینکه «به یاد داشته باشید که این موضوع مهم است» برای تضمین فهم روشنی از اینکه جنسیت در شرایط انضمامی چه معنایی دارد، کافی نیست.

معنای ضمنی ادغام جنسیت در یک دوره آموزشی شامل معرفی مفاهیمی خاص در وهله‌ی نخست، و بازاندیشی مستمر درباره‌ی ارتباط هر یک از این مفاهیم خاص در هر مرحله از آموزش است. مرحله کار میدانی در دوره آموزشی، یک گام ضروری در فرایند یادگیری کارآموزان است؛ هنگامی که ایده‌های مربوط به PRA در حال تثبیت و عادت‌های کاری جدید در حال شکل گرفتن هستند. اگر قرار است جنسیت به مفاهیمی انضمامی و بامعنا برای کارآموزان PRA بدل شود، آن وقت آنهایی که در حال یادگیری نحوه کار با PRA هستند، پیش از انجام هر گونه کار میدانی به آگاهی جنسیتی نیاز پیدا می‌کنند. و پس از آن، کار میدانی می‌تواند درک مفهومی آنها را صیقل زده و تقویت کند.

نمونه‌ای از ارزیابی از آموزش PRA و جنسیت

ارزیابی مشارکتی حساس به جنسیت بسیار فراتر از درگیر کردن زنان در کار میدانی است. در یک ارزیابی مشارکتی حساس به جنسیت از مفاهیمی همچون نقش‌های سه‌گانه‌ی جنسیتی، روابط جنسیتی، و نیازهای جنسیتی راهبردی و کاربردی، برای فهم تحلیل محلی‌ای که در جریان یک PRA اتفاق می‌افتد، استفاده می‌شود. نمونه‌ای از اینکه چطور در یک بافتار آموزشی جنسیت با PRA ادغام شد در کاری در جنوب برزیل قابل بررسی است (Guijt, 1994). این آموزش با حضور ۱۲ شرکت‌کننده برگزار شد و دو هدف کلی داشت:

- تقویت کار مشارکتی آنها از طریق فهم نظری و عملی از PRA؛ و،
- بررسی ارتباط جنسیت با کسانی که کار میدانی انجام می‌دادند و با سازمان‌های مردم‌نهاد (سمن) کشاورزی پایدار همکاری می‌کردند.

در مباحث کلاسی و طی کار میدانی، یک سری از مراحل به منظور ارتقاء درک حساس به جنسیت درباره‌ی اجتماع روستایی که کار میدانی در آنجا در حال وقوع بود، دنبال شد.

^۱ اطلاعات مربوط به ارائه‌ها مباحث از برنامه کشاورزی پایدار در IIED قابل دستیابی است.

^۲Context

^۳Community Average

آماده سازی کلاسی

آماده سازی کلاسی شامل سه مرحله بود که در آنها به مسائل و موضوعات خاص جنسیتی پرداخته شد. مرحله اول، مجموعه‌ای از تمرین‌ها و مباحثی بود که توسط شرکت‌کنندگان انجام شد تا به آنها کمک کند که جنسیت را تعریف کنند و درکی مفهومی از تفاوت‌های جنسیتی در معیشت روستایی به دست آورند. در این مرحله، مفاهیمی تحلیلی همچون فعالیت‌های تولیدی و بازتولیدی، و نیازهای جنسیتی کاربردی و راهبردی، معرفی شدند. بعد از انجام هر تمرین PRA در کلاس، ارتباط بالقوه این روش برای درک مسائل جنسیتی مورد بحث قرار می‌گرفت.

در مرحله دوم، در طول آماده سازی برای کار میدانی، شرکت‌کنندگان چک لیست اولیه خود را با تدوین سوالات کلیدی از منظر دیدگاهی مبتنی بر تفاوت‌های جنسیتی تنظیم کردند. به عنوان نمونه، آنها این سوال را که «چه کسی و چرا از منابع استفاده می‌کند؟» را به جای سوال ابتدایی «نحوه‌ی استفاده از منابع» طرح کردند.

و در مرحله‌ی آخر، شرکت‌کنندگان مشخص کردند که مناسب‌ترین روش برای پرداختن به هر سؤالی کدام است؛ و تعیین کردند که آیا هر روش و ابزاری را برای گروه‌های جداگانه‌ای از زنان و مردان، یا فقط برای مردان، یا فقط برای زنان به کار خواهند برد. پیش از آغاز دوره‌ی آموزشی، هم با مردان و هم با زنانی از اجتماع محلی، درباره تمایل‌شان به همکاری با تیم‌های پژوهشی در طول کار میدانی PRA، گفتگو شده بود. آمادگی‌های لازم برای کارآموزان نیز متناسب با زمان مناسب برای ملاقات با زنان و مردان، هماهنگ شده بود.

کار میدانی

در طول کار میدانی، چند مرحله دیگر برای تولید داده‌های ویژه منطقه درباره مفاهیم انتزاعی که در کلاس طرح شده بود، دنبال گردید. در مرحله اول، تیم‌های تحقیق، روش‌های مختلفی را با گروه‌های مجزای زنان و مردان به کار برد که در خلال آن مسائل و موضوعات جنسیتی، و مشکلات و فرصت‌های محلی به وضوح مورد بررسی قرار گرفت. این مرحله، همیشه آسان نیست. سوالات مستقیم، مانند اینکه «چه کسی درباره مخارج تصمیم می‌گیرد» احتمال زیادی داشت که بحث‌های داغ و سؤن‌های اولیه‌ای درباره انگیزه‌های کارآموزان را ایجاد کند. یکی از درس‌های آموخته‌ی کارآموزان این بود که واکاوی مسائل جنسیتی نیازمند مهارت‌های ارتباطی حساس است. هر شب، تیم‌های تحقیق موارد زیر را با هم به اشتراک می‌گذاشتند:

- مسائل مطرح شده توسط اجتماع محلی، به لحاظ جنسیتی، تفاوت دارد. آنها همچنین برخی مسائل جنسیتی را شناسایی می‌کردند، مانند اینکه «زنان بیشتر از مردان بیمار هستند»، «زنان کمتر از مردان در جلسات انجمن اجتماعی محلی مشارکت می‌کنند»، و «مردان بیشتر از زنان درباره واسطه‌های بازار کشاورزی شناخت دارند». این موارد از خلال مباحث انجام شده و نمودارهای ترسیم شده به دست می‌آمد.
- اینکه چه کسی در جماعت، هر مسئله‌ای را مطرح کرد (فقط مردان، فقط زنان، هر دو، فقط گروه خاصی از مردان / زنان / هر دو و غیره)، یا اینکه مسئله توسط یکی از اعضای تیم تحقیق مطرح شد، و
- تجزیه و تحلیل مشکلات، دلیل مطرح شدن آنها، چگونگی مطرح شدن آنها (مستقیم یا غیر مستقیم، به آسانی یا به دشواری)، و اینکه آیا این مشکلات نظرات مشترک همه را نمایندگی می‌کند یا صرفاً نظرات اکثریت دارای صدا را؟

بازاندیشی کلاسی کار میدانی

بعد از کار میدانی، درس‌های آموخته و مسائل مطرح شده، جمع‌بندی شدند. این جمع‌بندی در مسیرهای مختلفی انجام شد:

- بازاندیشی درباره‌ی سوالات کلیدی در خصوص ارتباط بین جنسیت و محیط زیست؛

- بحث درباره‌ی مسائل جنسیتی که به صورت محلی طرح شده بودند؛
- بازبینی مفاهیم تحلیل جنسیتی کلیدی، مانند فعالیت‌های تولیدی و بازتولیدی، و نیازهای کاربردی و راهبردی جنسیتی، در پرتو تجربه مشترک از کار میدانی؛
- بحث درباره اینکه فهم جنسیتی از معیشت محلی برای برنامه‌ریزی پروژه چه تبعاتی در پی دارد، از طریق مرور مداخلات متعدد در حال انجام در پرتو تأکیدشان بر «فعالیت‌های تولیدی و بازتولیدی» و اینکه برای منافع «کاربردی» و «راهبردی» چه در بر دارند؛ برای مثال، پروژه گیاهان دارویی که توسط یک سمن هماهنگ شده‌است، تنها زنان را در بر می‌گرفت و از طریق آسان‌تر کردن شرایط برای مراقبت از اعضای بیمار خانواده، نقش‌های بازتولیدی زنان را تقویت می‌کرد. با این وجود، این طرح قادر بود از طریق برآوردن نیازهای فوری آنها به داروی رایگان، و تقویت شبکه روابط زنان در اجتماع محلی و ارتقاء درک آنها از حقوق بهداشتی‌شان، هم به نیازهای کاربردی و هم راهبردی زنان بپردازد.

نمونه‌ای که مرور شد، تنها نشان دهنده یک رویکرد برای قرار دادن جنسیت در جریان اصلی PRA است. اینکه چگونه این رویکرد انجام شود، بستگی به فهم آموزش‌دهندگان از جنسیت و PRA، پیشینه‌ی کارآموزان، بستر فرهنگی، و زمان اختصاص یافته برای آموزش دارد.

گردآوری مزایا ... و دیدن خطرات

استدلال‌های معمول که برای توجیه نیاز به ادغام جنسیت در هر فرایند برنامه‌ریزی به کار می‌رود، برای PRA نیز صادق است. تأثیرات عادلانه‌ی توسعه از طریق گنجاندن دیدگاه‌ها، حوزه‌های دانش، و راهبردهای بازگرداندن زنان به صحنه، افزایش می‌یابد. این امر می‌تواند به تشخیص تعارض‌ها، همپوشانی‌ها، و تطابق‌های احتمالی در منافع بین زنان و مردان کمک کند (Rocheleau, 1990). درک این موضوعات، پیامدهای مهمی برای برنامه‌ریزی دارد، به طوری که می‌تواند به ساختن مکمل‌ها بیانجامد و برای اجتناب از تعارض‌ها تلاش کند. احتمال افزایش کارایی و تناسب اقدامات آتی به این شرط وجود دارد که «مشارکت کامل جماعت» حقیقی باشد.

مزیت دیگری که PRA دارد، این است که فرصت به کار بردن آموزش میدانی را به مثابه‌ی رویکردی غیرتهدیدآمیز به آموزش آگاهی جنسیتی فراهم می‌کند. دیدن و شنیدن، برای آنهایی که اهمیت بسیار واقعی تفاوت‌های جنسیتی در سطح محلی را نمی‌دانند، ایجاد باور می‌کند. همان طور که ولبورن (1991) درباره آموخته‌های کارآموزان میدانی می‌نویسد:

"برای تشخیص اینکه جماعت‌ها حباب‌های منفعل و همگن نیستند، ... [و] آنهایی که در روستا در جلسات حاضر می‌شوند، در واقع معمولاً همان‌هایی هستند که انتظار دارند از کمک‌های ما بیشترین دستاورد را داشته‌باشند..."

او جنسیت را در کنار سن و سال، رفاه مادی، و قومیت به عنوان یک بسته از «محورهای تفاوت» به کارآموزان نشان می‌دهد، در نتیجه هرگونه ترس از فمینیسم رایج که اغلب با آموزش جنسیتی همراه است را خنثی می‌کند. او می‌گوید که:

"پژوهشگران میدانی خودشان می‌توانستند ببینند که تفاوت‌ها در جماعت‌ها وجود دارد ... و اینکه حذف هر یک از عوامل ... فهم ما را از نیازهای جماعت محدود و ناقص می‌کند..."

از طریق نشان دادن تفسیرهای متفاوت دو جنس از واقعیت که PRA حساس به جنسیت می‌تواند تولید کند، جنسیت برای کارآموزان می‌تواند معنای بسیار بیشتری پیدا کند تا آنکه آنها فقط متون نظری درباره آن موضوع را مطالعه کرده باشند (Mukherjee, 1993). یادگیری تجربی نسبت به یادگیری‌هایی که مبتنی بر فهمی خشک و روشنفکرانه هستند، می‌تواند رویکرد مؤثرتری برای آموزش جنسیت باشد.

مادامی که لحاظ کردن جنسیت به صورتی جدی‌تر در زمینه PRA ضروری است، شروط و احتیاط‌هایی نیز باید مدنظر قرار گیرد. به سادگی امکان دارد که در دام «میانگین جنسیت» بیافتیم (اینکه فرض کنیم همه زنان یا همه مردان با همدیگر همگن و هماهنگ هستند) مانند

«میانگین جماعت». بنابراین، تفاوت‌های جنسیتی باید همراه با دیگر تفاوت‌های اجتماعی در نظر گرفته شوند. فهم محلی از جنسیت و تفاوت‌های جنسیتی باید واکاوی شود. به عنوان نمونه، می‌توان این کار را از طریق مشاهده موضوعات جنسیتی در ضرب المثل‌ها، ترانه‌ها و داستان‌های محلی انجام داد (ACORD, 1993). نباید فرض شود که تفاوت‌های جنسیتی در همه شرایط برای همه حائز اهمیت است (Cornwall, 1992). ارتباط متقابل بین جنبه‌های گوناگون تفاوت، نیاز به واکاوی بیشتری دارد. شاید در برخی موقعیت‌ها، زن بودن به اندازه تعلق داشتن به یک گروه قومیتی خاص حائز اهمیت نباشد. اساسی‌ترین چالش از تصور شخصی ما درباره جنسیت نشأت می‌گیرد. کرونوال (1992) می‌گوید:

"تصورات ما درباره جنسیت - چه تصورات یک پدربسالار جنسیت‌زده، چه تصورات یک فمینیست متعهد - سوگیرانه است. مهم است که قضاوت‌هایمان را به حالت تعلیق درآوریم و مردم محلی را ترغیب کنیم به اینکه به جای آنکه خود را در مباحث ما غرق کنند، تفسیرها، تجربه‌ها و تحلیل‌هایشان از تفاوت را در اختیار ما قرار دهند".

با این حال، این بازاندیشی‌ها و تأملات بر محدودیت‌های تقدیس جنسیت به عنوان یک مفهوم تحلیلی و یک اصل سازمان‌دهنده، نباید به عنوان مسیری بیرون از بحث درباره کلیت جنسیت دیده شود. خطر تحمیل درکی قوم مدارانه از جنسیت در فرهنگ‌های دیگر (مثلاً شمالی‌های [توسعه یافته]) اغلب به عنوان بهانه‌ای برای اجتناب از پرداختن به جنسیت و تداوم آنچه که عموماً مبتنی بر رویکردی سوگیرانه به نفع مردان است، به کار می‌رود. در نظر گرفتن حساسیت فرهنگی هرگز آنجا که سایر تفاوت‌های اجتماعی-اقتصادی، مانند طبقه یا قومیت مطرح هستند، مسئله‌ای دشوار به نظر نمی‌رسد. به عنوان نمونه، افراد کمی هستند که از ورشکستگی «داراها و مالکان» بخاطر فعالیت‌های درآمدزای حاصل از مشتریان بدهکار، نگران شوند. در مقابل، بسیاری هستند که با تقویت موقعیت «داراها و مالکان» از طریق مداخله‌شان، مخالفتی ندارند.

روابط جنسیتی در سطح جماعت

افزایش حساسیت جنسیتی در کارگزاران توسعه یک موضوع است، در حالی که برخورد و مواجهه با مسائل جنسیتی در سطح جماعت و با اعضای جماعت کاملاً موضوعی دیگر است. موضوع اول می‌تواند به توسعه‌ای متعادل به لحاظ جنسیتی منجر شود، به این معنی که زنان به حاشیه رانده نشوند و پروژه‌هایی مناسب به اجرا درآید. اما اتخاذ رویکردی مشارکتی برای به چالش کشیدن و تغییر دادن روابط قدرت میان زنان و مردان به کلی موضوعی دیگر است (Krishnamurthy, 1993)، موضوعی که خیلی کم مستند شده است. مینا بیلگی، درباره اینکه چگونه توانسته بر مقاومت‌های اولیه مردان محلی در برابر راه اندازی پروژه‌های اشتغال - پس انداز برای زنان، از طریق به کار بردن PRA غلبه کند، گزارش جذابی نوشته است (Bilgi, 1992).

PRA چگونه می‌تواند به بهترین نحو، رویکردی اثرگذار برای بحث درباره مسائل جنسیتی، شناسایی (و احیاناً حل و فصل) تضادهای اصلی یا فرعی در فرایند کار در سطح محلی باشد؟ چنین امری ممکن است مستلزم مواجهه و مجادله میان زنان و مردان محلی درباره موضوعات قدرت و استقلال باشد. پیش از گام گذاشتن در چنین مخاطره‌ای، فکر کردن به اینکه چرا چنین مواجهه و مجادله‌ای لازم است و اینکه چه پیامدهای مورد انتظاری می‌تواند داشته باشد، ضروری است. بدون ملاحظات دقیق درباره این سؤالات، و ظرفیت و آمادگی برای مواجهه با آنچه در پیش است، ممکن است تمامی فرایند نتیجه عکس داده و از توانایی آنهایی که تصور می‌شد از این فرایند سود ببرند، بکاهد.

مسئله هیچ آموزش دو یا سه هفته‌ای نمی‌تواند یک عمر طرز فکر را تغییری اساسی دهد (Welbourn, 1991). با این وجود، با نپرداختن به مسئله تفاوت‌های اجتماعی، شامل جنسیت، در بستر PRA البته به شیوه‌ای جدی و نظام‌مند، آموزش PRA و تمرین‌های متعاقب آن می‌تواند یک عمر طرز فکر را تقویت کند. من به شدت از شنیدن تجارب دیگر درباره جوانب مثبت و منفی ادغام جنسیت و توسعه مشارکتی در آموزش استقبال می‌کنم.

- Irene Guijt, Sustainable Agriculture Programme, IIED, London.
- ACORD 1992. Findings on Gender Research Carried out in Nebbi District, Uganda, June 1992. Occasional Paper No 7. ACORD, UK.
- Bilgi, M. 1992. Entering women's world through men's eyes: a PRA at Boripitha, Netrang. AKRSP, paper presented at IIED/IDS Workshop on PRA and Gender, Brighton.
- Cornwall, A. 1992. Engendering Ethnocentricity? PRA and the Analysis of Gender. Mimeo. Dept. of Anthropology, SOAS, London.
- Crawford Cousins, C., Friedman, M., and Cousins, T. 1994. Holding the Space: Explorations of Power and Control in Training and in Development. Unpublished paper.
- Guijt, I. 1993. The Application of PRA Methods for Gender Analysis. Paper prepared for SDC Gender Awareness II Course.
- Guijt, I. 1994 (forthcoming). Questions of Difference: PRA, Gender and Environment. Audiovisual training material package (video, slides, trainer's guide). IIED, London.
- IIED/IDS. Summary of Discussions of PRA and Gender Workshop, December 6-7 1993. (Key presentations will be published in a book).
- Krishnamurthy, R. 1993. Gender and participatory approaches: implications and experiences. Paper presented at IIED/IDS Workshop on PRA and Gender, Brighton.
- Molyneux, M. 1985. Mobilization without emancipation? Women's interests, state and revolution in Nicaragua. *Feminist Studies* 11 (2).
- Moser, C. 1989. Gender planning in the Third World: meeting practical and strategic gender needs. *World Development* 17 (11): 1799-1825.
- Mukherjee, N. 1993. Reflections on gender training for government officials in India. Presentation at IIED/IDS Workshop on PRA and Gender, Brighton.
- MYRADA 1992. Analysis of societal roles and problems from a gender perspective and development of gender-sensitive tools in PRA-PALM. PRA-PALM Series 7. MYRADA, Bangalore.
- Overholt, C., Anderson, M., Cloud, K., and Austin, J. 1985. Gender Roles in Development Projects. West Hartford, Connecticut.
- Rocheleau, D. 1990. Gender complementarity and conflict in sustainable forestry development: a multiple user approach. Proceedings of Plenary and Sub-Plenary Sessions, IUFRO Quinquennial World Congress. Aug 5-11, 1990, Montreal.
- Shah, M. K. 1993. Using Participatory Methods to Understand Gender Differences in Perceptions of Poverty, Well-being and Social Change: People's Perspectives from a Village in Ghana. Unpublished MSc thesis, IDS.
- Thomas-Slayter, B., Rocheleau, D., Shields, D. and Rojas, M. 1991. Introducing the ECOGEN Approach to Gender, Natural Resources Management and Sustainable Development. Clark University, Massachusetts.
- Thomas-Slayter, B., Esser A.L., and Shields, M.D. 1993. Tools of Gender Analysis: A Guide to Field Methods for Bringing Gender into Sustainable Resource Management. Clark University, Massachusetts.
- Welbourn, A. 1991a. A Non-Threatening Approach to Gender-Awareness Training. Mimeo. Pack.
- Welbourn, A. 1991b. RRA and the analysis of difference. RRA Notes No. 14. IIED, London.
- Welbourn, A. 1992. RRA, gender and health - alternative ways of listening to needs. *IDS Bulletin* 23 (1). IDS, University of Sussex, Brighton.

چگونه تئوری‌های فمینیستی به روش تحقیق معطوف به کنش غنا می‌بخشند؟

وندی فریزی، پاتریشیا ماگور و کالین رید^۱

برگردان: سمانه عابدینی و سپیده ثقیان

چکیده

این مقاله با وجود این‌که به بروز تنش‌هایی در زمان به کار بردن و ساختن نظریه‌های فمینیستی اذعان دارد، می‌خواهد توضیح دهد که چگونه تئوری‌های فمینیستی قادر است به روش تحقیق معطوف به عمل کمک کند. با وجود حضور نظریه پردازی فمینیستی در برخی از تحقیقات معطوف به عمل، چه گفته شود یا خیر، به نظر می‌رسد هنگام ربط دادن دانش محلی به چهارچوب‌های نظری موجود، شکاف‌هایی وجود داشته‌باشد. نظریه‌های فمینیستی، هرچند همیشه محدود و محل منازعه هستند، به عنوان شریک شناخته شده تئوری مسلط درباره تجربیات بشر و استراتژی‌های تغییر، نقش ایفا کرده‌اند. این نظریه‌ها مردم را برمی‌انگیزند که سوالات جدید و پویایی و روابط قدرت را ببینند که در غیاب این نظریات ممکن است گم شود و یا به اشتباه درک شود. در نتیجه آنها نقش مهمی در همه روش‌های تحقیق معطوف به عمل تحول خواهانه بازی می‌کنند.

مقدمه

تحقیق معطوف به عمل در نظر دارد در حین این‌که آدم‌ها به شکل جمعی برای حصول نتایج عملی و شکل‌های جدید فهم کار می‌کنند تئوری، روش و عمل را گرد هم آورد. در اصل، تحقیقات معطوف به عمل به این می‌پردازد که چطور می‌توان تنظیمات ریشه دار و گاهی اوقات نامرئی قدرت و مکانیسم‌های نمایان آن در زندگی روزمره، ساختارهای اقتصادی و سازمانی و فعالیت‌های نهادی و فرهنگی کوچک و بزرگ را به چالش کشید و متزلزل کرد (Bradbury, 2008 & Reason). نظریه‌های فمینیستی، در اهداف تغییر اجتماعی تحقیقات معطوف به عمل سهیم هستند؛ به ویژه از طریق تمرکز بر نموده‌های قدرت منجر به نابرابری‌های جنسیتی که گرچه در بیشتر موارد بدیهی و طبیعی یا نرمال انگاشته می‌شوند (Maguire, 1987, ۲۰۰۱)، پیامدهای جدی‌ای در زندگی مردم دارند. همانطور که هنر توضیح می‌دهد (۲۰۰۴, p. 51):

^۱Wendy Frisby, Patricia Maguire and Colleen Reid

وقتی کارکردهای قدرت در اشکال مختلف به کار می‌افتد، جاری می‌شود و شکلی دوباره می‌گیرد، اجتناب از این واقعیت سخت است که مردان به صورت ساختاری و در سطح فردی در بیشتر عرصه‌های زندگی مسلط هستند.

سازمان ملل با برآورد اینکه، دو سوم کار جهان را زنان انجام می‌دهند و ده درصد درآمد جهان را به دست می‌آورند و مالک یک درصد از دارایی‌های جهان هستند، تصویر روشنی از این مسئله فراهم کرده است (Lorber, 2005). الگوهای تسلط و فرودستی که نابرابری جنسیتی را بازتاب می‌دهد (که به میانجی نشانه‌های دیگر تفاوت مانند نژاد، طبقه، سکسوالیته و ملیت بروز می‌یابد) زندگی روزانه همه زنان، مردان و کودکان را از طرق مختلف تحت تاثیر قرار می‌دهد. در نتیجه نظریه‌های فمینیستی که در سال‌های اخیر برای روشن کردن سکوت‌ها، پیچیدگیها و تحولات برای گلاویز شدن با نابرابری‌های جنسیتی گسترش پیدا کرده‌اند، می‌توانند کمک زیادی بکنند به این که چطور تحقیق معطوف به عمل مفهوم‌پردازی شود و به اجرا درآید.

طی سه دهه‌ی گذشته، به رسمیت شناختن پژوهش معطوف به کنش به عنوان پژوهشی فمیستی افزایش یافته؛ به این معنا که این پژوهش‌ها با بیان چگونگی توجه فمینیسم به جنسیت و تقاطعش با سایر انواع سرکوب برای تولید پژوهشی معطوف به کنش که بازنمایان، معنادار، و رهایی‌بخش باشد، ضروری است. (Frisby, 2007 & Reid). تحقیق معطوف به عمل فمینیستی، گام‌های بلندی برداشته است، به ویژه در رابطه با ترغیب به شنیده شدن صداهای فرودست مختلف و عمل کردن براسا آنها. (McIntyre, 2004; & Maguire, 2004; Wang, Burris & McIntyre, 1996). جهت‌گیری عمل به ویژه در جبران این ادعاها که برخی از نظریات فمینیستی بسیار مبهم، قلمبه و سلمبه و نخبه‌گرا شده‌اند (Hemmings, 2007)، و اینکه دیگر مناسب نیستند و حتی اگر از موضع بالا و استعمارگرانه به کار گرفته شوند مضر خواهند بود، نقش مهمی ایفا می‌کنند (Lykes, 2003 & McEwan, 2001; Williams).

هنوز مشخص نیست که چگونه و کدام یک از این نظریات فمینیستی برای پروژه‌های مشارکتی معطوف به عمل، حتی آنهایی که به عنوان پروژه‌های فمینیستی نام گذاری شده‌اند، مبنا هستند. به عقیده واینر (۲۰۰۴) اگرچه تحقیقات معطوف به عمل فمینیستی، دغدغه مسائلی که برای زنان مهم است را دارد، به واقعیات زیسته زنان ارزش می‌دهد و دست به کنش سیاسی می‌زند، در لحاظ کردن پیشرفت‌های اخیر تئوری‌های فمینیستی در تحقیقات به کندی عمل کرده‌است. مگواپر (۲۰۰۱) اضافه می‌کند که تحقیقات معطوف به عمل باید به طور مساوی به اینکه چگونه جنسیت به زندگی مردان شکل می‌دهد توجه کند چرا که زنان، مردان و کسانی که با هیچ یک از دو دسته‌ی مرد/زن هم‌ذات پنداری نمی‌کنند، موجودات جنسیتی هستند. این انتظارات جنسیت‌محور، اجتماعی شدن، و اینکه چگونه جنسیت اجرا شود، بر پسرها و مردان نیز تاثیر دارد و رویکردی تحول‌خواهانه می‌تواند به آنها کمک کند تا ببینند چگونه جنسیت روی اعمال آنها و اطرافیانشان تاثیر می‌گذارد. توجه کردن به این مسئله نیازمند دخیل کردن نظریه‌پردازی جنسیت در پژوهش معطوف به کنش است، فرایندی که دویویس (۲۰۰۸، p. 77) آن را چنین شرح داده است: "نشان دادن عدم تجانس در یک تئوری، اولین قدم جستجوی راه‌هایی برای اصلاح آن است". این میل به درگیری مداوم با نظریه پردازی و نقد است که به پیشرفت سریع در نظریه‌های فمینیستی منجر شده است. هر چند که نظریه‌پردازی‌های فمینیستی بدون شک در پژوهش معطوف به کنش -چه از آن نام برده شود چه بدون اشاره به آن- به کار برده می‌شود، به نظر می‌رسد که شکافی در متصل کردن دانش محلی به چارچوب‌های نظری موجود، وجود داشته باشد. هدف این مقاله این است که مزایا و تنش‌هایی که از ادغام نظریه‌های فمینیستی در پژوهش معطوف به کنش ممکن است به وجود آید را مورد مذاقه قرار دهد.

برای اینکه گفتگوی بیشتری حول نقش تئوری‌های فمینیستی در تحقیقات معطوف به عمل، باز شود، ما دو سوال کلی را در نظر گرفته ایم: ۱- چگونه پیشرفت‌های نظریه‌های فمینیستی می‌تواند کمک کند؟ و ۲- هنگام کاربرد و ساخت نظریه‌های فمینیستی چه تنش‌هایی پدیدار می‌شود؟ ابتدا، ما مروری بر پیشرفت‌های مهم نظری فمینیستی خواهیم کرد که قادرند به پژوهش معطوف به کنش غنا بخشند. در ادامه به توصیف دو چالش که تجربه کرده ایم خواهیم پرداخت تا هم مزایای به کارگیری تئوری‌های فمینیستی و هم نمونه‌هایی از تنش‌ها را که می‌تواند به وجود آورد ارائه دهیم. با این که "از اینجا به کجا می‌رسیم" مقاله را تمام می‌کنیم، چرا که این موضوع بیشتر از آنکه پاسخ دهد سوال برانگیز است. بحث ما در جهت تشویق خودمان و دیگرانی که در ارتباط با تحقیقات معطوف به عمل هستند طراحی شده تا در مورد ساخت تئوری و پتانسیل کاربردی کارشان و اینکه چگونه استفاده کردن از تئوری فمینیستی می‌تواند به بهبود عمل و ایفای نقش در تغییرات اجتماعی منتهی شود، فکر کنند.

چگونه پیشرفت در نظریه های فمینیستی می تواند به تحقیقات معطوف به عمل کمک کند؟

همه انسانها، از بی سوادان تا دانشگاهیان، نظریه پرداز هستند، زیرا ما موجوداتی الگویاب، ارتباط ساز، و معنا ساز هستیم. تئوری ها برای بقا و کیفیت زندگی فردی و جمعی ضروری هستند زیرا آنها ما را قادر می کنند تا چارچوبهایی برای معنا بخشی به جهان های فیزیکی، معنوی و اجتماعی و تصور اعمال معنادار برای تغییرات اجتماعی خلق کنیم. هم فمینیست ها، هم محققان معطوف به کنشی که به ادعاهای عینیت و بی طرفی پژوهش سنتی علوم اجتماعی مشکوک اند، شیوه هایی را بررسی می کنند که از طریق آنها هویت و تجربیاتمان - بگونه ای که در بافتارهای خاصی قرار گرفته اند، تئوری ها و تبیین های ما را در مورد رخدادها شکل می دهند (Frisby, 2007 & Reid). نفک (۱۹۹۸) از همه تئوری ها می پرسد: این تئوری از آن کیست؟ چگونه ساخته و بازسازی شده است؟ او به ما یادآور می شود که تئوری ها با شیوه های متناقضی بر تجربیات سازندگان تئوری بنا شده و به آنها متصل هستند. اسپیواک (۱۹۹۰)، هنگامی که یادآور می شود که سازندگان تئوری باید گاه گاهی امتیازات خود را فراموش کنند، تا موقعیت اجتماعی مانع آنها برای بدست آوردن دانش های خاص نشود، از این هم فراتر می رود.

تجربیات بشر مبنای ساختن تئوری است که طراحی می شود تا تبیین هایی برای جنبه های متنوع زندگی اجتماعی فراهم کند. (Davis, 2008). با اینحال همانگونه که هاراوی بحث می کند، سازندگان تئوری به دلیل تجربیات و معرفت های مبتنی بر موقعیت خودشان همیشه دید طرفدارانه دارند، تجربه ها و معرفت هایی که اگر بررسی نشده رها شوند، به این منتهی خواهند شد که بعضی تبیین ها برتر محسوب شوند در حالیکه بقیه مطرود یا حاشیه ای می شوند. این این اتفاق در پژوهش معطوف به کنش رخ داد، آنجا که نظریه هایی که به نام گذاری، توضیح و درک و تشریح مشکلات جوامع محلی می پرداختند، نظم جنسیتی محلی و تجربیات متنوع زنان را نادیده گرفتن (Shah, 1998). همچنین زمانیکه پژوهشگران معطوف به عمل فمینیستی، مکرراً دریافته اند که تجربیات برخی از زنها، مردها و بچه ها را نادیده گرفته یا بدفهمیده اند و این که خودشان نیز توسط بقیه مکاتب پژوهش های معطوف به عمل و اندیشه فمینیستی مورد بدفهمی یا چشم پوشی قرار گرفته اند، چنین مسئله ای رخ داده است. (al., 2004 Brydon-Miller et).

تئوری های فمینیستی، اگرچه همیشه جزئی و مورد منازعه هستند، بعنوان یک پادنظریه نیتمند به نظریه های مسلط درباره تجربیات بشر و استراتژی های تغییر ایفای نقش می کنند. دوروتی اسمیت، جامعه شناس فمینیست، با گفتن این جمله که " تئوری ابزاری برای فکر کردن است " اعتبار یافته است. فکر مردم حتی اگر همیشه برایشان آشکار و واضح نباشد بر شیوه عملشان تأثیر می گذارد. بعد از آن است که نظریه ها کاری می کنند، چرا که تبیین های رقیبی درباره شیوه کرد و کار چیزها و چگونگی و چرایی تعامل مردم با یکدیگر، ارائه می دهند. نظریه ها مردم را تشویق می کنند تا سوالات جدیدی بپرسند و پویایی و روابط قدرتی را ببینند که در غیراینصورت ممکن امکان داشت ما از آنها غفلت کنیم یا از آنها برداشت اشتباهی داشته باشیم. نیلون و گیرکس (۲۰۰۳) ادعا می کنند که قانون اول تئوری این است که همه چیز مشکوک است چرا که هیچ چیز را همانطور که هست نباید پذیرفت. در نتیجه، ما از تئوری ها استفاده می کنیم تا به ما کمک کنند چیزهایی را ببینیم و نقد کنیم که در غیر این صورت نامرئی یا بدیهی هستند.

خطر استفاده نکردن از نظریه های فمینیستی موجود در پژوهش های معطوف به عمل در روشهای استقرایی، این است که برخی منابع و پیامدهای نابرابری جنسیتی ممکن است بخاطر سلسله مراتب تثبیت شده قدرت در یک اجتماع از قلم بیافتند، مورد بدفهمی قرار گیرد یا به سختی نامی بیاید. نظریه های فمینیستی می تواند بعنوان ابزار پرسش از اینکه چگونه نابرابری جنسیتی در جنبه های زندگی ساخته می شوند مورد استفاده قرار گیرد، بعنوان مثال در سازمان ازدواج و خانواده ها، کار و اقتصاد، آموزش، قانون، سیاستهای دولتی، مذهب، اوقات فراغت، فرهنگ، ادبیات، علم پزشکی و نیروهای جهانی سازی (Lorber, 2005). نظریه ها و پژوهش های آنها نشان می دهد که چگونه این نابرابری ها می توانند به پیامدهای جدی برای بسیاری از زنان و برخی از مردان منتهی شود مانند آموزش، درآمد و مراقبت پزشکی ناکافی، محبوس یا منزوی شدن بین یا در برخی از عرصه ها زندگی، یا قربانی تبعیض، خشونت، تجاوز و حتی مرگ شدن. در عین حال باید حواسمان باشد که به پرسش کشیدن نابرابری جنسیتی می تواند از جانب کسانی که در برابر تغییر مقاومت می کنند، دشمنی هایی به وجود آورد، بنابراین باید با دقت در نظر داشته باشیم که چطور می توان چنین تنش هایی را بدون در خطر انداختن مشارکت کنندگان پژوهش، مدیریت کرد. (Carr & Yoshihama e.g., see). (۲۰۰۲).

دانسته‌های نظری جدیدی که از طریق رویکردهای استقرایی و مبنایی‌تر در پژوهش‌های معطوف به کنش به دست می‌آیند اگر برای به چالش کشیدن و مشارکت در ساختارهای وسیع‌تر دانش به شیوه‌های مختلف به آن متصل نشوند کاربردشان در سطح محلی باقی خواهد ماند. روایت ویلیامز و لیک (۲۰۰۳) از تجربه زنان مایایی از خشونت خانگی و تجاوز جنسی در طول جنگ پتانسیل نظریه پردازی استقرایی پژوهش فمینیستی معطوف به کنش را نشان می‌دهد.

نقاط قوت و محدودیت‌های عمل در پژوهش فمینیستی معطوف به کنش به ما اجازه داد تا گروه کوچکی از زنان روستایی مایایی را در کشمکش‌های روزانه‌شان همراهی کنیم و تلاش‌هایمان را برای ساخت یک نظریه فراگیر درباره جنگ و فرایندهای نوسازی اجتماع عمیق‌تر کنیم. این به انعکاس بهتر و دقیق‌تر تجربه زیسته زنان و کودکان منجر شد. (p. 292)

چرخه نظریه‌سازی استقرایی و قیاسی فمینیستی در عین این که به بدنه موجود دانش کمک می‌کند، به اهداف عملی پژوهش معطوف به کنش به نحوه‌ی جدید و خلاقانه یاری می‌رساند.

نظریه‌های فمینیستی چیزهای زیادی برای ارائه به پژوهش معطوف به کنش دارند. آن‌ها ابزار فکری برای بررسی نابرابری‌هایی که با آن‌ها مواجهیم مهیا می‌کنند، مباحثاتی برای حمایت از درخواست تغییر شکل می‌دهند، و استراتژی‌های تغییر متناسب با مکانی را فراهم می‌کنند که تجربه‌ها، قدرت و امتیازات متنوع و گاه متنازع‌ذینفعان را در نظر می‌گیرد (Kim, 2003 & McCann). با وجود ابداع و بسط نظریه‌های فمینیستی همواره محل منازعه و مجادله بوده‌است. همان‌طور که رمضان‌اوغلو و اولاند (۲۰۰۲) نشان داده‌اند هرگز یک نظریه مشترک ستم جنسیتی، یک دید واحد نسبت به عدالت یا یک رویکرد مشترک برای تولید معرفت وجود نداشته‌است. فمینیسم‌ها حاکی از تنوعی است که رویکردهای فمینیستی در درک‌شان از چندلایه‌گی و تنوع ستم‌ها دارند. (Haslanger, 2006 & Hackett). همین تنوع است که پرورش چارچوب‌هایی برای پژوهش معطوف به کنش را که به جای راهنمای عینی گام به گام، به عنوان خطوط راهنمای کلی عمل کند، چالش برانگیز کرده است (Ve, 2000 & Berge). و از طرف دیگر، در اثر این تنوع، برای پژوهش معطوف به کنش نیز بیان واضح این که کدام نظریات فمینیستی و به چه صورتی به پروژه‌های مشخصی مرتبط هستند، چالش برانگیز است. با وجود همه این چالش‌ها نظر ما این است که پیشرفت تئوری‌های فمینیستی می‌تواند کمک برجسته‌ای به AR کند.

پیشرفت‌های نظریه‌های فمینیستی

فمینیست‌های متقدم قرن ۱۹ و ۲۰ برای حق رأی، مالکیت، توارث اموال، تحصیل، کنترل بر بدن و تولیدمثل مبارزه کردند، حقوقی که امروزه توسط بعضی بدیهی فرض می‌شود اما هنوز از بعضی دریغ می‌شود (Lorber, 2005). نظریه‌های فمینیستی به جنبش فمینیستی گره خورده بودند و منتقد این موضوع بودند که تئوری‌های اجتماعی و علمی سنتی، مانع دخیل کردن تجربیات زنان می‌شدند و رفتار مردان را به عنوان هنجار انسانی تصویر می‌کردند. عبارت «جنبش آزادی زنان» به تدریج به «جنبش زنان» خلاصه شد تا مانع نیاز به پرسیدن این شود که آزادی از چه؟ تمرکز به جای این که بر جنبشی برای رهایی زنان از اعمال و ارزش‌های اشکال مختلف پدرسالاری باشد، بر این بود که چگونه زنان می‌توانند با مردان برابر باشند. با وجود ارزشی که قطعاً در مباحثات فمینیست‌های لیبرال درباره حقوق برابر و برخوردار شدن زنان از طریق افزایش دسترسی به آموزش، کار، ساحت سیاسی و غیره، وجود دارد از نظریه‌های اولیه در سطوح مختلفی انتقاد شده‌است. انتقادات به تئوری‌های جدید فمینیستی برای بیان نقصان‌ها و طردشدگی‌ها به شیوه‌های مختلف منجر شد. به عنوان مثال تئوری‌های فمینیستی اولیه بدون در نظر گرفتن ارتباط سکسوالیته، نژاد، طبقه، معلولیت، مذهب و دیگر نشان‌های ستم جنسیتی، تجربه زنان را ذاتی کردند (Davis, 2008). علاوه بر این، تأثیر استعمار، امپریالیسم و جهانی‌شدن به ندرت در نظریه‌های اولیه سهمی داشت و اهمیت بافت‌های جغرافیایی، فرهنگی، استعماری و تاریخی را نادیده می‌گرفتند (McEwan, 2001). این مسئله از طریق امتیاز دادن به دیدگاه‌های زن‌های دگرجنس‌گرا، سفیدپوست و طبقه متوسط درباره مسائلی که نیازمند عمل بودند به تقویت سلسله مراتب‌ها و نابرابری‌ها، منجر شد (hooks, 1984; Mohanty, ۲۰۰۴).

طی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نظریه‌های فمینیستی متفاوتی پدیدار شدند که نگران آن بودند که تلاش برای رسیدن به استانداردهایی که توسط مردان تعریف شده لاجرم شامل این می‌شود که زنان یا شبیه مردان یا بر اساس خواست آن‌ها عمل کنند (Young, 1990). فمینیست‌های مارکسیست توجه ما را به ساختارهای اقتصادی و جنبه‌های مادی زندگی جلب کردند و و درباره‌ی اهمیت و استثمار کار خانگی

زنان نظریه‌پردازی کردند (Lorber, 2005). نظریه‌پردازان سیاه‌پوست فمینیست در نقد دوگانه‌های ساده مرد/زن که اهمیت کلیدی نژاد را در روابط ستم‌گراانه نادیده می‌گرفتند، بسیار موثر بودند (hooks, ۱۹۸۴). نظریه‌پردازان فمینیست دگرباش هم نشان دادند که چطور پیش‌فرض‌های دگرجنس‌هنجاری به دوگانه‌های زن/مردی متصل بودند که افرادی با سکسوالیته‌ها و جنسیت‌های دیگر حذف می‌کردند (Butler, 1994). استثمار بدن زنان به عنوان ابزار کنترل پدرسالارانه نیز مورد توجه فزاینده قرار گرفت (Lorber, 2005). در این دوره زمانی مشارکت‌های عمده نظری از نگرش‌های فردی فراتر رفت تا بر ساختارها و کنش‌های برساننده (یا قوام‌دهنده‌ی) نظم اجتماعی جنسیت‌زده (مانند قوانین، سیاست‌های دولتی، بازنمایی‌های رسانه‌ای و غیره) تمرکز کند و هم‌زمان با دعوت از صداهای متنوع زنان (یا نقطه‌نظرها) به شنیده‌شدن این نظم جنسیت‌زده را تغییر دهد (Lorber, 2005). در همین راستا، نظریه‌های فمینیستی شروع به تمرکز بیشتر بر تفاوت‌های زنان به جای تشابهات بین آن‌ها کرد. با وجود این که تأثیر مستقیم این پیش‌رفت‌های نظری بر عمل همواره واضح یا معین نیست، تغییرات برجسته‌ای در بعضی از کشورها درباره ایجاد قوانین، سیاست‌های دولتی، رویه‌های استخدامی عادلانه‌تر و خدمات برای زنان و مداخله در موارد تجاوز، تهاجم و خشونت جنسی اتفاق افتاد.

از دهه ۱۹۸۰، نظریه‌های فمینیستی مفاهیم فمینیستی غربی را مانند شکلی از سلطه‌گری فرهنگی که تلاش می‌کند تمامی زنان را در یک مجموعه خاص از ارزش‌ها و طبقه‌بندی‌ها قرار دهد، به چالش کشیده‌اند (Mohanty, 1987, 2004). نظریه‌های فمینیستی پس‌استعماری راه‌های جافتاده برای دیدن را از طریق متزلزل کردن گفتمان‌هایی که آدم‌ها در شمال را پیش‌رفته و آدم‌ها در جنوب را عقب‌مانده و بدوی می‌پندارند و یک دوگانه ساده ما/آن‌ها می‌سازند را رد می‌کنند (McEwan, 2001). این نظریه با پژوهش معطوف به کنش در هدف بازیابی صداهای سرکوب‌شده به وسیله عاملیت مردم غیرغربی هم برای بازسازی تاریخ و هم تولید معرفت شریک است (Ong, 1988). این نظریه راه‌های جدیدی برای فکر کردن درباره‌ی روابط میان مردان و زنان و بین این دو جنس در فرهنگ‌های مختلف را ارائه و سؤال‌هایی جدی را درباره‌ی سیاست سخن گفتن از طرف دیگری و نوشتن درباره‌ی آنان مطرح می‌کند. (McEwan, 2001; Mohanty, 2004).

بنا بر گفته دیویس (۲۰۰۸) و مک‌کال (۲۰۰۵) پیش‌رفت کلیدی دیگر معرفی نظریه تقاطع توسط کمپل کرنشو (۱۹۹۱) بود چرا که این نظریه به یک دغدغه فمینیستی محوری درباره در نظر گرفتن موقعیت‌مندی‌های چندگانه و متغیر اشاره و بنابراین از طردهایی که در نظریه‌های قبلی هست اجتناب می‌کند. تعریف دیویس از تقاطع افراد را به مناسبات ساختاری بزرگ‌تر متصل می‌کند و برای نظریه‌پردازان پست‌مدرن فمینیست جذاب است، زیرا با مفهوم‌پردازی هویت‌های متعدد و متغیر، واسازی جایگاه‌های ذاتی و مقوله‌های دوگانه را تشویق می‌کند.

نظریه تقاطع به تعامل بین جنسیت، نژاد و دیگر مقوله‌های تمایز در زندگی‌های فردی، کنش‌های اجتماعی، مناسبات سازمانی، ایدئولوژی‌های فرهنگی و خروجی این تعامل‌ها به زبان قدرت می‌پردازد. (Davis, 2008, p. 68).

دیگر در نظر نگرفتن جنسیت در انزوا نسبت به مقوله‌های هویتی دیگر، پویایی متناقض و فعال قدرت بیشتر آشکار شد و مشخص شد که احتمالاً زنان و مردان سفیدپوست طبقه متوسط نسبت به دیگر زنان و مردان در مقاطعی اشتراکات بیشتری دارند تا زنان و مردانی با پس‌زمینه‌های نژادی و اجتماعی-اقتصادی دیگر. (Lorber, 2005). این به جبران عدم پذیرش فمینیسم غربی توسط کسانی کمک می‌کند که دغدغه سرکوب و طرد مردان و کودکان فقیر رنگین‌پوست را دارند و کاربرد نظریات فمینیستی را از پروژه‌های "مختص زنان" (Rooney, 1998) وسیع‌تر کرده و آن را به تمام انواع پژوهش‌های معطوف به کنش از جمله پروژه‌های "مختص مردان" و "مختص دگرباشان" گسترش می‌دهد (McCready, 2004). در حالی که چالش‌های بسیاری درباره چگونگی جای‌دادن نظریه تقاطع در پژوهش‌های معطوف به کنش و دیگر انواع پژوهش وجود دارد (McCall, 2005; Yuval-Davis, 2006)، دیویس (۲۰۰۸) عقیده دارد که ابهام و ناکاملی این مفهوم دقیقاً همان چیزی است که از انسداد نظری آن جلوگیری می‌کند و این کار را از طریق باز گذاشتن راه تفسیر این نظریه توسط گروه‌های غیرمتجانس به شیوه‌هایی گاه نامتنباین انجام می‌دهد. این مسئله پژوهشگران معطوف به کنش را تشویق می‌کند تا چگونگی اثرگذاری موقعیت‌مندی‌های متعدد و متغیر و مناسبات قدرت، از جمله قدرت خودشان را بر تمام جنبه‌های پژوهش معطوف به کنش در نظر داشته باشد (Anderson, 2005 & Herr).

این نظریه‌ها آن‌چه بسیاری درباره جنسیت و تقاطع‌های آن‌نرمال، طبیعی و اخلاقی می‌پندارند، متزلزل می‌کند و به استراتژی‌های جدیدی برای درهم‌شکستن رویه‌های سرکوب‌گر منجر شده اند (Lorber, 2005). به‌کارگرفتن نظریه‌های فمینیستی متفاوت به پویایی قدرت مادی، گفتامی و استعماری که نابرابری‌های جنسی را تقویت می‌کنند، یا در نظر گرفتن این‌که چطور منابع سرکوب به طور روزمره متجسد و تجربه می‌شوند، اشاره می‌کند. باید تعیین کرد که آیا این نظریه‌ها راه‌حل‌های خود زنان و کنش‌های تغییردهنده‌ای که زنان و مردان در بافت‌های متفاوت پژوهش معطوف به کنش در سراسر جهان به کار می‌برند را بیان می‌کند یا نه و اگر بله، چگونه. با این تعیین‌کردن است که پیچیدگی‌ها و طردهای اضافی که نیازمند نظریه‌پردازی و کنش بیشتر هستند، آشکار خواهند شد.

هنگام به کار بستن و ساخت نظریه‌های فمینیستی در بستر پژوهش معطوف به کنش، چه تنش‌هایی ایجاد می‌شود؟

در حالی که ما نظریات فمینیستی را لنزهای مهمی می‌دانیم که درکی از طریقه‌ی مفهوم‌پردازی و اجرای پژوهش معطوف به کنش ارائه می‌دهند، هنگام تلاش برای ادغام این نظریات در تدریس یا پژوهش‌هایمان با چالش‌هایی مواجه شده‌ایم.

پاتریشیا مک‌گواپر برای سال‌های متوالی با معلم‌های دوره متوسطه در برنامه‌های تربیت معلم در آمریکا کار کرده است، در حالی که وندی فریزبی و کالین رید با زنان گوناگونی که در کانادا در فقر زندگی می‌کردند در پروژه‌های اجتماع‌محور ارتقای بهداشت هم‌کاری کرده‌اند. دو تنشی که با آن‌ها درگیر هستیم و این‌جا تشریحشان خواهیم کرد عبارت‌اند از: ۱- مواجهه با مقاومت در برابر «نظریه» و «فمینیسم» ۲- مشکلات مربوط به نمایندگی (به عنوان مثال در هنگام ساخت، استفاده و کنش بر اساس نظریه‌های فمینیستی صدای چه کسانی باید شنیده شود و چطور).

مقاومت در برابر «نظریه» و «فمینیسم»

ما در زمان شروع بحث‌ها در کلاس یا اجتماعات محلی، با مقاومت در برابر هر دو کلمه نظریه و فمینیسم مواجه شده‌ایم. جواب‌های معمول به «نظریه» عبارت‌اند از: «نظریه چیزی است که شماها در دانشگاه انجام می‌دهید»، «نظریه به دنیای واقعی ربطی ندارد»، «نظریه فقط یک مشت حرف‌های قلمبه سلمبه است»، و «ما کنش می‌خواهیم نه نظریه‌های بیش‌تر». بعضی از پاسخ‌هایی که ما در بحث‌هایمان درباره فمینیسم یا فمینیست‌ها شنیده‌ایم عبارت‌اند از: «آن‌ها از مردها بیزارند و می‌خواهند جهت تبعیض را برعکس کنند»، «آن‌ها درگیر گذشته هستند و ما دیگر با این مسائل سروکار نداریم»، «فمینیسم با فرهنگ من تناسب ندارد»، و «فمینیسم هنوز مؤثر است اما استفاده از این کلمه با به وجود آوردن واکنش‌های شدید مانع کار ما می‌شود».

با توجه به این واکنش‌های متنوع، از خودمان پرسیدیم که آیا باید از این کلمات استفاده کنیم یا نه، اما تصمیم گرفتیم که بد و غیراخلاقی است که دلایل شخصی و سیاسی خود را برای شرکت در پژوهش معطوف به کنش فمینیستی از مشارکت‌کنندگان مخفی کنیم. ما کار خود را به شیوه‌ای نام‌گذاری می‌کنیم تا به بحث منتهی شود و درباره علاقه خود به این‌که از طریق فرایندهای مشارکتی بفهمیم نابرابری‌های جنسیتی چطور با دیگر محورهای سرکوب تقاطع دارند و چطور می‌توان از آن‌ها فراتر رفت، شفاف هستیم.

پاتریشیا دریافته‌است که عقایدی که بسیاری از دانش‌جویان و معلمان درباره فمینیست‌ها و فمینیسم‌ها دارند اغلب بر اساس هیچ‌آشنایی واقعی دست اول با اهداف، تاریخ‌ها یا دستاوردهای جنبش‌های زنان یا مطالعه دست اول تحقیقات فمینیستی نیست. او کشف کرده که هر چه دانش‌آموزان و معلم‌ها مقالات در دسترس فمینیست‌های مختلف را بیشتر می‌خوانند و درباره‌شان بحث می‌کنند، نسبت به تجدیدنظر درباره کردوکارها و مسائل خاص در کلاس با در نظر گرفتن جنسیت، گشودگی بیشتری پیدا میکنند. (Maguire et al., 2004). بعضی از این معلم‌ها دریافته‌اند که به ویژه خواندن مطالبی که ربط فمینیسم‌ها را به مردان مفصل‌بندی می‌کند مفید بوده است (see for Ewing, 1998 & Schacht; example, hooks, 1998) تا تمام معلم‌ها بتوانند نقش‌های معناداری را در طرف‌داری از فمینیسم در کلاس مفهوم‌پردازی کنند (hooks, 1998). برنامه‌ی آموزش معلم و مبحث پژوهش معطوف به کنش که پاتریشیا با آن سروکار داشت، تماماً شامل مطالب و مواردی است که بررسی راه‌های نژادزده بودن، جنسیتی و طبقاتی بودن کلاسها را ترویج می‌کند تا نشان دهد چطور تقاطع، بر این‌که چگونه دانش‌آموزان و معلمان مسائل را نام‌گذاری، صورت‌بندی و تجربه می‌کنند تأثیر می‌گذارد. به عنوان مثال، بدون در نظر گرفتن پویایی قدرت جنسیتی مؤثر در گروه‌های کار جمعی، ممکن است معلم‌ها الگوهای ممکن را نادیده بگیرند، مثل

این که کدام دانش‌آموزان بیشتر صحبت می‌کنند، چطور دانش‌آموزان از رهبری‌شان برای وارد کردن بقیه یا تسلط بر بقیه در زمان تنفس استفاده می‌کنند یا این که چه کسانی به کدام‌یک از کارهای گروهی منصوب میشوند یا خود آن را به عهده می‌گیرند (Berge, 2009). معلم‌ها بدون در نظر گرفتن الگوهای ممکن جنسیتی، نژادی، دگرجنس‌هنجاری و طبقاتی، ممکن است رفتارهای یک دانش‌آموز را به شخصیت‌ها، اولویت‌های یادگیری یا کلیشه‌های فرهنگی و هنجاری او منسوب کند (McIntyre, 1997).

در انواع دیگر پژوهش معطوف به کنش مشارکتی فمینیستی نابه‌جاست که انتظار داشته باشیم مشارکت کنندگانی که به آموزش رسمی دسترسی ندارند یا به زبانی متفاوت از نوشته‌های نظری صحبت می‌کنند، تحقیقات فمینیستی را مطالعه کنند. به جای آن، کالین، وندی و اعضای جامعه محلی دریافته‌اند که بحث درباره مثال‌هایی از این که چگونه نظریه‌ها هم می‌توانند از کارهای ما نشأت بگیرند و هم به آن‌ها کمک برسانند، می‌تواند مفید باشد (Ponic, 2007; Reid, 2004a & Frisby, Reid). به عنوان مثال، زنان مختلف فقیر، اعضای مختلف اجتماعات محلی مشارکت‌کننده و محققان فمپار دانشگاهی فضایی در پروژه‌هایشان به وجود آورده‌اند تا درباره نیروهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی صحبت کنند که منجر به ضعف سلامت زنان شده است و این را به عنوان راهی برای مقابله با رویکردهای مسلط سرزنش‌قربانی و گفتمان‌های مرتبط به مسئولیت فردی برگزیده‌اند. چنین نظریه‌پردازی‌هایی به گام‌های فردی و جمعی اشاره دارد که برای مقابله با گفتمان مسلط فرودست‌سازی زنانی که به خدمات بهداشتی و فعالیت‌های بهبوددهنده سلامتی دسترسی نابرابر دارند، میتوان برداشت؛ این گفتمان هم‌چنین به قانون‌گذاران خدمت می‌کند که از اعمال اصلاحی‌شانه خالی می‌کنند. (Frisby, & Reid, Tom, 2006). بدون چنین نظریه‌پردازی، زنان ممکن است ستم را به خاطر رفتار و پیام‌های برجسته‌زنده‌ای که آن‌ها را در زندگی روزمره بمباران می‌کند، از طریق سرزنش خود برای موقعیتشان درونی کنند (Pheterson, 1990; Ponic, 2007). این باعث تغییر تمرکز به سمت نیروهای اجتماعی وسیع‌تری می‌شود که زندگی‌شان را به بند کشیده و باعث سلامت ضعیف آن‌ها می‌شود، در نتیجه رابطه بین رفتار فردی، جنسیت و هم‌تاهای ستم و ساختار اجتماعی را بررسی می‌کند. این رویکرد به مفهوم آموزش‌رهای‌بخش فریره پیوند خورده و فایده نظریه‌های را در بازآزمونی اعتقادات "عقل سلیمی" نشان می‌دهد (Thompson, 2000).

هر چند زنان از نظر عدم دسترسی به منابع شبیه هم بودند، به لحاظ شرایط دیگر که بیانگر نظریه‌ی تقاطع بود تفاوت داشتند چرا که سن و وضعیت تاهل و مهاجرت به دلایل و عواقب متفاوت فقر در میان آنان و همچنین به کنشهایی که از نظر این زنان مطلوب بود، گره خورده بود. (Reid et al., 2006). به عنوان مثال، مادران مجرد جوان از نظر مالی نگران نگهداری از کودک خود بودند، زنان مسنی که تنها زندگی می‌کردند راه‌های گوناگون کاهش انزوای اجتماعی‌شان را در نظر داشتند و زنان تازه مهاجرت کرده که زبان انگلیسی زبان مادری‌شان نبود به این توجه می‌کردند که چطور می‌توان با تبعیضی که هنگام جست‌وجوی کار و خدمات عمومی در کانادا با آن مواجه شده بودند سروکله بزنند (al., 2007; Reid, 2004a Frisby et). بسیاری از زنان با درآمد کم و زنان و مدران اجتماعات محلی که وندی و کالین با آن‌ها کار می‌کردند، زمانی که زبانی برای بیان دغدغه‌هایشان داشتند خودشان را با عمل‌گرایی و نظریه فمینیستی هویت‌یابی کردند.

ما در کار خود زمانی را صرف بازکردن اصطلاح‌های نظریه و فمینیسم کردیم، نه برای اجبار یک موقعیت منفرد یک‌پارچه، بلکه برای فراهم کردن تعریف‌های متفاوت چندگانه که هم‌چنان تغییر می‌کند، تا حدی یا به طور کامل پذیرفته یا رد می‌شود، نادیده گرفته می‌شود یا مبنای عمل به شیوه‌های مختلف قرار می‌گیرد. بدین‌گونه، آن‌هایی که با ما کار می‌کنند می‌توانند تصمیم بگیرند که چگونه کار خودشان را نام‌گذاری کنند و ادامه دهند. این به تنش دیگری که در تدریس و پژوهش فمینیستی معطوف به عمل با آن مواجه شده‌ایم منتهی می‌شود، این که چطور می‌توانیم صداهای چندگانه و رویکردهای متفاوتی را در نظریه‌پردازی که در حال پدیدارشدن است، بازنمایی کنیم.

مشکلات بازنمایی (زمان ساخت، به کارگیری و عمل بر مبنای نظریه‌های فمینیستی، صدای چه کسی شنیده می‌شود و چگونه شنیده می‌شود؟)

پیشرفت در روش‌شناسی پژوهشی فمینیستی و نقد رویکردهای علوم اجتماعی سنتی ابزار تفسیر و بازنمایی را گسترش داده‌اند، مانند استفاده از فوتووویس (McIntyre, 2000; Lykes, 2004; Wang et al., 1996 & McIntyre). و دیگر منابع "شواهد" مثل دفترچه‌های خاطرات، نوشته‌های روزانه و فعالیت‌های گروهی (Ponic, 2007; Reid, 2004b). پیش فرضی که این روش‌شناسی‌های مختلف را به هم پیوند می‌دهد این است که استراتژی‌هایی برای درگیر کردن مشارکت‌کنندگان در رسیدن به فهم جمعی

وجود دارد. همان‌طور که نظریه‌های فمینیستی نشان داده‌اند این پیش‌فرض با تنش‌هایی همراه است؛ این تنش‌ها ناشی از آن است که هویت‌های جنسیت‌زده، نژادزده و جنس‌زده ما و هم‌بطن فرهنگ و تاریخمان در الگوهای فرادست و فرودست - هم درون پژوهش معطوف به کنش و هم بیرون از آن - به شکل اجتماعی بر ساخته می‌شوند. از طریق پیدا کردن راه‌هایی که به رغم چنین تفاوت‌هایی کارکرد داشته باشند می‌توان فضایی مشترک خلق کرد تا مبنایی مشترک را برای عمل فردی و جمعی شکل دهد.

بارها ما با مقاومت و خصومت از جانب دانش‌آموزان، معلم‌ها، اعضای جامعه محلی و محققان دانشگاهی مواجه شدیم که وقتی موقعیت مسلطشان به عنوان مثال در ارتباط با سفید بودن، مرد بودن، دگرجنس‌گرا بودن، ملیت، سن، توانایی و طبقه اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گرفت، تهدید می‌شد. و قطعاً موقعیت ممتاز خودمان و دانسته‌های نظری‌مان درباره این که جهان چگونه کار می‌کند مدام در حین انجام چنین تدریس و پژوهشی به چالش کشیده می‌شد (Berge, & Hoerber, 2005; Maguire & Miller, Frisby, Reid, 2009; Reid, 2004a). به عنوان مثالی برای شیوه باز کردن بحث برای برخورد با چنین واکنش‌هایی در محیط کلاس، پاتریشیا معلم‌ها را تشویق می‌کند تا از طریق تحلیل این که چطور جایگاه و اولویت‌هایشان برای "اجرا کردن جنسیت" می‌تواند بر این که چطور آن‌ها با دانش‌آموزان برخورد می‌کنند و آن‌ها را درگیر می‌کنند در تحقیقات معطوف به عمل در کلاس، تأثیر بگذارد در خود تأمل کنند. او از معلمان درخواست می‌کند تا سوالاتی درباره تحارب و پروژه‌های پژوهشی معطوف به عملشان پرسند که در آن‌ها از مفاهیم فمینیستی استفاده کرده‌اند. به عنوان مثال از معلمها می‌خواهند با استفاده از لنز جنسیت، بگویند آیا برای سؤرفتر دختران یا پسران، مجازات‌های مختلفی تعیین میکنند یا از کنار رفتارهای مختلف سرسری می‌گذرند؟ با استفاده از لنز روابط قدرت، آیا معلمان بر اساس آنچه فکر میکنند به عنوان معلم مرد یا زن هنگام تعامل با دانش‌آموزان باید انجام دهند، وارد کشمکش‌های انضباطی مختلفی با پسران و دختران میشوند؟

با وجود اینکه همه انسان‌ها تئوری ساز هستند، همه ما در فرایندها و زبان تخصصی‌ای که معمولاً با ساخت و مفصل بندی نیت‌مند تئوری‌های فمینیستی همراه است سهم نداریم. در غیر نمودن آدمها در نامگذاری و آزمایش نظریه‌های جزئی‌شان از اینکه جهان اجتماعی چطور کار می‌کند، به آنها اجازه می‌دهد تا درباره نظریه‌ها و تبیین‌های عقل سلیم معمول بازنمایشی کنند، بجای اینکه نظریه‌هایی که زنان را بخاطر موقعیت ثانویه‌شان نکوهش می‌کنند بپذیرند. این همان جایی است که پژوهش معطوف به کنش به نظریه‌سازی فمینیستی ادای دین می‌کند چرا که هدف این است که در فرایندهای مشارکتی درگیر شود که شامل کسانی است که معمولاً از فرایندهای رسمی تر تولید نظریه به حاشیه رانده می‌شوند. رویکردهای سنتی می‌پندارند که تنها افراد آموزش دیده آکادمیک می‌توانند در چنین فعالیت‌هایی مشارکت کنند، که این به فرض‌های غیرزایا و مضر درباره توانایی‌ها و منافع دیگران منجر می‌شود. تقسیم سنتی بین آکادمی و اجتماع گسترده تر تنها عدم توازن قدرت را به نفع آنها می‌کند که به عنوان نظریه پرداز و پژوهشگر آموزش دیده اند از طریق دیگری سازی کسانی که تجربه‌های روزمره‌شان مورد نظریه پردازی قرار می‌گیرد، بدتر می‌کند. (Brydon-Miller et al., 2004).

در پروژه‌هایی که وندی و کالین در آنها درگیر بوده اند زانی که تحصیلات متوسطه نداشتند و در نظریه پردازی درباره موقعیت‌های خودشان و گام‌های عملی که لازم بود برای ارتقا سلامتشان بردارند مشارکت می‌کردند، برچسب‌ها و کلیشه‌هایی که درباره توانایی‌هایشان بود را به مبارزه می‌طلبیدند. (Ponic & Reid, Frisby).

(Reid, 2004a; 2002). برخی از آنها ابراز علاقه و اشتیاق کردند که صدایشان به عنوان بخشی از پروسه ساخت تئوری شنیده شود. بقیه به خاطر توقعات به وجود آمده برای تغییر که در گذشته محقق نشده بودند، نسبت به فواید بالقوه نظریه پردازی جمعی بدبینتر بودند. (Reid et al., 2006) علیرغم نقص‌های ذاتی هر تئوری، ما عقیده داریم زمانی که یک یا چند تئوری فمینیستی از طریق رویکردهای مشارکتی که معرفت‌های محلی تولید می‌کنند، تقویت می‌شود، نظریه‌ها می‌توانند به ما کمک کنند تا باهم درباره اشکال نابرابری جنسیتی که در طول تاریخ سنگرهایی برای خود یافته‌اند بیاندیشیم؛ همین‌طور درباره‌ی سیستم‌ها، ایده‌ها و سیاست‌هایی که آنها را بازتولید می‌کنند، اهمیت انتخاب فردی و اراده فردی، و راه‌های بالقوه برای عدالت اجتماعی.

چالش عمده پیدا کردن یک زمینه‌ی مشترک برای ارتباط برقرار کردن بود چرا که محققین دانشگاهی معطوف به کنش بخاطر استفاده از زبان دانشگاهی از سوی نشرها، نهادهای پشتیبان پژوهش و سازمان‌های خودمان پاداش می‌گیرند. (al., 2005 Frisby et). این پیچیده بود بخاطر این واقعیت که زنان متنوعی در پروژه‌های فم پار با وندی و کالین به زبانهای متفاوتی صحبت می‌کردند و شریک‌های اجتماعات متنوعی (مانند مراکز زنان، خدمات خانواده، بهداشت عمومی و مراکز شهرداری) بر اساس هنجارها و اصطلاحات تخصصی حرفه

ای خود عمل می کردند. ما بصورت جمعی بر فهمیدن یکدیگر کار کردیم که همیشه موفقیت آمیز نبود اما کمک کرد تا بین تنوع هایی که ویژگی گروه بود پلی بزینیم تا بتوانیم باهم استراتژیهای ترجمه معرفت را فراتر از نتایج آکادمیک سنتی توسعه دهیم. بعنوان مثال برخی از شریکهای اجتماع یافته هاشان را با کارفرماهایشان سهیم می شدند تا سیاست را تغییر بدهند در حالیکه بعضی از زنان داستانهایشان را با دیگران که در فقر زندگی می کردند، سیاستمداران و رسانه ها سهیم می شدند تا توجه شان را جلب کنند و براساس دغدغه هایشان عمل کنند.

مقصد بعدی کجاست؟

نظریه ها به ما برای فهم جهان و غنا و شکل دادن به روش ها و کنش هایمان کمک می کند. چه درباره این موضوع صریح باشیم و چه نه، نظریه در فعالیت ها و ساختارهایی که آن ها را شکل می دهند یا محدود می کنند، متجسم شده اند. سازگاری با مبنای پژوهش معطوف به کنش به معنای اذعان به این نکته است که چطور تنش های بین فعالیت ها و راه های دانستن، به تقویت نابرابری یا تسهیل تغییر و نوآوری منجر می شود. این صرفا به معنای درک نظریه و فعالیت نیست، بلکه توجه به چگونگی ارتباط و معنابخشی این دو به یکدیگر در مکان ها و موقعیت های اجتماعی متنوعی است که تسخیر می کنیم.

نام بردن از نظریه های فمینیستی که در پژوهش معطوف به کنش اجرا می کنیم، در تولید دانش بر مبنایی منصفانه تر یاری می رساند. چرا که چارچوب ها، ابزار و استراتژی های نظری جایگزینی برای فهم و به پرسش کشیدن پیش فرض های بدیهی انگاشته شده، و مناسبات قدرت فراهم می کنند (). نظریه های جدیدتر فمینیستی، دوگانه های ساده زن/مرد، نظریه فعالیت، جنوب/شمال و ما/آن ها را به چالش می کشد. به همین نحو، این نظریه ها، رابطه بین نظریه-کنش را آشکار می کنند، چیزی که برای هر پژوهش معطوف به کنش با نیت تغییر ضروری است (). با این وجود سوال هایی باقی است: چه کسی نظریه ها را بسط می دهد؟ چه کسی از نظریه های فمینیستی بهره می برد؟ چگونه؟، چطور نظریه های فمینیستی موجود در پژوهش های معطوف به کنش ادغام می شوند؟، چطور پژوهش های معطوف به کنش بر مبنای نظریه های جدید که محورهای تقاطع ستم را مورد توجه قرار می دهند، ساخته می شوند، آن ها را خلق می کنند، یا به چالششان می کشند؟

ما و دیگران دریافته ایم که یکی از بهترین راه های نظریه پردازی، پرسش های جمعی برای رسیدن به پویایی های بنیادی قدرت در رابطه با الگوهای سلطه، فرودستی و ستم است. تنها با طرح پرسش درباره رویه های زندگی اجتماعی مانند تجربه زیسته، هویت ها، ساختارهای اجتماعی و گفتمان های فرهنگی است که ایراد چارچوب های تبیینی موجود آشکار می شود (). پرسش درباره نظریه و فمینیسم و این که چطور این دو می توانند با یکدیگر هم کاری و از طریق پژوهش معطوف به کنش پیشرفت کنند، نقطه های عطفی را نشان می دهد. پل زدن بین نظریه، روش و کنش، هرگز تعهد ساده ای نبوده است. به هر حال از نظر ما چنین تلاشی ارزش بسیار زیادی دارد، زیرا نظریه های فمینیستی به افشای فعالیت های بدیهی انگاشته شده اجتماعی که درها و سلسله مراتب را تقویت می کند، و استراتژی های جدید تغییر اجتماعی که مستقیما به اهداف تغییر در پژوهش معطوف به کنش یاری می رساند.

...

ارزیابی مشارکتی شهری و کاربرست آن در تحقیق درباره خشونت

کارولین موزر و کتی مکلوین^۱

برگردان: شمیم شرافت

کارولین موزر مردم‌شناس اجتماعی و سردمدار توسعه اجتماعی در آمریکای لاتین و محدوده کارائیب در بانک جهانی است. او پیش‌تر در مدرسه اقتصاد لندن و واحد برنامه توسعه کالج دانشگاهی لندن تدریس می‌کرد. آثار اخیر او در بانک جهانی در ارتباط با خشونت شامل «فقر شهری و خشونت در جامائیکا» (با همکاری جی هولند) (۱۹۷۷) و «خشونت در کلمبیا: بنا کردن صلح پایدار و سرمایه اجتماعی» (۱۹۹۹) است.

کتی مکلوین مدرس دانشگاه در رشته جغرافیای انسانی در کالج کوپین مری و وست فیلد است، وی همچنین در دانشگاه لندن توسعه، و جنسیت و توسعه آموزش می‌دهد. گرایش‌های تحقیقاتی او مربوط به فقر شهری، جنسیت و اشتغال است و همچنین اخیراً روی خشونت با تمرکز بر کشورهای آمریکای لاتین کار می‌کند. وی همچنین پژوهش را با کار مشاوره تلفیق کرده و اخیراً به صورت موقت و به مدت یک سال با بانک جهانی همکاری کرده است.

خلاصه: این مقاله به اهمیت به‌کارگیری تحقیق مشارکتی در حوزه خشونت می‌پردازد و مجموعه‌ای از ابزارهای ارزیابی مشارکتی شهری را که می‌توانند در این کار مورد استفاده قرار گیرند بررسی می‌کند. این مجموعه شامل ابزارهایی است که می‌توانند دیدگاه‌های گروه‌های ضعیف‌تر در مورد انواع خشونت (اقتصادی، اجتماعی و سیاسی)، میزان و علل آن (ارتباط بین فقر و محرومیت) و عواقب خشونت را به همراه استراتژی‌های مقابله و یا کاهش آن را بررسی کند. به‌کارگیری این ابزار با نمونه‌های برگرفته شده از یافته‌های تحقیق در مورد خشونت در ۱۸ جامعه کم‌درآمد در شهرهای مختلف کلمبیا و گواتمالا صورت گرفته است. این مقاله همچنین چهارچوبی مفهومی از خشونت، فقر/محرومیت، سرمایه اجتماعی و نابرابری را شرح می‌دهد که می‌تواند در طراحی تحقیق و تجزیه و تحلیل یافته‌ها کمک‌رسان باشد.

¹Caroline Moser and Cathy McIlwaine (1999) Participatory urban appraisal and its application for research on violence, Environment&Urbanization Vol 11 No 2.

۱- مقدمه

هدف این مقاله^۱ ارائه دستورالعمل‌هایی برای انجام ارزیابی مشارکتی شهری (PUAS) درباره خشونت است. این‌ها نتایج مجموعه دستورالعمل‌های پیشینی است که در پروژه تحقیقی متمرکز بر سیاست‌گذاری در خصوص درک جامعه از خشونت در کلمبیا و گواتمالا بکار برده شد. این پروژه دیدگاه‌ها را درباره علل و پیامدهای خشونت در میان فقرای شهری سنجد؛ همچنین مداخلاتی که برای کاهش خشونت در ۱۸ جامعه کم‌درآمد در دو کشور انجام شده است مورد بررسی قرار گرفت. این مقاله منطبق و اهمیت بکارگیری (PUA) را در پژوهش درباره خشونت و همچنین چهارچوب‌های مفهومی مربوط به آن را بررسی می‌کند و سپس ابزارهای PUA را با استفاده از نمونه‌هایی که از تحقیق کلمبیا و گواتمالا برگرفته شده است، برای تحقیق در مورد خشونت ارزیابی می‌کند.

۲- ارزیابی مشارکتی شهری برای تحقیق در مورد خشونت

امروزه اهمیت خشونت به عنوان مسئله اصلی در کشورهای در حال توسعه کاملاً اثبات شده است. توجه اخیر به رابطه بین خشونت و توسعه‌یافتگی موجب برانگیختن مسائل مهمی شده است. ابتدا این تصور در افراد ایجاد می‌شود که افزایش نرخ شهرنشینی علت افزایش خشونت در بستر فقر شهری و نابرابری است. دوم اینکه در بسیاری از کشورهایی که اخیراً تلاش‌هایی برای دموکراتیزه کردن در آن‌ها صورت می‌گیرد، همچنان از خشونت «هر روزه» کاسته نشده است. سوم اینکه جهانی شدن جرم و خشونت مهندسی شده توسط سازمان‌های جنایی قدرتمند، همچون کارتل‌های مکزیکی و کلمبیایی مواد مخدر، دار و دسته‌های جامائیکایی و یا تریدهای چینی موجب شده است تا مسئله «اقتصاد جنایی جهانی» به خط مقدم منازعات بین‌المللی آورده شود^۲ نهایتاً و احتمالاً از همه مهم‌تر، خشونت، رشد اقتصادی و تولید کشورها را در سطوح خرد و کلان تحت تأثیر قرار می‌دهد و مانع ظرفیت‌های حکومت و جامعه مدنی برای کاهش فقر و نابرابری و محرومیت می‌شود.^۳

با وجود اینکه امروزه این درک ایجاد شده است که خشونت به شدت اهداف توسعه و رشد پایدار را تضعیف می‌کند، بسیاری از تحقیقاتی که مربوط به سیاست‌ورزی در این مورد هستند، بخصوص در آمریکای لاتین تحت نفوذ روش‌های تحقیقاتی کمی هستند. یکی از مهم‌ترین کارها اندازه‌گیری هزینه‌های خشونت است. به‌طور اخص، نرخ قتل به‌عنوان روش اصلی ارزیابی تغییرات سطوح خشونت در کنار پیمایش‌های قربانیان در کشورها استفاده شده است.^۴ اما واضح و مبرهن است که چنین روش‌های کمی در ثبت اینکه افراد در حقیقت چگونه خشونت را

^۱ تحقیقی که این مقاله بر آن متکی است بخشی از یک ابتکار بزرگ‌تر است - برنامه صلح شهری - که توسط کارولین موزر در حوزه توسعه اجتماعی و زیست‌محیطی پایدار دپارتمان آمریکای لاتین و محدوده کارائیب بانک جهانی انجام شده است. این برنامه توسط آژانس همکاری توسعه بین‌المللی سوئد SIDA مورد حمایت قرار گرفته است. دیدگاه‌ها و تفاسیر این مقاله متعلق به نویسندگان آن است و نباید به بانک جهانی، مجریان (مدیران اجرایی) آن و یا کشورهایی که نماینده آن هستند نسبت داده شود.

^۲ این‌ها متقابلاً، بر اساس پروژه پیشینی درباره خشونت شهری که از روش PUA استفاده کرده بودند مبتنی است، به (Moser, C. and J. Holland (1997), Urban Poverty and Violence in Jamaica, World Bank Latin American and Caribbean Studies Viewpoints, World Bank, Washington DC; also Shah, M. (1995), "Training workshop on participatory appraisal methods for participatory assessment of urban poverty and violence in Jamaica", September 12-22, 1995, report submitted to the World Bank. مراجعه کنید.

^۳ Castells, M. (1998), the Information Age: Economy, Society and Culture. Volume III, End of the Millennium, Blackwell, Malden, MA and Oxford, page 166.

^۴ McIlwaine, C. (1999), "Geography and development: crime and violence as development issues", Progress in Human Geography Vol.23, No.3, pages 453-463.

^۵ See reference 2, Moser and Holland (1997).

^۶ Fajnzylber, P. D. Lederm and N. Loayza, (1998), Determinants of Crime Rates in Latin America and the World: An Empirical Assessment, World Bank Latin American and Caribbean Studies Viewpoints, World Bank, Washington DC.

^۷ United Nations Interregional Crime and Justice Research Institute [UNICRI] (1995), Criminal Victimization in the Developing World, publication No.55, United Nations, Rome.

در امور روزمره تجربه می‌کنند، شکست می‌خورند. همچنین آن‌ها عرصه‌های ادراک خشونت را از قلم می‌اندازند. از آنجایی که این ادراکات، سلامت شهروندان را تحت تأثیر قرار می‌دهند، دارای اهمیت ویژه‌ای هستند، حتی زمانی که توسط شواهد آماری ارائه نمی‌شوند.^۱

روش‌های مشارکتی کیفی در سطوح خرد یا اجتماع محلی درون‌بینی‌هایی را دربارهٔ تجربهٔ خشونت در میان گروه‌های کم‌درآمد ایجاد می‌کنند که تحلیل‌های سطح کلان از آن عاجز هستند. مطالعهٔ اخیر دربارهٔ خشونت شهری و فقر در جامائیکا که پیشگام پروژهٔ اخیر جامائیکا و گواتمالا بود، اهمیت PUAS را در بررسی درک و معنای خشونت در میان فقرای شهری برجسته کرد. آروش PUAS نه تنها به گروه‌های کم‌درآمد اجازه می‌دهد که میزان تأثیر مشکلات مرتبط با خشونت را در جوامع خود شناسایی کند، بلکه فقرای شهری را تشویق می‌کند تا حذف علل و پیامدهای خشونت را ارزیابی کنند، همچنین این روش می‌تواند شناسایی مدل‌های مداخله را مبتنی بر دیدگاه فقرا، در مقابل سیاست‌گذاران یا دانشگاهیان، تسهیل کند.

کلمبیا و گواتمالا هر دو کشورهایی هستند که توسعهٔ آن‌ها تا حد زیادی تحت تأثیر خشونت شدید قرار گرفته است. با توجه به مناسب بودن روش PUA در بررسی پویایی خشونت، تحقیقی که در این مقاله شرح داده شده است پیرامون مجموعهٔ PUA های ۱۸ جامعهٔ کم‌درآمد شهری طراحی شد. همچنین، این تحقیق انواع خشونت‌هایی که توسط جوامع دارای اولویت دانسته شده است و استراتژی‌های مواجهه‌شدن با آن، برای افرادی که در بسترهای خشونت شدید هستند همراه با مستندسازی علل، امکانات و راه‌حل‌های ممکن جلوگیری از خشونت درک شده توسط فقرا را بررسی کرده است.

مطابق با این تحقیق طیف وسیعی از اهداف گسترده‌تر نیز می‌تواند با استفاده از روش PUA در تحقیق‌های مربوط به سیاست‌گذاری بکار برده شود. این اهداف حول اهداف مفهومی، عملیاتی و ظرفیت‌سازی می‌گردند.

از لحاظ مفهومی PUA به‌عنوان یک روش می‌تواند تحقیقی را که حول محور روابط متقابل میان خشونت، فقر، محرومیت، نابرابری و رابطهٔ سرمایهٔ اجتماعی در گردش است تسهیل کند. در اینجا سرمایهٔ اجتماعی، بخصوص در این مورد که آیا خشونت آن را محو یا تقویت می‌کند و راه‌هایی که می‌تواند بازسازی شود، نقشی اساسی بازی می‌کند.

از لحاظ عملیاتی PUA می‌تواند در طراحی و پیاده‌سازی پروژه‌های شهری و محلی برای صلح پایدار و سرمایهٔ اجتماعی پایدار کمک کند. همچنین، آن‌ها می‌توانند در توسعهٔ مکانیسم‌هایی که به موجب آن مسائل کاهش خشونت می‌توانند در «اولویت اصلی» سایر پروژه‌های مقطعی (همچون صندوق‌های سرمایه‌گذاری اجتماعی و یا پروژه‌های زیرساختی) قرار گیرند، بکار برده شوند.

از نظر ظرفیت‌سازی، روش PUA شامل آموزش محققان محلی، سازمان‌های غیردولتی و فعالان با استفاده از انواع تکنیک‌ها و ابزارها است. برای مثال در کلمبیا و گواتمالا تحقیق شامل هشت سازمان همکار و حدود ۴۰ نفر از طیف وسیعی از دانشگاه‌ها، سازمان‌های غیردولتی با سوابق توسعهٔ جامعه‌محور بود. همه در آموزش، کار میدانی و تحلیل تحقیق مشارکت داشتند. علاوه بر این تمام اطلاعات میدانی و تحلیل به صورت شفاف میان سازمان‌ها برای استفادهٔ داخلی به اشتراک گذاشته شد تا همه در مالکیت اطلاعات سهیم باشند. تمام سازمان‌ها مشتاق بودند تا از دانش خود از روش‌های مشارکتی برای پیشبرد تحقیقات بعدی خود و کارهای انجام‌شده استفاده کنند. همچنین نتایج مشابهی در

^۱Moser, C. S. Lister, C. McIlwaine, E. Shrader and A. Tornqvist (1999), "Violence in Colombia: building sustainable peace and social capital", Environmentally and Socially Sustainable Development Sector Management Unit Report No.18652-CO, World Bank, Washington DC.

^۲See reference 2, Moser and Holland (1997).

^۳ در کلمبیا، PUA ها در سه جامعه در بوگاتا و هرکدام در کالی، مدلین، بوکارامانگا، گیرون، یوپال و آگوازول انجام شد. در گواتمالا تحقیق در چهار جامعه شهر گواتمالا در هوتانگو، سن مارکوس، اسکوپالاس، سانتاکروز دل کیچ و سانتا لوسیا کوتزاملانگپویا انجام شد.

^۴ در کلمبیا گروه‌ها از دانشگاه ملی (Nacional the Universidad)، ان جی او سمیلا (Centro de Microempresarial the NGO CEMILLA)، ان جی او زنان (Fundacion Mujer y Futuro) و گروهی از مشاوران که پیش تر با گروه Comisionado para la Paz Alto (deIlano)، ان جی او زنان (Nacionales (CIEN) Investigaciones Economicas Centro de) و یک تیم تحقیقاتی (Asociacion) Guatemala (AVANCSO) en Avance de las Ciencias Sociales Asociacion para el (AMVA) Mujer Vamos Adelante)) می‌شد.

مورد ظرفیت‌سازی در پروژه جامائیکا با ۱۲ محقق که درگیر کار مداوم در زمینه ارزیابی مشارکتی در پروژه‌های دیگر بودند، در کنار آموزش برای دیگران به دست آمد.

در مجموع مشخص شده است که تحقیقات PUA که متمرکز بر سیاست‌گذاری است، از تحقیقات دیگری که اهداف اولیه‌شان مشارکت و توانمندسازی است متمایز است! تفاوت اصلی در این است که، با وجود اینکه این امر اغلب نتیجه مهم فرآیند تحقیق است، تحقیقاتی که متمرکز بر سیاست‌گذاری هستند، عموماً کمتر درگیر توانمندسازی مستقیم اجتماعات‌اند.^۲ در متن حاضر سازمان‌های همکار تصمیم داشتند که پس از اتمام تحقیقات برای اشتراک اطلاعات به جوامع مورد تحقیق بازگردند، که در برخی موارد منجر به توسعه برنامه محلی شد.

۳- دیدگاه‌های مفهومی در پژوهش در مورد خشونت

الف- خشونت/فقر/محرومیت/نابرابری و پیوند سرمایه اجتماعی

با وجود اینکه هنگام استفاده از روش‌های PUA تضادهایی اساسی در استفاده از چهارچوب‌های مفهومی که پیش‌تر درک شده‌اند وجود دارند، با این حال این روش می‌تواند برای تعریف برخی از مفاهیمی که برای تحقیق در مورد خشونت در اجتماعات فقیر شهری وجود دارد مهم باشد. پیوندی که ارتباط متقابل میان مفاهیم مربوطه را بشناسد، می‌تواند نوع و طرح روش، خصوصاً ابزارهای انتخاب شده را تحت تاثیر قرار دهد. به طور اخص در تحقیق کلمبیا و گواتمالا خشونت، فقر، محرومیت، نابرابری و پیوند سرمایه اجتماعی مهم شناخته شدند. لازم به یادآوری است که این چهارچوب از پیش تعیین شده نیست، خود اعضای گروه‌ها و جوامع تحقیق شناسایی می‌کنند که آیا این مفاهیم مهم هستند و در تفاسیرشان در چهارچوب‌های تحلیلی ارائه شوند یا خیر. لذا تعاریفی که ارائه خواهند شد اصول راهنما و شواهدی برای طراحی روش‌شناسی هستند که اینجا برای شفاف‌سازی مطرح شده‌اند.

تعاریف خشونت - با وجود اینکه تنوع گسترده‌ای در تعاریف خشونت وجود دارد،^۳ دسته‌بندی سه‌تایی به خشونت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی طبقه‌بندی مناسبی است. این موارد به عنوان عوامل برانگیزاننده اولیه، چه به صورت خودآگاه و چه به صورت ناخودآگاه، برای به دست آوردن و یا حفظ قدرت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از طریق خشونت یا اجبار شناسایی شده‌اند. این تعاریف از عمد گسترده هستند و لزوماً منحصر به خشونت‌های خاصی نیستند. برای مثال، یک گروه شبه نظامی چریکی ممکن است یک مقام محلی را بربایند تا بیانی‌های سیاسی بدهند، همچنین همان گروه ممکن است یک زمین‌دار ثروتمند را بدزدند تا درآمدی به دست آورند. یک عضو دارو دسته جوان ممکن است به عنوان مناسک پاکشایی^۴ با گروه همالان خود دست به دزدی بزند، درحالی‌که دیگری برای خوراک اعتیادش دزدی می‌کند. در هر حال این سه نوع از خشونت ابعاد دنباله‌دار، متداخل و دارای اشتراکی از سه بعد خشونت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بروز می‌دهند.^۵

تعاریف فقر - پرکاربردترین تعریف فقر هنگام به‌کارگیری PUA برای آزمون خشونت در جوامع فقیر شهری، حول مضامین پویا و چندبعدی که مفاهیم امنیت، رفاه و احترام به خود را در بر می‌گیرد می‌چرخد. ^۶صحت این امر در مفهوم آسیب‌پذیری آشکار می‌شود که اهمیت استراتژی‌های مقابله‌کننده و ماهیت بلندمدت فقر را در ارتباط با دسترسی به دارایی و مالکیت آن‌ها مورد تأکید قرار می‌دهد. این دارایی‌ها ممکن است شامل کار، سرمایه انسانی، مسکن، زیر ساخت، روابط خانواده و سرمایه اجتماعی باشد. درحالی‌که فقرای شهری ممکن است در

^۱Norton, A. (1998), "Analysing participatory research for policy change", in Holland, J. and J. Blackburn (editors), *who's Voice? Participatory Research and Policy Change*, Intermediate Technology Publications, London, pages 179- 191.

^۲Moser, C. and J. Holland (1998), "Can policy-focused research be participatory? Research on violence and poverty in Jamaica using PRA methods" in Holland and Blackburn (1998), see reference 12, pages 44-56.

^۳See reference 4.

^۴Social initiation rite. (زمانی که فرد به تازگی وارد گروه شده است و برای اولین بار در فعالیت‌های آنان مشارکت می‌کند. مترجم)

^۵See reference 8.

^۶Chambers, R. (1989), "Editorial introduction: vulnerability, coping and policy", *IDS Bulletin* Vol.20, No.2, pages 1-7.

اندازه‌گیری‌های ثابت خط فقر، فقیر به نظر نیایند، اما به دلیل عدم بهره‌مندی از دارایی‌هایی همچون مواهب، مسکن یا سرمایه‌ انسانی در موضع ضعف هستند.^۱

تعاریف محرومیت - تعاریف چندبعدی و پویای محرومیت نیز به فقدان یا نابرابری اشاره می‌کنند. این تعریف از تحلیل تخصیص منابع فراتر می‌رود و شامل روابط قدرت، سازمان و هویت اجتماعی می‌شود که اغلب با مکانیسم‌های محرومیت افراد پیوسته است.^۲ در مقابل، محرومیت شامل فقدان انسجام اجتماعی و کرامت انسانی است و عنصری اساسی در فرآیندهای تبعیض و به حاشیه رانده شدن به شمار می‌رود. آشناسایی چهار نوع اصلی محرومیت می‌تواند مفید باشد: محرومیت اقتصادی زمانی است که افراد امکان مشارکت فعال در نظام‌های تولیدگر را ندارند؛ محرومیت اجتماعی زمانی است که افراد دسترسی کافی به خدمات اجتماعی همچون (بهداشت و آموزش)، فرصت مشارکت اجتماعی و تصمیم‌گیری، مشروعیت و پایگاه اجتماعی را ندارند، محرومیت سیاسی نیز بر اساس مفاهیم شهروندی بنا شده است، زمانی که افراد فرصتی برای مشارکت سیاسی و دستیابی به فرآیندهای دموکراتیک ندارند و از حق امنیت اجتماعی، حاکمیت قانون و آزادی بیان و اجتماعات بهره‌مند نیستند؛ و محرومیت فرهنگی هم به دو شکل است: اول به حاشیه رانده شدن: زمانی که افراد در برنامه‌های عمومی که برای ارتباط و تعامل با جامعه نیاز است مشارکت ندارند و دوم، زمانی است که افراد به خاطر اینکه پایین‌تر نگریده می‌شوند از تبعیض رنج می‌برند.^۴

تعاریف سرمایه اجتماعی - مانند تعاریف متعدد خشونت، از سرمایه اجتماعی نیز تعاریف بسیاری وجود دارد. برای شفاف سازی می‌توان سرمایه اجتماعی را در یک مفهوم گسترده در اشاره به قوانین، هنجارها، تعهدات، روابط متقابل و اعتمادی که در روابط اجتماعی جای دارد، ساختارهای اجتماعی و ترتیبات نهادی جوامع که اعضای آن را قادر به دستیابی به اهداف فردی و اجتماعی خود می‌سازد جای داد.^۶

می‌توان دو نوع تمایزگذاری مهم صورت داد. مورد اول به تفاوت میان سرمایه اجتماعی غیررسمی در سطوح نهادی خرد (مانند خانواده و اجتماع) و سرمایه اجتماعی رسمی در سطوح بازار، نظام سیاسی و جامعه مدنی برمی‌گردد.^۷ مورد دوم به تمایز میان سرمایه اجتماعی ساختاری و شناختی مربوط است. اولی به ماهیت و عضویت در نهادهای اجتماعی رسمی مربوط است؛ که از ماهیت و گستره سازمان‌ها که در تعاریف نارایان و پریچت^۸ است فراتر می‌رود. دومی نشان‌دهنده ماهیت نهادهای اجتماعی غیررسمی با توجه به ارزش‌های مربوط به اعتماد و انسجام اجتماعی در خانواده‌ها است.^۹

^۱Moser, C. (1998), "The asset vulnerability framework: reassessing urban poverty reduction strategies", *World Development* Vol.26, pages 1-19.

^۲De Haan, A. (1998), "Social exclusion: an alternative concept for the study of deprivation", *IDS Bulletin* Vol.29, No.1, pages 10-19.

^۳Menjívar, R. and F. Feliciani (editors) (1995), *Análisis de la exclusión social a nivel departamental: los casos de Costa Rica, El Salvador y Guatemala*, FLACSO, PNUD, UNOPS, PRODERE-Edinodoc, Guatemala City, page 25.

^۴Bhalla, A. and F. Lapeyre (1997), "Social exclusion: towards an analytical and operational framework", *Development and Change* Vol.28, No.3, pages 413-433; also Figueroa, A. T. Altamirano and D. Sulmont (1996), *Social Exclusion and Inequality in Peru*, Research Series 104, International Institute for Labour Studies, Geneva.

^۵Groothaert, C. (1998), "Social capital: the missing link? Social Capital Initiative Working Paper No.3, World Bank, Washington DC; also Harriss, J. and P. de Renzio (1997), "An introductory bibliographic essay. 'Missing link' or analytically missing? The concept of social capital", *Journal of International Development* Vol.9, No.7, pages 919-937.

^۶See reference 8.

^۷See reference 8.

^۸Narayan, D. and L. Pritchett (1996), *Cents and Sociability: Household Income and Social Capital in Rural Tanzania*, Policy Research Working Paper 1796, WB, and Washington DC.

^۹Uphoff, N. (1997), "Giving theoretical and operational content to social capital", mimeo, Cornell University.

یکی دیگر از محورهای تمایز، میان منابع سرمایه اجتماعی و تأثیرات و نتایج آن است.^۱ همچنین جنبه‌های منفی سرمایه اجتماعی مانند حذف خارجی‌ها و ادعای بیش از اندازه بر اعضای گروه، محدود کردن آزادی افراد و هنجارهای پایین کشنده باید مورد تأکید قرار گیرد.^۲ سرمایه اجتماعی «اشتباه یا معکوس»^۳ که به اقدام جمعی همراهان با اهداف و نتایج منفی همچون فعالیت‌های دار و دسته‌ها و فروشندگان مواد مخدر اشاره دارد نیز از این جمله است.^۴

در نهایت لازم به ذکر است که انواع سرمایه‌های اجتماعی ساختاری و رسمی به خصوص سازمان‌های جامعه‌محور کوچک، مشمول جامعه مدنی در سطح خرد هستند، از آنجایی که سرمایه اجتماعی به عنوان موتور جامعه مدنی فعالیت می‌کند، از لحاظ مفهومی با این بحث دارای ارتباط است.^۵

ایجاد چنین به عنوان بنیان مفهومی تحقیق PUA بر خشونت شهری عمل می‌کند. درحالی که این پیوند شناسایی ارتباطات درونی میان مفاهیم را ممکن می‌کند، دارای این انعطاف نیز هست که ماهیت واقعی ارتباطات برای محققان و اعضای اجتماع جهت تصمیم‌گیری باز باشد. این وضوح در مفاهیم بخصوص زمانی که در حال طراحی ابزارهای خاصی برای بررسی دیدگاه‌ها در مورد خشونت هستیم مهم است، چرا که نهایتاً این اجتماعات هستند که تعاریف را تعیین می‌کنند.

ب. هزینه‌های خشونت برای جوامع

همچنین از دیدگاه مفهومی، تأکید بر راه‌هایی که خشونت از طریق آن هزینه‌هایی را به جامعه تحمیل می‌کند مهم است. در عین حال که این مسئله بیش‌تر از همه به مرحله تجزیه و تحلیل در تحقیق مربوط است، (پایین را نگاه کنید) می‌تواند به طراحی روش نیز ربط داشته باشد. مطالعه اخیر اکوادور، فیلیپین، زامبیا و مجارستان نشان داد که چگونه خشونت به‌عنوان مسئله اصلی جوامع فقیر شهری شناسایی شد و به طور اساسی نحوه جمع‌آوری منابع و ماهیت مکانیسم‌های ارتباطی افراد را تحت تأثیر قرار می‌داد.^۶ این امر می‌تواند به محو سرمایه در سطوح ملی و جامعه‌ای بینجامد و به نابودی سرمایه‌های فیزیکی، انسانی، اجتماعی و طبیعی منجر شود.^۷ در سطح اجتماعی، خشونت می‌تواند سرمایه را به صورت‌های زیر از بین ببرد.

خشونت سرمایه فیزیکی جوامع را از بین می‌برد. این مسئله ابتدا به فرصت‌های کاری برمی‌گردد و در سطوح بالای بیکاری خود را نشان می‌دهد. به‌طور دقیق‌تر خشونت انواع زیرساخت‌های فیزیکی، همچون نظام حمل‌ونقل، راه‌ها و خانه‌سازی را در جوامع نابود می‌کند. برای مثال، دزدی و ناامنی نظام حمل‌ونقل اجتماعی را زمانی که مؤسسات اتوبوس‌رانی از ارائه خدمات به شهرک‌های خاصی یا خدمات شبانه سر باز می‌زنند تحت تأثیر قرار می‌دهد. مسائل دیگر شامل تخریب اموال عمومی در سطوح خرد کاری و اداری می‌شود که توانایی کارکرد افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

خشونت سرمایه انسانی جوامع را از بین می‌برد. این مسئله بیش‌تر به خدمات آموزشی و بهداشتی جوامع در سطح استفاده‌کنندگان و فراهم‌کنندگان خدمات برمی‌گردد. برای مثال کودکان ممکن است مدرسه را زودتر از زمان موعود ترک کنند، چراکه ریسک مواجه شدن با خطرات امنیتی، مانند دارو دسته‌هایی که اطراف مدارس تجمع می‌کنند و عموماً دیگران را وادار به مصرف مواد مخدر می‌کنند وجود دارد.

^۱Woolcock, M. (1998), "Social capital and economic development: toward a theoretical synthesis and policy framework", *Theory and Society* Vol.27, No.2, pages 151-208.

^۲Portes, A. (1998), "Social capital: its origins and applications in modern Sociology", *American Review of Sociology* Vol.24, pages 1-24.

^۳Perverse

^۴Rubio, M. (1997), "Perverse social capital: some evidence from Colombia", *Journal of Economic Issues* Vol.31, No.3, pages 805-816.

^۵McIlwaine, C. (1998), "Contesting civil society: Reflections from El Salvador", *Third World Quarterly* Vol.19, No.4, pages 651-672.

علاوه بر این، معلمان در شهرک‌های کم درآمد احتمال دارد با تهدیدهایی مواجه شوند که منجر به کمبود معلمانی که در این نواحی کار می‌کنند می‌شود. خدمات بهداشتی نیز می‌تواند به شیوه‌های مشابه همچون تهدید کارکنان بهداشت تحت تاثیر قرار گیرد.

خشونت سرمایه اجتماعی جوامع را از بین می‌برد. این امر می‌تواند با شیوه‌هایی که سرمایه اجتماعی شناختی همچون اعتماد و اتحاد میان جوامع در بستر خشونت نابود می‌گردد، همراه باشد. درباره سرمایه ساختاری و اجتماعی، خشونت می‌تواند توانایی عملکرد نهادهای اجتماعی رسمی و غیررسمی را تحت تاثیر قرار دهد. همکاری به علت ترسی که انگیزه کار کردن کنار یکدیگر را تضعیف می‌کند از بین می‌رود. در سطح خانگی، خشونت سرمایه اجتماعی غیررسمی دارایی‌های خانواده همچون هنجارها، ارزش‌های مشترک و... را نابود می‌کند. همچنین شبکه‌های سرمایه اجتماعی درون خانواده زمانی که اتحاد، تحت تاثیر ناامنی و خشونت گسترده قرار می‌گیرد از بین می‌رود. در هر صورت، هم‌زمان سرمایه اجتماعی می‌تواند در این بسترها بخصوص حول سازمان‌های غیررسمی، دار و دسته‌ها و گروه‌های حمایتی غیررسمی که در مواجهه با خشونت ایجاد شده‌اند شکل بگیرد.

خشونت سرمایه طبیعی جوامع را نابود می‌کند. در عین حال که این امر در جوامع شهری به اندازه جوامع روستایی دارای اهمیت نیست، خشونت زمین‌های مورد استفاده را که عموماً منبع مهمی برای جوامع شهری فقیر است نابود می‌کند. همچنین، می‌تواند به سایر منابع طبیعی نیز، همچون رودخانه‌ها که برای تفریح یا به منظور شست و شو بکار برده می‌شوند، مربوط باشد؛ خشونت در چنین جوامعی عموماً به این معنا است که این نواحی نمی‌توانند مورد استفاده قرار گیرند.

این چهارچوب زمانی که در مرحله تجزیه و تحلیل PUA در حال سنجیدن اطلاعات هستیم، مفید است. (پایین را ببینید).

۴- آماده سازی برای PUA ها در مورد خشونت

مسائل متعددی در استفاده از روش‌های PUA در تحقیقات در مورد خشونت که با سیاستها در ارتباط هستند، وجود دارد. این نکات در مراحل مقدماتی تحقیق باید مورد توجه قرار گیرند.

الف. محدودیت‌های استفاده از PUA در بستر خشونت

اولین مسئله به مشکلات همراه با انجام تحقیق PUA در جوامعی که میزان زیادی از خشونت را تجربه می‌کنند مربوط است. خطرات مشخصی به صورت ذاتی در عمل و واقعیت در این فرآیند وجود دارد. امنیت مسئله‌ای اساسی هم برای جوامع و هم برای محققان است.

در خصوص امنیت جوامع، برای حفظ ناشناس بودن شرکت‌کنندگان در بحث‌های گروهی و مصاحبه‌ها بهترین تصمیم اتخاذ نام مستعار برای جوامع است. معمولاً پیشنهاد می‌شود تا اسامی را برای حفاظت از اشخاص و جوامع در مقابل عواقب ممکن تغییر دهیم. هم در کلمبیا و هم در گواتمالا، اسامی جوامع در یادداشت‌برداری‌های میدانی و تحلیل‌ها تغییر می‌کرد. در بسیاری موارد، رهبران جوامع خودشان اسامی مستعاری را برای سکونتگاه‌های خود انتخاب می‌کردند.

برای حفظ امنیت محققان، طراحی گروه‌های تحقیق باید به گونه‌ای باشد که شامل افرادی شود که دسترسی آن‌ها به جوامع تضمین شود. بنابراین همکاری شامل گروه‌هایی از افراد و/یا سازمان‌ها می‌شود که در داخل جامعه شناخته شده‌اند. این کار زمان ورود را کاهش می‌دهد و امکان مذاکره با مسئولان را فراهم می‌کند، و در عین حال امنیت گروه‌ها را هنگام انجام تحقیق تضمین می‌کند. این کار در کلمبیا و گواتمالا انجام شد. با وجود اینکه احتیاط باید صورت گیرد، مهم است که تحقیق تا حد امکان با آگاه کردن اعضای جامعه از اهداف مطالعه به صورت منصفانه انجام شود و از مشارکت کارگزاران کلیدی و اصلی قدرت در جامعه در بحث‌ها اطمینان حاصل شود. این کار به جلوگیری از بروز

Gatekeepers

Hamilton, C. A. Kaudia and D. Gibbon (1998), "Participatory basic needs assessment with the internally displaced using wellbeing ranking", *PLA Notes* No.32, pages 9-13.

اختلافات در آینده کمک می‌کند. در واقع بهترین راه آغاز تحقیقات در جوامع شروع کردن با ملاقات حضوری با رهبران جامعه و ساکنان آن جهت توضیح اهداف تحقیق است.

همچنین در ارتباط با نکته قبلی طرز تصور امنیت میان خود محققان نیز مهم است. نباید این تصور ایجاد شود که محققان در جوامع فقیر با سطوح بالای خشونت احساس راحتی می‌کنند. با توجه به تجربیات پیشین آن‌ها، ترس می‌تواند در میان محققان مسئله‌ای مهم باشد. با وجود اینکه سازمان‌های انتخاب شده باید درباره جوامع مورد تحقیق آگاهی داشته باشند، امکان ندارد که تمام محققان با اعضای جامعه به صورت غیررسمی، همان طوری که در PUA خواسته شده است، کار کرده باشند. در گواتمالا، برخی از محققان هنگامی که «در خیابان» کار می‌کردند احساس اضطراب داشتند چراکه پیش‌تر تنها در سازمان‌های جامعه‌محور خاصی کار کرده بودند.

مانع احتمالی دیگر این است که ممکن است افراد یا گروه‌ها نسبت به صحبت کردن به صورت مستقیم یا غیرمستقیم درباره خشونت بی‌میل باشند. در صورت وجود خشونت سیاسی، این امر می‌تواند در نتیجه آسیب یا ترس از عواقب کار باشد. این مسئله در مورد گواتمالا، جایی که بر اثر جنایاتی که در طول جنگ داخلی رخ داد و مردم خودکشی‌گیشان را در ابراز تجربیات خویش از دست دادند مستندسازی شد. در نتیجه، «استراتژی سکوت» به دلیل ترس ایجاد شد. بخصوص در میان جمعیت ناهمگن، این امر میزانی که افراد می‌توانند یا می‌خواهند درباره موضوعات مربوط به خشونت صحبت کنند را کاهش داده است.^۱ گفته شد کسانی که شهادت شفاهی دادند بر اساس پروژه «بازیابی حافظه تاریخی»^۲ انتخاب شده بودند، همچنین به نقش تسهیل کننده آن‌ها با به اشتراک گذاشتن تجربیاتشان اشاره کردیم.^۳ در پروژه تحقیق گواتمالا بی‌میلی در به اشتراک گذاشتن تجارب در بسیاری از جوامع آشکار بود که محققان از آن به‌عنوان «فرهنگ سکوت»^۴ که نتیجه خشونت سیاسی گذشته بود، یاد می‌کردند. در برخی جوامع، نظام‌های سنتی حمایتی نابود شده بود و اعتماد به شدت محو شده بود. با این وجود برخی استراتژی‌ها برای کنار آمدن با این مسئله بکار برده شد که یکی از آن‌ها شامل صحبت با جوانان و کودکانی بود که برای داشتن تجربه مستقیم جنایات ۱۹۸۰ جوان بودند و بیش‌تر تحت تأثیر خشونت‌هایی که اکنون جامعه را تحت تأثیر قرار می‌داد، همچون «دارو دسته‌ها» و خشونت‌های مربوط به مواد مخدر بودند.

درباره کلمبیا این مسئله مهمی بود، بخصوص درباره مکان‌هایی که تحت تأثیر خشونت سیاسی بودند. «هانون سکوت»^۵ به‌شدت در جامعه‌ای در آگوازول که فعالیت‌های چریکی و شبه‌نظامی در آن فعال بود و وارد شدن به جامعه و ترساندن و گاهی هم کشتن ساکنان متداولاً صورت می‌گرفت مشهود بود. با این حال یک‌بار دیگر، محققان استراتژی‌های متعددی را برای مواجه شدن با این مسئله پیدا کردند. در این مورد، آن‌ها با اعضای جامعه قرار می‌گذاشتند تا زمانی که برایشان «زمان امن» محسوب می‌شد یعنی زمانی که خطر ورود چریک‌ها و شبه‌نظامیان نبود، برای صحبت کردن بازگردند. همچنین گروه‌های متمرکز به جای خیابان عموماً در اتاق‌های پشتی خانه‌ها دور از دید بقیه اعضای جامعه شکل می‌گرفتند. تا در خیابان.

در ارتباط با خشونت اجتماعی، گفت‌وگو درباره خشونت در خانواده معمولاً دشوار بود. به همین دلیل مسائل متعددی در این خصوص پدیدار شد. در درجه اول افراد جوان خانواده بیش‌تر متمایل به صحبت درباره خشونت در خانه بودند تا اعضای مسن‌تر جامعه. همچنین زنان نسبت به مردان بیش‌تر مسئله را پیش می‌کشیدند، عمدتاً به این دلیل که مردان خود عاملان اصلی بودند. دوم این که معمولاً خشونت درون خانوادگی در استفاده از الکل دیده می‌شد. زمانی که صحبت از الکل در بحث‌های گروه متمرکز بالا گرفت، اغلب مجرای برای صحبت از خشونت در

^۱ Lykes, M. Brinton (1997), "Activist participatory research among the Maya of Guatemala: constructing meanings from situated knowledge", *Journal of Social Issues* Vol.53, No.4, pages 725-746.

^۲ Recuperación de la Memoria Histórica (REMHI) (1998), *Guatemala: nunca más*, Versión Resumen, Informe del Proyecto Interdiocesano, DR Oficina de Derechos Humanos del Arzobispado de Guatemala.

^۳ بازیابی خاطرات تاریخی (Historica - REMHI) (Recuperacion de la Memoria Historical Memory The Recuperation of) پروژه‌ای بود که توسط دفتر حقوق انسانی کلیسای اسقف اعظم برگزار شد. بر اساس شهادت‌های شفاهی، این سند از ۵۵۰۲۱ مورد از خشونت‌های بی‌رحمانه که ۷۹,۲ درصد آن به ارتش گواتمالا نسبت داده می‌شد گزارش داد. متأسفانه، این امر بعدها علت ترور متصدی پروژه مونسور خوان گرادری کنادرا در آوریل ۱۹۹۸، که ۴۸ ساعت بعد از اینکه یافته‌ها در مأموریت قرار گرفتند کشته شد، شناخته شد.

^۴ Cultura de Silencio

^۵ Ley de Silencio

خانه بود، چراکه عموماً به‌عنوان علت اصلی خشونت خانگی تلقی می‌شد. بنابراین این مسئله به استراتژی در جهت بررسی خشونت درون خانوادگی، در صورتی که از الکل به‌عنوان یک مسئله سخن می‌رفت، تبدیل شد.

نهایتاً، تصمیم‌گیری دربارهٔ نقطهٔ ورود مسئلهٔ پژوهش بسیار مهم است. برای مثال، مصلحت این است که زمانی که دربارهٔ اهداف پژوهش توضیح داده می‌شود، دربارهٔ خشونت به‌صورت غیرمستقیم صحبت شود. در کلمبیا و گواتمالا، نقطهٔ آغازین اصلی برای مباحث مسائل مربوط به خشونت شناسایی مسائل اجتماعی بود. در طول این ماجرا، اعضای جامعه دربارهٔ انواع خشونت به‌عنوان بخشی از مباحث گسترده‌تر در مورد مسائل دیگر صحبت کردند. این امر با این هدف PUA که مسائل باید از خود افراد پیش کشیده شود، بجای اینکه توسط محققان تحمیل شود سازگاری دارد. بنابراین، خشونت نباید از پیش به‌عنوان مشکل نگریسته شود، در اولین مرحلهٔ PUA دیدگاه‌های جامعه در اولویت دادن به خشونت به‌عنوان یک نگرانی و جرم در داده‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفت.

PUA در مناطق شهری

تا سال‌های اخیر ارزیابی مشارکتی در درجهٔ اول در مناطق روستایی و در تحلیل کشت و اکوسیستم و تحقیقات میدانی در مورد سیستم‌های کشاورزی انجام شده است که اصول روش‌شناسی آن را بازتاب می‌دهد؛ اما این روش‌ها به میزان زیادی در بسترهای شهری نیز به کار گرفته شده‌اند. همان‌طور که «میتلین و تامسون»^۳ اشاره کرده‌اند، عمده‌تفاوت‌هایی در بسترهای روستایی و شهری وجود دارد، از جمله در این موارد:

- ماهیت فرصت‌های امرارمعاش: جوامع شهری بیش‌تر به خدمات، تولید و اشتغال در بخش دولتی وابسته هستند.
- دستیابی به منابع طبیعی: اجتماعات شهری فرصت‌های کم‌تری برای بهره‌برداری مستقیم خانگی از سوخت، غذا و آب دارند.
- ناهمگونی جامعه: جوامع شهری به علت برخورداری از شهروندانی با پیشینه‌های متنوع‌تر، دارای گوناگونی بیش‌تری هستند.
- اجاره داری جوامع شهری معمولاً امکان بهره‌مندی بیش‌تری به اجاره (تصرف) حقوقی دارند. البته عدم اطمینان در اجاره تقریباً در هر دو بستر شایع است.
- حکومت محلی: این مورد در مناطق شهری قوی‌تر و مشهودتر است.

به‌طور همزمان، مرزهای مبهم در تقسیم شهر و روستا منجر به شباهت‌های جالبی بین دو منطقه در حال کم‌رنگ شدن است؛ اما باید مراقب بود که ایده‌ها به‌سادگی و بدون اصلاح از تحقیق روستایی به مناطق شهری منتقل نشوند. برای مثال، موردی از PUA در غنا، نشان داد که برخی از اعضای فقیر اجتماعات شهری با رتبه‌بندی ثروت بر اساس نادیده گرفتن سطح امرارمعاش دیگران مخالفت کردند، چراکه تنها در مواقع بحرانی بستگان ثروتمند برای نشان دادن ثروت خود پیش‌قدم می‌شوند.^۴

بنابراین برخی مسائل کاربردی باید در بسترهای شهری مدنظر قرار گیرند. مهم‌تر از همه اما شیوه‌هایی است که جوامع تعریف می‌شوند. همان‌طور که «میتلین و تامسون» اشاره کرده‌اند؛ مرزهای سرزمینی در شهرها ممکن است گنگ باشد؛ بنابراین مهم است که محدودیت‌های جوامع را با توجه به نظرات خود ساکنین شناسایی کنیم، چه این نظرات اداری باشند و چه بر مبنای درک آنها از مرزها. در کلمبیا محدودیت‌ها بین جوامع اکثراً دلخواه بود؛ اما یک روش مهم برای تمایز گذاری یک جامعه از دیگری شناسایی وجود یک کمیتهٔ بهبود محلی بود. این

^۱See also reference 13, Moser and Holland (1998) on Jamaica, pages 49-50.

^۲Chambers, Robert (1994), "The origins and practice of participatory rural appraisal", *World Development* Vol.22, No.7, pages 953-969.

^۳Mitlin, D. and J. Thompson (1994), "Addressing the gaps or dispelling the myths? Participatory approaches in low-income urban communities", *RRA Notes* No.21, pages 3-12.

^۴See reference 12, page 190.

^۵See reference 38, page 6.

کمیته‌ها مسئول یک اجتماع به تنهایی هستند و در صورت وجود دو کمیته، به این معنا است که جامعه به دو منطقه جداگانه تقسیم شده است.

مسئله کاربردی مهم دیگر که توسط «میتلین و تامسون» مطرح شد، برنامه‌ریزی برای فعالیت‌های مشارکتی است. برخلاف اجتماعات روستایی، مردم در مناطق شهری عمدتاً ساعات زیادی را خارج از جامعه کار می‌کنند. بنابراین این مسئله مهم است که بپرسیم چه زمانی از روز برای پیدا کردن افراد در این نواحی مناسب‌تر است. انعطاف‌پذیری ضروری است و محققان در صورتی که امنیت اجازه دهد، باید آماده باشند که از صبح زود یا شب کار کنند.^۱

۵. تکنیک‌هایی برای PUA در مورد خشونت

الف. مشخصات جامعه

با وجود اینکه اطلاعات پیشینی از جامعه با استفاده از ابزار PUA می‌تواند جمع‌آوری شود (پایین را ببینید)، مهم است که برخی مشخصات اولیه را پیش از ورود به جامعه استخراج کنیم. یک نمای ساده از جامعه باید توسط سازمان‌هایی که با یکدیگر در تعامل هستند ایجاد شود. این پروفایل (نما) باید اطلاعات توصیفی اولیه از جامعه و منابع آن را به دست دهد. برای مثال این اطلاعات شامل داده‌های جمعیتی یا اجتماعی-مکان، ویژگی‌های جغرافیایی تاریخیچه‌ای کلی، اندازه جمعیت، تعداد مسکن، جمعیت‌های قومی و ساختارهای غالب خانوارها می‌شود. همچنین، اطلاعاتی در مورد فعالیت‌های اقتصادی شامل - گونه‌های اصلی نسل‌های درآمدی، دستیابی به اعتبار، اجاره زمین، به همراه زیرساخت‌های اجتماعی و تسهیلات - آب، برق، بهداشت، مدارس و موقعیت‌های بهداشتی مفید است. نهایتاً، برخی اطلاعات اولیه در مورد ماهیت سازمان‌های اجتماع محور باید وارد شود، همچون تعداد و انواع کارها و سازمان‌یابی‌ها در جامعه (برای مثال کار «بلیز»، «موزر» را ببینید).^۲ این اطلاعات می‌تواند از داده‌های دست‌دوم همچون داده‌های سرشماری پژوهش‌های خانوار و سایر مطالعات جامعه‌ای و همچنین اطلاعات موجود در سازمان‌های همکار استخراج شود.

ب. روش‌های تحقیق در اجرای PUA

روش PUA می‌تواند از طریق مجموعه‌ای از ابزارها در جوامع صورت گیرد. البته این‌ها با ابزارهایی که برای جمع‌آوری اطلاعات بکار گرفته می‌شوند متفاوت‌اند و به انجمن‌هایی مربوط هستند که از طریق آن‌ها مسائل با اعضای جامعه مورد بحث قرار می‌گیرند. این فنون شامل موارد زیرند:

بحث‌های گروهی. در عین حال که تکنیک‌های مختلفی برای جمع‌آوری اطلاعات وجود دارد، بحث‌های گروهی معمولاً بیش از همه استفاده می‌شوند. آن‌ها تحلیل گسترده‌تر و بحث میان شرکت‌کنندگان جامعه را تشویق می‌کنند اندازه گروه‌ها می‌تواند از دو یا سه نفر به ۲۵ تا ۳۰ نفر تغییر کنند، با وجود این بهتر است گروه‌های بزرگ‌تر را به گروه‌های خرد متشکل از ۱۰-۱۵ نفر تقسیم کنیم. همچنین انواع مختلف گروه وجود دارد که شامل موارد زیر است:

- گروه‌های ذینفع - شامل افراد جامعه که منافع مشترکی دارند. برای مثال، گروه‌های شغلی خاص، گروه‌های مذهبی، دارو دسته‌های همسایگی، اتحادیه‌های معلمان و والدین یا اعضای یک گروه ورزشی.
- گروه‌های مختلط - افرادی با زندگی‌های مختلف که یک جامعه را به صورت کلی نشان می‌دهند.
- گروه‌های متمرکز - شامل افرادی که برای بحث در حوزه‌ای خاص جمع شده‌اند.^۳

^۱See reference 38, page 6.

^۲Moser, C. (1996), "Community needs assessment guide: mini-guide for the Belize social investment fund subproject menu", mimeo, World Bank, Washington DC.

^۳See reference 42.

این انواع گروه‌ها در گروه‌های ذینفع و گروه‌های مختلط با یکدیگر همپوشانی دارند و ممکن است هنگام بحث در مواردی خاص در یک گروه متمرکز نیز جمع شوند.

ترکیبات این گروه‌ها به عوامل متعددی بستگی دارد. از جمله جنسیت- در گروه‌هایی که یک جنس هستند یا گروه‌هایی که از نظر جنسی مختلط هستند؛ سن و نسل- در گروه‌هایی که سنین مختلف هستند به همراه گروه‌های جوانان، میان سالان و افراد مسن؛ و نژاد و قومیت (بخصوص در گواتمالا و همچنین کلمبیا مهم بود)- گروه‌هایی که از لحاظ نژادی تلفیق شده‌اند به همراه بحث‌هایی خاص از گروه‌هایی با قومیت‌های مشخص. مهم است که جنسیت، سن و قومیت تمام شرکت‌کنندگان را در طول فرآیند تحقیق شناسایی کنیم. همچنین در مرحله تحلیل که این دیدگاه‌ها با توجه به این عوامل تغییر می‌کنند، مهم است. برای مثال، زنان و مردان و جوانان و میان سالان انواع مختلف مشکلات اجتماع را می‌توانند شناسایی کنند. در گواتمالا، گروه‌های بومی به میزان بسیار بیشتری در مورد دسترسی به اشتغال و آموزش و مساله ترس در مقایسه با جمعیت سفید صحبت کردند.

تکنیک‌های دیگری که برای جمع‌آوری اطلاعات در تحقیق PUA بکار می‌روند، شامل موارد زیر هستند:

- مصاحبه نیمه ساخت‌یافته (به صورت فردی)
- مشاهدات مستقیم
- تاریخ‌نگاری‌های قومی و شرح حال‌ها (به صورت فردی)
- داستان‌های محلی، بازنمایی‌ها و مطالعات موردی^۱
- روش مثلث‌بندی

مسئله مثلث‌بندی هنگام اجرای PUA مبتنی بر سیاست‌گذاری نیز به شدت مهم است. این کار شامل پرسیدن سؤال‌های یکسان از گروه‌های متفاوت است و ابزاری برای بررسی متقابل فراهم می‌کند. برای مثال، در جامعه‌ای در شهر گواتمالا تعدادی از گروه‌ها به صورت مستقل در مورد تجاوز گروهی به زن جوانی و مجازات بدون محاکمه سه تن از آن‌هایی که مسئول این امر بودند صحبت کردند. این امر به حافظه تاریخی جامعه منتقل شده است و توسط منابع متعددی تأیید شده است.

به هر حال، مثلث‌بندی فراتر از این نوع بررسی متقابل است و در ترکیب دیدگاه‌ها در حوزه‌های متفاوت که بر جوامع از داخل و خارج تأثیرگذار هستند مفید است. این امر عموماً با بکارگیری مباحث گروه متمرکز با سازمان‌ها و یا آگاهی‌دهندگان کلیدی که ممکن است در خود جامعه زندگی نکرده باشند اما دانشی عمیق از فضا و جمعیت آن دارند به دست می‌آید. این‌ها می‌توانند گروه‌های متمرکز و یا مصاحبه‌های فردی و یا نیمه ساخت‌یافته در انواع سازمان‌ها و/یا نهادهای زیر باشد:

- نیروی پلیس
- نمایندگان بخش قضایی
- مذاهب مختلف کلیسایی
- گروه‌های زنان
- سمن‌هایی که در جوامع کار می‌کنند (مانند سازمان‌های جامعه مدار)
- بیمارستان‌ها و مراکز بهداشتی
- مراکز آموزشی
- شهردار و نمایندگان شهرداری

^۱See reference 42.

^۲See reference 13.

در کلمبیا و گواتمالا، رایج‌ترین مثلث‌بندی‌های انجام‌شده، توسط معلمان مدارس محلی با ارائه دیدگاه‌های مختلفی از مسائل و مشکلاتی که کودکان و جوانان را تحت تأثیر قرار می‌داد، فراهم شد. همچنین، با برخی از شهرداران محلی و کارکنان شهرداری به همراه برخی رئیس پلیس‌ها مصاحبه شد. در شهری در کلمبیا (باکارامانگا)^۱، گروه متمرکزی با حضور مدیر و کارمندانش در «کاسا دو جستیکا»^۲ (مرکز قضایی‌ای که برای اقشار کم‌درآمد مشاوره حقوقی ارائه می‌کند) انجام شد و در شهر دیگری (مدلین)^۳، مدیر برنامه جایگزین گروه چریکی سابق، M19، مورد مصاحبه قرار گرفت.

ج. مکان‌هایی برای اجرای PUA در جوامع

دو روش اصلی برای اجرای PUA در جوامع وجود دارد که هر دو می‌توانند با یکدیگر ترکیب شوند. روش اول ایجاد گروه‌های متمرکز برای انجام مصاحبه‌ها در مراکز جامعه محلی یا ساختمان‌های عمومی است. این کار شامل مذاکره پیشاپیش پیرامون فایده این کار در میان رهبران جوامع و تعیین پایگاه تحقیق از منظر جغرافیایی در داخل ساختمان‌ها است. این امر به اعضای جامعه اجازه می‌دهد که برای مشارکت در فعالیت‌ها در زمان‌های از پیش تعیین شده به مرکز بروند و برای کار کردن با گروه‌های بزرگ یا با گروه‌های ذینفع خاص همچون «اجتماع معلمان-والدین» یا «انجمن مادران» (که برنامه‌های مبتنی بر مراقبت خانگی از کودکان در کلمبیا را بر عهده دارند) مفید است. در واقع به کارگیری PUA در مراکز اجتماعی عموماً برخی گروه‌ها را که به صورت معمول در فعالیت‌های اجتماعی مشارکت ندارند را مستثنی می‌کند.

روش دوم پیاده‌سازی ابزارها در حین بررسی گام به گام اجتماع است. برای مثال «در خیابان»، در مراکز خرید، در زمین‌های فوتبال یا بسکتبال، خارج از خانه‌های افراد و با گروه‌های متمرکز که به صورت غیررسمی شناسایی شده‌اند. روش دوم انعطاف و دسترسی بیشتری به نمونه‌ای که نشان‌دهنده اعضای جامعه باشد فراهم می‌کند، جامعه‌ای که بسیاری از افرادش ممکن است تمایلی به رفتن به مرکز اجتماعی نداشته باشند. برای مثال، اعضای دار و دسته‌ها و یا گروه‌های معتادان به مواد مخدر کم‌تر احتمال دارد که در ملاقات از پیش تعیین شده در حضور رهبران جامعه شرکت کنند، با این حال ممکن است علاقه داشته باشند تا هنگام نشستن کنار زمین بسکتبال و هنگام مصرف مواد صحبت کنند و «معاشرت کنند». این روش غیررسمی برای کلمبیا و گواتمالا ضروری بود تا با گروه‌های محروم که عموماً به صورت مستقیم با خشونت در ارتباط هستند، مانند دارو دسته‌ها و معتادان به مواد مخدر، یا با کارگران جنسی و یا افرادی که با بازیافت زباله‌ها امرار معاش می‌کنند کار کنند. با وجود اینکه هر دو روش دارای مزایا و معایبی هستند، ترکیبی از هر دو ایده آل است.

ع. موضوعات و ابزارهای پژوهش برای PUA درباره خشونت

مجموعه‌ای از موضوعات باید هنگام انجام دادن PUA درباره خشونت مورد بحث قرار گیرند که هر کدام از این موضوعات یک سری ابزارهایی دارند که می‌تواند برای دستیابی به اطلاعات مفید باشد. این موضوعات تحقیق از بحث‌های پیشینی درباره خشونت، فقر/محرومیت/ناابرابری و پیوند سرمایه اجتماعی نشئت گرفته‌اند. تعدادی از ابزارها شناسایی شده‌اند و استفاده آن‌ها به بستر مباحث بستگی دارد؛ حتماً نباید یا امکان‌پذیر نیست که از تمام ابزارهایی که در بحث‌های گروهی در اختیار ما قرار داده شده است، استفاده کنیم. همچنین این ابزارها ممکن است بتوانند یا نتوانند مسئله خشونت را بسنجند. اگر اعضای جامعه مسائل مربوط به خشونت را به عنوان مسائلی مهم مطرح کنند، در آن صورت می‌توان از ابزارهای مخصوص خشونت استفاده کرد. با این حال این کار حتماً ضروری نیست.

همچنین باید به گروه اجازه داده شود تا قوانین اساسی PUA را تعیین کند تا اینکه خود تسهیلگر دستور کار را تعیین کند و اطمینان حاصل شود که شرکت‌کنندگان خودشان می‌نویسند یا ترسیم می‌کنند (ابزار را دست خود فرد دهند) و آن‌ها را بیش‌تر به کشیدن تصویر تشویق کنند تا گزارش‌های نوشته شده یا شفاهی از موقعیت‌ها و یا مسائل^۴. این امر می‌تواند منجر به نوآوری‌هایی در تغییر ابزارها شود. در کلمبیا و

^۱Bucaramanga

^۲casa de justicia

^۳Medellin

^۴See reference 2, Shah (1995).

گواتمالا، محققان و شرکت‌کنندگان هنگام اشاره به مسائل مربوط به خشونت، تغییرات خلاقانه‌ای به مجموعه اولیه ابزارها صورت دادند. هر جا که مربوط باشد، موارد زیر را می‌توان به کاربرد.

ابزارهایی که در این بخش شناسایی شده‌اند، از مجموعه گسترده‌ای از منابع اجرای PUA ها بکار گرفته شده‌اند. با این حال، آن‌ها بر روی کتابچه راهنمایی که توسط «سلندر»، «اندرا» و «کارواجال» ایجاد شده است و همچنین اطلاعات PUA یی که در جامائیکا انجام شد تمرکز می‌کنند.^۲

الف. ویژگی‌های جامعه

اطلاعات درباره ویژگی‌های جامعه اساس PUA در مورد خشونت است. ابزارهایی که همراه این هستند، باید در آغاز انجام PUA بکار برده شوند تا بستر در همان ابتدا ایجاد شود. به طور خاص، در ورود ابتدایی به جامعه، حرکت باید بر روی یک خط و با حضور ابتدایی در جامعه در کنار رهبران آن همراه باشد. این حرکت مهم بخصوص در جوامعی که از سطوح بالای خشونت رنج می‌برند دارای اهمیت است. این کار تنها در خارجی‌ها ایجاد شک می‌کند، اما محققان را نیز از مکان‌های بالقوه خطرناک احتمالی که باید از آن‌ها دوری کنند آگاه می‌کند. برای مثال هنگام پیاده‌روی هدفمند در جامعه آزمایشی در بوگوتا، کلمبیا، رهبران اجتماع، خیابانی را شناسایی کردند که به «خیابان کراک» مشهور بود، جایی که مواد مخدر در آن به فروش می‌رسید و مصرف می‌شد. با وجود اینکه آن‌ها محققان را از رفتن به آنجا منع نکردند، اما دانستن مکان آن خیابان مفید بود.

ماتریس اطلاعات کلی بهتر است توسط رهبران جامعه یا کسانی که برای مدت طولانی در آن مکان زندگی می‌کردند طراحی شود. برخلاف بسیاری از ابزارهای دیگر، بهتر است که از این ابزار یک یا دو بار هنگام آغاز تحقیق استفاده کنید. این ماتریس همچنین می‌تواند جهت ساده کردن پیاده‌سازی، با یکی از ابزارهای سازمان‌های اجتماعی ترکیب شود تا به کارگیری آن آسان‌تر شود. جدول ۱ شامل مثالی است از ماتریس جامعه «ویلا ریل»، «اسکیوپولاس»^۳ و گواتمالا، با هفت رهبر اجتماع (شش مرد و یک زن) که همگی اعضای «کمیته توسعه محلی»^۴ بودند.

ب. تاریخچه جامعه و حوادث خشونت‌آمیز

همان‌طور که ماتریس اطلاعات عمومی نشان می‌دهد، اطلاعات درباره تاریخچه جامعه، بستر مهمی را برای اجرای تحقیق درباره خشونت فراهم می‌کند. این جدول عنصر زمانی را ارائه می‌کند که می‌تواند برای تغییرات درباره خشونت، فقر/محرومیت/ نابرابری و سرمایه اجتماعی اساسی باشد. مهم‌ترین ابزار برای استخراج این اطلاعات، ماتریسی از تاریخچه جامعه است. این کار با استفاده از اعضای قدیمی‌تر که دانش عمیق‌تری از تغییرات روی داده دارند، اطلاعاتی درباره حوادث کلیدی که جمعیت را از هنگام تأسیس جامعه تحت تأثیر قرار می‌دهد در اختیار ما می‌گذارد.

^۲Selener, D. N. Endara and J. Carvajal (1997), *Guía práctica para el sondeo rural participativo*, Instituto Internacional de Reconstrucción Rural (IIRR), Quito. (Daniel Selener, of IIRR, was the PUA trainer in both Colombia and Guatemala.)

^۳See reference 2; also, reference 13; and reference 42.

^۴transect walk

^۵“calle de crack” (“street of crack”)

^۶Villa Real, Esquipulas, Guatemala

^۷comité de desarrollo local (local development committee)

جدول ۱: ابزارهای بالقوه برای بکارگیری اطلاعات در ویژگی های جامعه با مثالی از ماتریس داده های کلی گواتمالا

ابزار	مثالی از مسائل طرح شده
پیاده روی هدفمند	<ul style="list-style-type: none"> - یخ شکن- به شدت برای از بین بردن سوء ظن نسبت به بیرونی ها مهم است - شناسایی مناطق ارضی، بخصوص مربوط به قلمروهای دار و دسته ها - شناسایی دقیق مناطق «امن» و «خطرناک»
ماتریس داده های کلی	<ul style="list-style-type: none"> - اطلاعات کلی درباره جامعه - ماتریسی که جمعیت، زیرساختارها، منابع ایجاد درآمد مبتنی بر جنسیت، اندازه خانواده و تقسیم کار، مهاجرت، اجتماعات و گروه های قومی را پوشش می دهد
ماتریس سازمان اجتماعی	<ul style="list-style-type: none"> - ماتریسی که شامل فهرستی از سازمان هایی که داخل یا خارج از جامعه اند و نقش آن ها است
نقشه کشی مشارکتی: ۱. جامعه بریول ۲. امنیت/عدم امنیت	<ul style="list-style-type: none"> - ویژگی های فضایی جمعیت- می تواند با پیاده روی هدفمند ترکیب شود. - نقشه های جامعه- اکثر ویژگی های مهم می توانند کشیده شوند همچون قلمروها، خانه ها، جاده ها، مراکز پلیس، مرکز سلامت، مدارس و... - نقشه های مربوط به عدم امنیت- شناسایی مناطق امن و خطرناک با توجه به جنسیت
بنای جامعه	ماتریس داده های کلی ویلارییل، اسکوئیپولاس، گواتمالا (با هفت رهبر جامعه) ۱۹۸۰
آشنایی جغرافیایی	جامعه در قسمت شرقی شهر است به سمت شمال: سن سباستین؛ به سمت جنوب: چاکالاپا به سمت شرق: ویستا هرموسا؛ به سمت غرب: باسیلیکا
خدمات عمومی	آب: ۱۰۰٪ پوشش دارد برق: ۱۰۰٪ پوشش دارد تلفن: ۷۵٪ پوشش دارد جمع آوری زباله: ۷۵٪ پوشش دارد
جمعیت	۲۰۰ خانواده؛ میانگین ۷ نفر در هر خانواده در میان ۱۴۰۰ نفر جمعیت کل ۶۰٪ جمعیت مونث و ۴۰٪ مذکر هستند
گروه های قومی	اکثرا لادینو هستند و بقیه گروه های قومی: چرتی، مام، کوکچی، پوکومام
مهاجرت	خارجی ها: ۱۵ تا ۲۰ درصد هندوراس یا اهل سالوادور اکثریت از گروه شیکوایمولا اقلیت مهاجران از زاکاپا، کوبان، کوئزلتنانگو، کوئیچه
وسایل حمل و نقل	عدم وجود خدمات اتوبوس، خدمات تنها از مرکز شهر فراهم است
منبع تولید درآمد	مردان: خدمات (۳۳٪) - کشاورزی: مهاجرت به منابع زمینی به صورت روزانه و هفتگی (۳۳٪)، صنعت (۳۳٪) زنان: خانه دار (اکثریت)، خدمات - فروش صنایع دستی، تورتیلا، غذای پخته (عامل دوم بسیار مهم)، کارکنان یقه سفید در بانک ها، شرکت ها و شهرداری ها (اقلیت)
میانگین درآمد	زنان میانگین ۳۰ کواتزل در روز درآمد دارند مردان میانگین ۵۰ کواتزل در روز درآمد دارند

جدول ۲ ابزارهای بالقوه‌ای که برای جمع‌آوری اطلاعات درباره تاریخچه جوامع لازم است را فهرست کرده است و مثالی از ماتریس تاریخ جوامع کلمبیا «چیکیتا، آگازول، کلمبیا» ارائه می‌کند. این جدول به حوادث کلیدی و میزانی که مربوط به خشونت هستند می‌پردازد، همچون ورود شبه‌نظامیان و تأثیر آن بر جامعه که در این مورد، موجب پنهان شدن مردم شد.

جدول ۲: ابزارهای مورد نیاز برای جمع‌آوری تاریخچه جوامع با مثالی از ماتریس تاریخی کلمبیا

ابزار:	مسئله:
ماتریس تاریخچه جامعه	- تاریخچه جامعه - شناسایی دوره های خشونت و وقایع خشونت بار - شناسایی تغییرات در فقر و نهادهای اجتماعی
جدول زمانی و تحلیل فصلی	بازنمایی بصری تغییرات در جامعه بنابر مسائل مختلف. برای مثال اینکه به چه میزان دزدی، اتحاد و مصرف مواد مخدر تغییر کرده است
تاریخ جامعه کولومبیا، چیکیتا، آگوزول، کلمبیا (با سه رهبر جامعه که همگی جزو فعالیت های جمعی کمیته ها بودند	
تاریخ	اتفاقات کلیدی
می ۱۹۹۴	بنای همسایگی بین ۳۱۶ خانواده درگیری با پلیسی که قصد اخراج آنان را داشت
۱۹۹۴	تشکیل کمیته اقدام مشارکتی رونق نفتی کمیته قنات جدال سیاسی با شهردار برای بقای کمیته جدال بر سر زمین ها در میان جمعیت مرگ اولین رهبران کمیته
۱۹۹۵	بنای مخزن فاضلاب
۱۹۹۶-۱۹۹۷	بنای مدرسه (۱۹۹۷)
آموزش برای جامعه دولت مکان هایی را فراهم کرد و برای معلمان پرداخت کرد	
۱۹۹۸	- قنات (۱۹۹۸) مردم در میان همسایه ها همکاری کردند
- به همسایه ها کمک شد - مرگ ها: دو رهبر، ۱۲ عضو جامعه - مردم به بردن جنازه ها عادت کردند - ۱۰ خانواده حایز همسایگی شدند - رنج اخلاقی - از دست دادن یا پنهان کردن خود	۱۴ نفر کشته شدند ۱۰ خانواده تهدید شدند ساکنان داغ ننگ خوردند (متهم به اینکه چریک هستند، معتاد به موادند یا فاحشه بودن شدند) ماشین های لوکس آمدند (ماشین های لوکس منظور ماشین های ارتشی هستند)
۱۹۹۹	فرآیند داوری بر سر عناوین زمین ها

ج. مشکلات عمومی و انواع خشونت که توسط جوامع درک شده است

فهرست کردن مشکلات کلی که جوامع را تحت تأثیر قرار می‌دهد، اساس روش‌شناختی PUA است. با دیدگاهی کاربردی، این کار می‌تواند یخ‌شکن^۱ فوق‌العاده و نقطه شروع خوبی را برای بحث‌های گروهی فراهم کند. همچنین، از دیدگاه‌های تحقیقی، آن‌ها می‌توانند اطمینان حاصل کنند که جوامع تا چه میزان خشونت را در مقایسه با سایر مسائل، به عنوان مشکلی اساسی، تلقی می‌کنند. این کار می‌تواند از طریق گروه‌های کانونی و مشکلاتی که جوامع آن‌ها را فهرست می‌کنند، انجام شود. اگر مسائل مربوط به خشونت آشکار شوند، در آن صورت می‌توان میزانی را که خشونت بر نگرانی‌های جامعه غالب می‌شود می‌توان مورد بررسی قرار داد.

با استفاده از ابزارهای مختلف، مشکلات عمومی می‌توانند اولویت‌بندی نیز شوند. شرکت‌کنندگان می‌توانند با استفاده از کارت‌ها یا مکانیسم‌های رأی‌گیری از یک نظام نمره دهی یا ابزاری که «پیاز»^۲ خوانده می‌شود استفاده کنند تا مهم‌ترین مشکل را در مرکز دوایر متحدالمرکز قرار دهند.

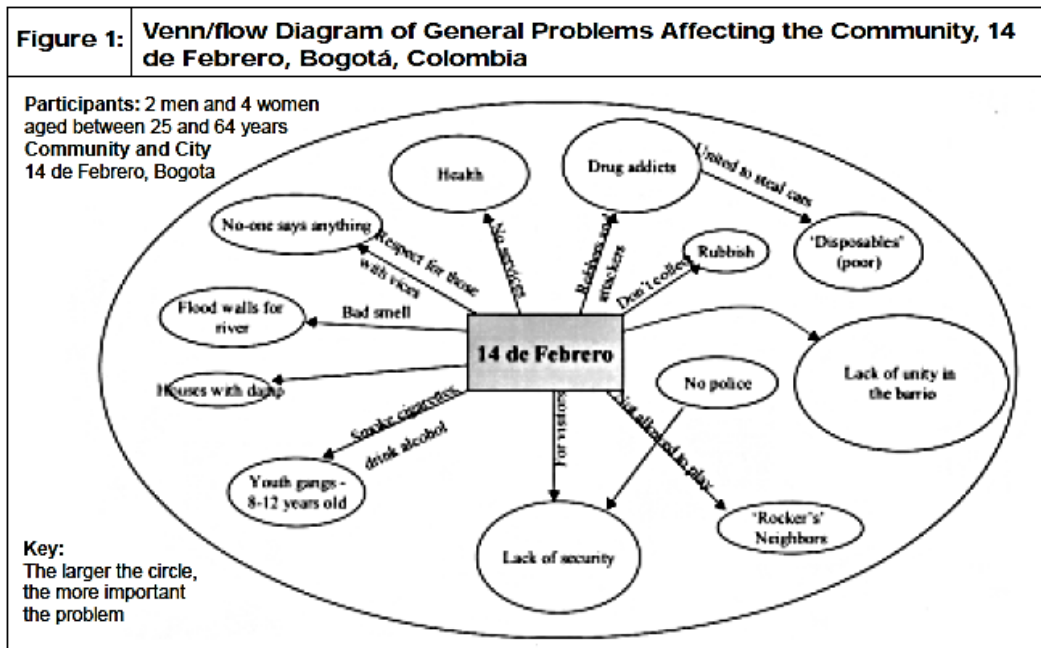
راه بصری‌تر دیگر در شناسایی مشکلات، استفاده از دیاگرام ون یا دیاگرام گردشی است که در آن مسائل به صورت دایره‌هایی که اندازه آن‌ها با توجه به اهمیت مسئله‌شان تغییر می‌کنند ترسیم می‌شود. با این کار همچنین می‌توان ارتباط بین مسائل را شناسایی کرد. مدل ۱، برای کلمبیا، نشان می‌دهد که مهم‌ترین مسئله کمبود اتحاد بین همسایگان است – کمبود سرمایه اجتماعی شناختی – که به همراه کمبود امنیت به خاطر خشونت خود را بروز می‌دهد. در این مثال، مشکلات مربوط به خشونت به شدت با اعتیاد به مواد مخدر و دار و دسته‌ها نمایان شدند و ناامنی به‌عنوان مسئله اصلی شناخته شد.

اگر خشونت در فهرست کلی آشکار شود، در آن صورت می‌توان آسان‌تر به سمت ابزارهای دیگری که به عنوان علل و نتایج انواع خشونت شناخته می‌شوند حرکت کرد. همچنین می‌توان انواع خشونت را که جوامع هنگام فهرست کردن مشکلات به عنوان نتیجه مستقیم مشکلات عمومی یاد می‌کنند شناسایی کرد.

^۱Ice-breaker

^۲onion

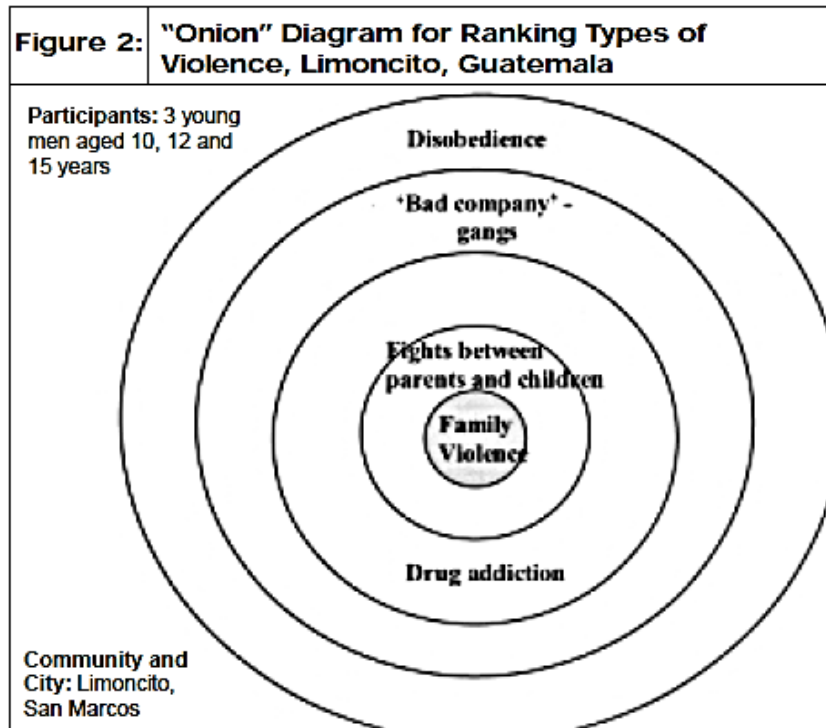
Tool	Issue
Listing	<ul style="list-style-type: none"> Types of problems perceived by different groups Types of violence perceived by different groups Identification of meanings of violence, insecurity and danger
Ranking using scoring or "onion" diagram	<ul style="list-style-type: none"> Based on the listing, this ranks problems or types of violence according to importance rather than frequency
Venn or flow diagram	<ul style="list-style-type: none"> Identifies main problems or types of violence using circles; ranking can be achieved by adjusting the size of the circle according to level of importance



انواع خشونت می‌توانند با استفاده از روش‌های مشابه نمره دهی یا دیاگرام «پیاز» (رتبه‌بندی شوند. مدل ۲ مثالی را از جامعه «لیمونسیتو»، «سن مارکوس»؟ گواتمالا نشان می‌دهد که توسط سه پسر بین ۱۰ تا ۱۵ سال که در کنار جاده صحبت می‌کردند، ترسیم شده است. آن‌ها ابتدا فهرست ساده‌ای از انواع خشونت‌ها را که جامعه را تحت تأثیر قرار می‌داد تهیه کردند و سپس با استفاده از دیاگرام پیاز آن را نمره دهی کردند. آن‌ها احساس می‌کردند با وجود اینکه انواع خشونت به یکدیگر مربوط هستند، خشونت‌ها که در خانه وجود دارد، از همه مهم‌تر است. آن‌ها به طرز جالبی، نافرمانی را به‌عنوان نوعی از خشونت تعریف کردند؛ یکی از پسرها گفت که او این را در مدرسه یاد گرفته است.

“onion” diagram

Limoncito, San Marcos, Guatemala



مسئله مهم دیگری که مربوط به خشونت است، شناسایی معانی خشونت در بسترها و کشورهای مختلف است. در کلمبیا، خشونت به شدت به ناامنی پیوند خورده است. همچنین اصطلاح «ناامنی» معمولاً به جای «خشونت» به کار می‌رود، چرا که دومی عموماً به عنوان خشونت سیاسی شناخته می‌شود. در گواتمالا، تمایز مشابهی بین خشونت و خطر ایجاد شده است.

Tool	Issue
Well-being ranking	Mapping of community according to levels of well-being defined by communities
Listing and ranking	• Characteristics and ranking of well-being, insecurity/violence and exclusion/rejection
Drawings	• Identification of poor man/woman and rich man/woman • Identification of sources of fear
Matrix of sources of livelihood/work in community	• Identifies main types of livelihood/employment by gender
Causal flow diagram	• Identifies links between poverty or (un)employment and violence

د. فقر، بهداشت و خشونت:

مهم است که معنای مفاهیمی چون فقر، بهداشت و خشونت به همراه ارتباطات میان آن‌ها کشف شود. با وجود اینکه فهرست‌بندی ویژگی‌های خشونت به تازگی مورد بحث قرار گرفته است، شناسایی معانی فقر و محرومیت امری امکان‌پذیر است. در مثالی از فبرو از بوگوتا کلمبیا، یک گروه متمرکز از هفت عضو جامعه معلمان-والدین، انواع تجربه‌های «طرده» که در جامعه بود، فهرست شد و سپس بر اساس اهمیتشان فهرست بندی شد. در این کار از دیاگرام «پیاز» استفاده شد. مهم‌ترین نوع «طرده به خاطر اسامی مارک‌ها» بود (به خاطر استفاده نکردن یا

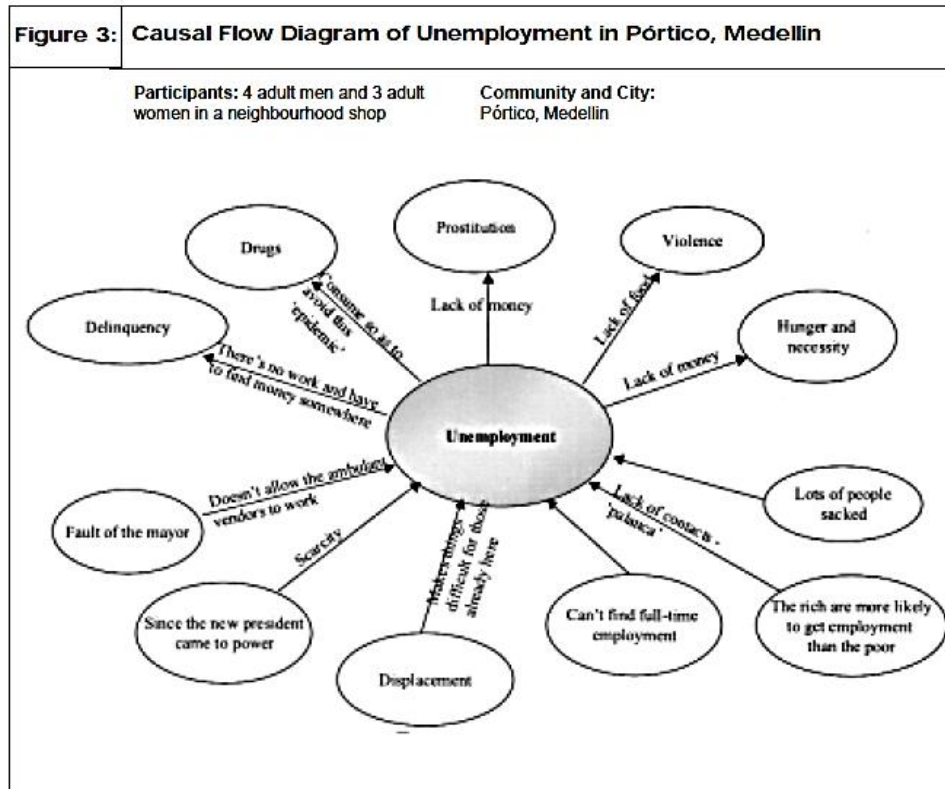
insecurity (inseguridad)

danger (peligro)

de Febrero, Bogotá, Colombia

نپوشیدن آن‌ها) که در مرتبه بعدی پس از «طرده به خاطر اعتیاد به مواد مخدر، هم‌جنس‌گرا بودن و سیاه بودن» قرار گرفته بود. همچنین ممکن است که ارتباط بین فقر و/یا اشتغال و خشونت مورد بررسی قرار گیرد. این کار به خوبی توسط نمودار جریان‌های تصادفی انجام می‌شود.

مدل ۳ مثالی از دیاگرام نمودار تصادفی از جامعه پورتی کو، مدلین در کلمبیا از گفت‌وگوی سه فرد بزرگسال در یک مرکز خرید بومی ارائه می‌کند. این دیاگرام درک آنها از ارتباطات پیچیده‌ای بین معیشت، بیکاری و خشونت وجود دارد. علل بیکاری در پایین نمودار ترسیم شده است و نتایج در نیمه بالا آورده شده است.



د. تغییرات در سطوح خشونت، سرمایه اجتماعی و محرومیت در طول زمان

تحلیل روند، امکان تحقیق دقیق تغییرات در مسائل خاصی را فراهم می‌کند. از لحاظ موضوعی این تحلیل نشان می‌دهد که چطور سطوح و انواع خشونت، سرمایه اجتماعی و محرومیت در طول زمان تغییر کرده‌اند و یا از اهمیت آن‌ها کاسته و یا به آن افزوده شده است. در خصوص ابزارها می‌توان چهارچوب‌های زمانی خاصی را شناسایی کرد. برای مثال جداول زمانی می‌توانند بنا بر تغییرات در روز، هفته یا ماه و یا سال در طول زمان بکار برده شوند. از طرف دیگر ماتریس‌های تحلیل گرایش‌ها به بیان دیگر، بیش‌تر به امور بلند مدت تمرکز دارند و امیدهای آینده را در ارتباط با مسئله‌ای خاص شناسایی می‌کنند.

ر. علل و نتایج انواع مختلف خشونت

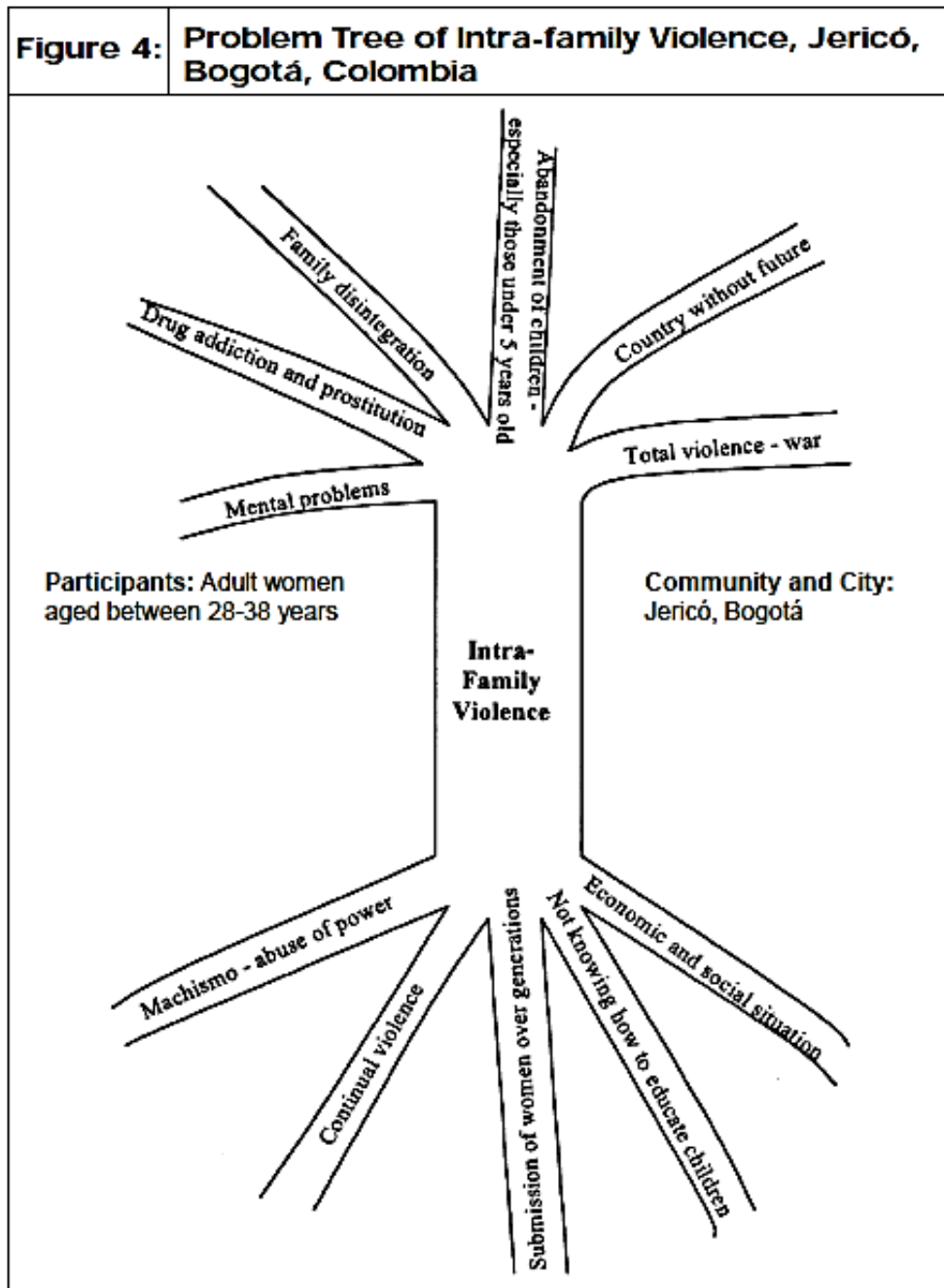
برای تحقیق PUA، علل و نتایج خشونت مشخصاً دارای اهمیت ویژه‌ای هستند. درحالی‌که این امر می‌تواند با ارجاع کلی به خشونت انجام شود، بیش‌تر مربوط به شناسایی علل و تأثیرات انواع مختلف است. این کار می‌تواند از طریق به کارگیری نمودارهای جریان‌های علی، درخت مشکلات و ماتریس ترجیحات انجام شود. تمام این ابزارها برای شناسایی ارتباطات بین خشونت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به کار می‌روند. برای مثال در کلمبیا و گواتمالا خشونت درون خانوادگی در صدر سایر انواع خشونت خارج از خانه از قبیل بزهکاری و یا خشونت‌های

مربوط به دارو دسته‌ها و مواد مخدر قرار گرفت. به بیان دیگر، می‌توان ماهیت دنباله‌دار بودن خشونت در بسترهای مختلف را شناسایی کرد، همچنین می‌توان ارتباط بین خشونت و سایر عوامل همچون اشتغال، آموزش، سرمایه اجتماعی و محرومیت را ارزیابی کرد.

مدل ۴ درخت مشکلات جامعه جریکو، بگوتا در کلمبیا^۱ را نشان می‌دهد که توسط گروهی از خانم‌های بزرگسال ترسیم شده است و بر دلایل و نتایج اصلی خشونت خانوادگی اینکه چگونه خشونت در خانه می‌تواند منجر به دیگر انواع خشونت شود تأکید کرده است. علاوه بر «جنگ کلی» این جریانات می‌تواند به اعتیاد و فحشا در کنار سایر عوامل تبدیل شود.

Table 5: Potential Tools for Trend Analysis	
Tool	Issue
Matrix of trend analysis (may use scoring)	<ul style="list-style-type: none"> • Identification of the major changes in community problems and/or types of violence • Identification of what happened "before", "now", "what will happen if nothing is done" and "desired future"
Time line	Perceptions of changes in problems or types of violence over different time frames

Table 6: Potential Tools for Assessing Causes and Consequences of Different Types of Violence	
Tool	Issue
Causal flow diagram	<ul style="list-style-type: none"> • Analysis of causes and consequences of violence in general and specific types of violence • Identification of relationships between different types of violence and other factors
Problem tree	<ul style="list-style-type: none"> • Analysis of causes (in the roots) and effects (in the branches) of particular types of violence
Matrix of trends	<ul style="list-style-type: none"> • Description of the type of violence "now", "before" and "what happens if nothing is done about it" • Identification of causes and effects



ز. سرمایه اجتماعی و برنامه‌ریزی برای نهادهای اجتماعی

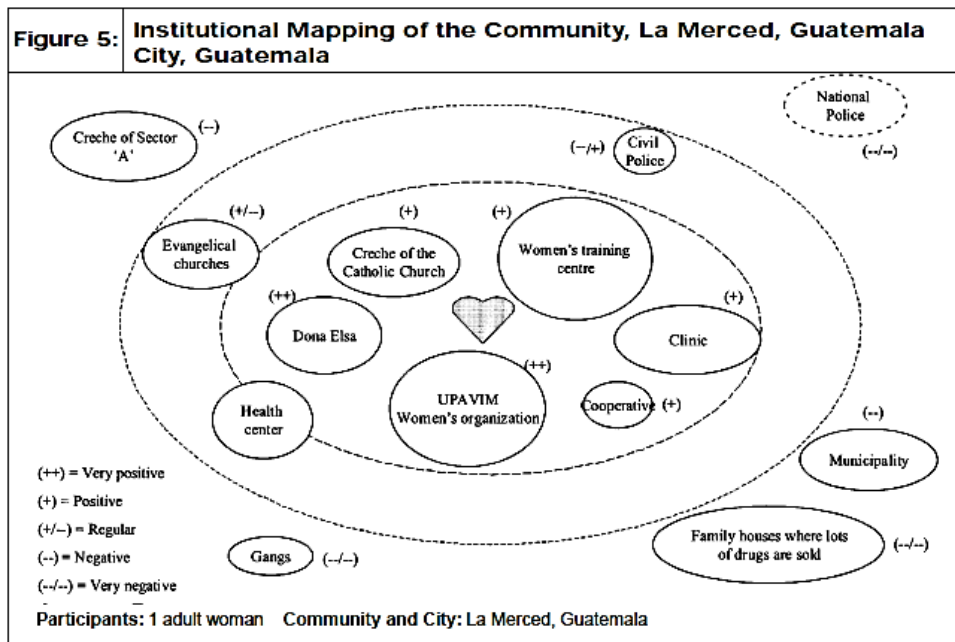
تحلیل مراحل و ماهیت سرمایه اجتماعی در جوامع می‌تواند انواع رسمی و غیررسمی یا ساختاری و شناختی سرمایه اجتماعی را ترکیب کند. با اشاره به سرمایه اجتماعی غیررسمی یا شناختی، مسئله اعتماد و همکاری میان همسایه‌ها و جوامع به شدت مهم می‌شود. همچنین مفهوم ترس برای تحلیل‌های خشونت‌داری اهمیت است. دی‌گرام‌های جریان‌های علی می‌توانند برای شناسایی علل و نتایج اعتماد، به هم پیوستگی (اتحاد) و ترس و میزان پیوند این‌ها را با خشونت شناسایی کنند؛ به همراه جداول زمانی که تغییرات در اعتماد، اتحاد و ترس را نشان می‌دهند. علاوه بر این، فهرست‌ها می‌توانند افراد و نهادهایی که در جامعه معتمدترین و یا غیر قابل اعتمادترین هستند را شناسایی کنند. همچنین آن‌ها می‌توانند از طریق نقشه‌کشی ارتباطات نهادی به صورت بصری نمایش داده شوند. میزان اعتماد همچنین می‌تواند از طریق ماتریس اولویت‌ها و با استفاده از روش نمره دهی تعیین شود. این کار افراد و نهادهای اصلی جامعه را فهرست بندی می‌کند و از نمره دهی برای اندازه‌گیری اینکه آیا آن‌ها قابل اعتماد هستند یا خیر استفاده می‌کند (بر اساس سایر شاخص‌ها به مدل ۷ مراجعه کنید).

Table 7: Potential Tools for Assessing Levels of Social Capital	
Tools for assessing levels of cognitive social capital	
Tool	Issue
Time line	<ul style="list-style-type: none"> ▪ Identification of how trust, fear or union have changed over time
Causal flow diagram	<ul style="list-style-type: none"> ▪ Identification of causes or consequences of fear, mistrust or lack of union ▪ Identification of networks among households and individuals
Preference matrix on social institutions (using scoring)	<ul style="list-style-type: none"> ▪ According to institutions identified, can assess levels of trust in an institution, participation within the institution, whether the institution recognizes people's rights and whether it has been successful in solving a problem
Tools for assessing the levels of structural social capital	
Tool	Issue
Listing and ranking	<ul style="list-style-type: none"> ▪ Identification of institutions and/or individuals within and outside the community ▪ Ranking of their importance ▪ Identification of institutions that address violence
Preference matrix on social institutions (using scoring)	<ul style="list-style-type: none"> ▪ According to institutions identified, this can assess levels of trust, participation within the institution, whether the institution recognizes people's rights and whether it has been successful in solving a problem
Institutional mapping/map of institutional relationships	<ul style="list-style-type: none"> ▪ Identification and evaluation of important institutions ▪ Identification of negative or "perverse" social capital ▪ Identification of nature of relationships between institutions

نمودارهای جریان همچنین می‌توانند برای شناسایی ماهیت شبکه‌های ارتباطی میان همسایه‌ها برای پول قرض دادن، مراقبت از فرزندان و... به کار روند.

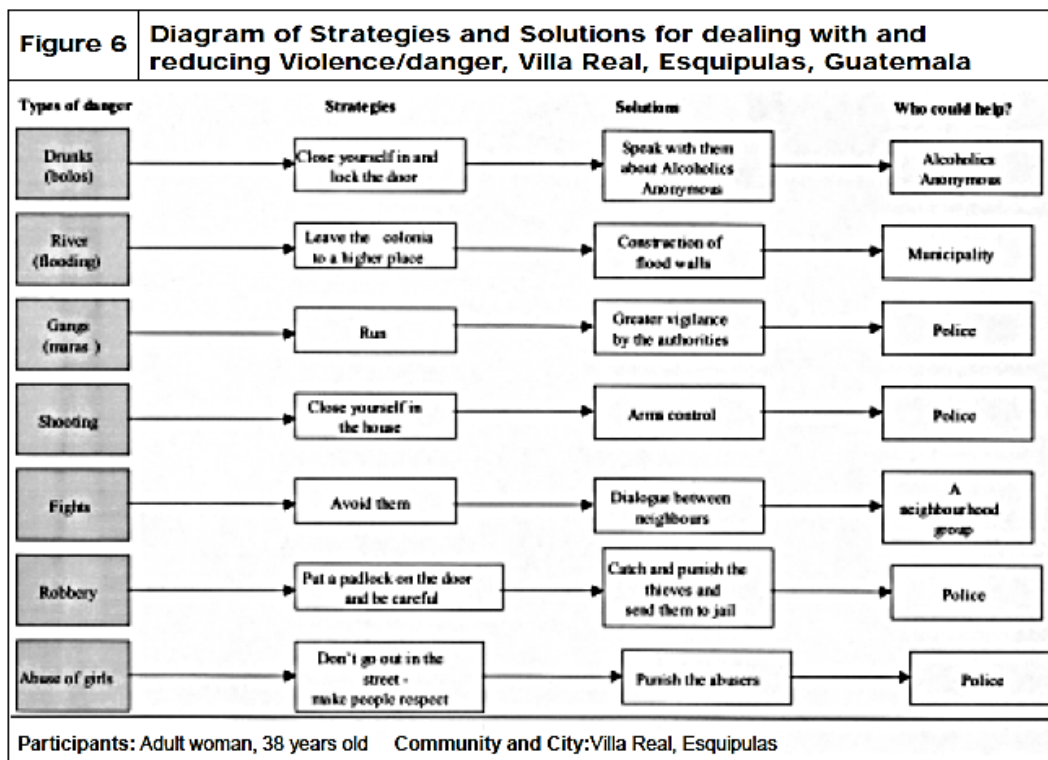
فهرست بندی سرمایه اجتماعی رسمی و ساختاری نیز بر اساس انواع نهادهایی که در جامعه وجود دارند انجام می‌شود. ارزیابی نهادهایی که افراد آن‌ها را با ارزش قلمداد می‌کنند یا مؤثر می‌دانند نیز می‌تواند از طریق ماتریس ترجیحات و با استفاده از نمره دهی تعیین شود. به علاوه نقشه‌کشی نهادی مشخص می‌کند که مهم‌ترین نهادها مثبت یا منفی تلقی می‌شوند. انعطاف‌پذیری این ابزار شناسایی سرمایه‌های اجتماعی منفی یا "معیوب" همچون دار و دسته‌ها و دلالتان مواد مخدر یا مصرف‌کنندگان و سایر نهادهایی که به تبلیغ خشونت می‌پردازند را امکان‌پذیر می‌سازد (به مدل ۶ نگاه کنید). فایده دیگر این ابزار نقشه‌کشی این است که ارائه بصری از ارتباطات بین نهادها و سازمان‌ها نمایی بصری می‌دهد و اگر نیاز باشد ماهیت این پیوندها را نشان می‌دهد.

نقشه‌های نهادی که توسط خانمی در لامرسد در گواتمالا ترسیم شده است، نهادهای مسلط به جامعه خود را با اندازه دوایری که اهمیت آن‌ها را معنا می‌کنند نشان می‌دهد (به مدل ۵ نگاه کنید). در منظر او، سازمان زنان UPAVIM مهم‌ترین نهاد جامعه است. آن‌هایی که به مرکز دیگرام (قلب دیگرام) نزدیک‌ترند با بافت اجتماعی جامعه پیوند بیش‌تری دارند؛ با وجود اینکه ضرورتاً نهادهای مثبتی هم نیستند، برای مثال مثبت‌ها و منفی‌ها نهادها را بر اساس دیدگاه آن‌ها از سودی که برای جامعه دارند ارزش‌دهی می‌کند. این مثال همچنین سرمایه اجتماعی منفی را در مدل «دار و دسته‌ها» و «خانه‌های خانواده‌هایی که مقدار زیادی مواد در آن‌ها فروخته می‌شود» مورد تأکید قرار داده است. علاوه بر این، او فردی به نام دونا السا که یکی از بنیان‌گذاران صلح و مرکز حمایت بسیاری از افراد هنگام مشکلات است را به‌عنوان یک نهاد برداشت کرده است.



ژ. استراتژی‌ها و راهکارهای مواجه‌شدن با خشونت و کاهش آن

در تحقیقات سیاست‌گذاری‌هایی که از PUA استفاده می‌کنند، جوامع مالک دیدگاه‌های مربوط به استراتژی و راهکارهای کاهش خشونت هستند، حتی اگر با دیدگاه‌های سیاست‌گذاران متفاوت باشند. با وجود اینکه ممکن است در چشم محققان، استراتژی‌ها و راهکارها متمایز باشند، اما در عمل افراد گرایش دارند تا این دو امر را در پیوند با یکدیگر ببینند.



تلاش برای به‌کارگیری استراتژی‌ها می‌تواند تأثیر خشونت را در اندازه‌گیری‌های کوتاه‌مدت خشونت که افراد می‌توانند بکار گیرند تعیین کند. از طرف دیگر راهکارها معمولاً بلندمدت و معمولاً همراه با فعالیت سازمان‌ها و آژانس‌های خارجی هستند. کلمبیا و گواتمالا در ارتباط با این

موضوعات، بیش‌ترین خلاقیت ابزاری را داشتند. با وجود اینکه ابزارهای ارائه شده همچون شنیدن و ماتریس‌ها می‌توانند اطلاعات و راهکارها و استراتژی‌های اولیه را فراهم کنند، فعالیت‌های قابل مشاهده کم‌تری وجود دارند. متغیرها بدین ترتیب ایجاد می‌شوند (مدل ۶ را ببینید). در برخی موارد استراتژی‌ها و راهکارها در یک ابزار ترکیب شده بودند، در حالی که در دیگر موارد ابزارهای جداگانه‌ای استفاده شد. تمایز مهم هنگام استفاده از ابزارها در شناسایی راهکارها، برای شناخت تفاوت بین راهکارهای موجود و راهکارهای پیشنهاد شده یا ایده آل است.

Table 8: Potential Tools to Identify Coping Strategies and Solutions	
Tool	Issue
Listing and ranking	<ul style="list-style-type: none"> • Listing of coping strategies and solutions • Ranking of the most important ones
Matrix of strategies and solutions	<ul style="list-style-type: none"> • Identification of coping strategies and solutions according to types of problem or violence • Identification of the institution or entity that can help
Diagram of strategies to cope with violence Diagram of solutions to reduce violence (can be combined)	<ul style="list-style-type: none"> • Visually identifies the strategies and solutions to different problems and types of violence • Can distinguish or combine strategies and solutions • Identification of existing and proposed solutions, as well as the institution or entity that could implement them
Dream communities	<ul style="list-style-type: none"> • Identification of the characteristics of a dream community

در شکل ۶، دیاگرام ترکیبی استراتژی‌ها و راهکارها که توسط خانمی از جامعه ویلاریل اسکوپایلا در گواتمالا^۱ ترسیم شده است نشان داده می‌شود. او انواع اصلی خطراتی را که در جامعه‌اش بود شناسایی کرد و سپس راهکارهای کوتاه‌مدت اصلی کنار آمدن با این‌ها و سپس راهکارهای بلندمدت را مطرح کرد. دیاگرام همچنین نهاد و یا سازمانی که می‌تواند پیشنهاد مطرح شده را بکار بگیرد شناسایی می‌کند.

س. خلاصه‌ای از ابزارهای PUA برای تحقیق خشونت

با وجود اینکه مجموعه مشخصی از قوانینی که باید هنگام به‌کارگیری PUA در مورد خشونت بکار رود وجود ندارد، تجربه کلمبیا و گواتمالا به طور مختصر فایده‌فراهم کردن خلاصه‌ای از ابزارهای PUA را نشان داد و برخی فعالیت‌هایی که می‌توانند در یک جامعه در طول یک هفته انجام شوند را پیشنهاد کرد. خلاصه‌ای که در مدل ۹ ارائه شده است، ابزارهای اساسی را که می‌توانند به عنوان اساس PUA در بررسی خشونت در یک جامعه باشند نشان می‌دهند. مشخصاً، ابزارهای دیگر می‌توانند با توجه به موضوع بکار روند و این مثال تنها راهنمایی را برای ما فراهم می‌کند. با وجود اشکالات به‌کارگیری ابزارهای خاص و برخی فعالیت‌های پیشنهاد شده، تجربه‌فراهم کردن یک خلاصه فعالیت خوبی بود. این روش بخصوص در پروژه‌های بزرگی مثل کلمبیا و گواتمالا که گروه‌ها همزمان بر روی تعداد زیادی از جوامع کار می‌کنند، مفید است. علاوه بر این، این کار مجموعه‌ای پایه‌ای از اطلاعات را برای جمع‌آوری و انجام مقایسه بین جامعه‌ای فراهم می‌کند.

۷. ترکیب PUA با سایر روش‌های تحقیق

مقدمتاً روش‌های PUA کاملاً از لحاظ ماهیت کیفی بودند. اخیراً با وجود اینکه PUA به شدت توسط روش‌های سنتی علوم اجتماعی همچون پیمایش‌های پرسشنامه‌خانی انجام شده است، امروز چندان به عنوان یک روش جامع شناخته نمی‌شود. برای مثال سیاست‌گذارانی که به دیدگاه‌های جامعه‌علاقه دارند نیازمند داده‌هایی بنیادی هستند که نتایج را به مخاطبانی که با اطلاعات کمی در مورد اهداف برنامه‌ریزی سروکار دارند ارائه کنند. نهایتاً ارزیابی مشارکتی می‌تواند با سایر انواع مدل‌های سنتی که به اطلاعات کمی اختصاص دارند ترکیب شود و مفید باشد.

^۱Villa Real, Esquipulas, Guatemala

^۲Abbot, J. and I. Guijt (1997), "Creativity and compromise", PLANotes Vol.28, pages 27-32.

این امر می‌تواند با روش‌های متعددی به دست آید. معمول‌ترین روش به‌کارگیری پیمایش خانگی کوچکی در جامعه‌ای است که ارزیابی در آن در حال انجام است. برای مثال در پروژه محافظت از خاک^۱ و پروژه جنگل‌زراعی در مالوی^۲ با یک نمونه تصادفی، پیمایشی از ۳۰ خانوار انجام شد^۳ که هرکدام بر اساس تحلیل میدانی نتایج تحقیق بودند. این امر امکانی برای ادامه روش‌های مشارکتی عمیق‌تر فراهم کرد.^۴ "ترتیب دهی"^۵ نیز مسئله مهمی است و باید تصمیم گرفته شود که بر اساس اینکه پیش‌تر پیمایش خانواده انجام شده است یا خیر در طول و یا پس از PUA انجام شود.^۶ برای مثال مورد دیگری از ال سالوادور نشان داد که چگونه تحقیق مشارکتی می‌تواند ماده مهمی برای پیمایش‌های خانوار باشد.

در حالی که پروژه تحقیق در کلمبیا و گواتمالا به صورت کیفی انجام شده بود، برخی اطلاعات اجتماعی، اقتصادی درباره هرکدام از جوامع مورد تحقیق نیز نیاز بود. بنابراین پیمایشی کوتاه بر اساس یک پاسخنامه ساده که میزان تحصیلات، پایگاه اقتصادی و ساختاری خانواده و مالکیت خانه را پوشش می‌داد انجام شد. هنگام انجام PUA در هر جامعه ۳۰ پاسخ‌دهنده انتخاب شدند. با وجود اینکه آن‌ها نماینده جامعه نیستند، اما برای مقدار تقریبی ویژگی جمعیت تحقیق مفیدند.

soil conservation

^۱agro-forestry project in Malawi

^۲Leach, M. and J. Kamangira (1997), "Shotgun wedding or happy marriage? Integrating PRA and sample surveys in Malawi", *PLA Notes* No.28, pages 42-46.

^۳Davis, R. (1997), "Combining rapid appraisal with quantitative methods: an example from Mauritania", *PLA Notes* No.28, pages 33-41.

^۴sequencing

^۵Gammage, S. (1997), "PRA and its complementarities with household survey methodologies", *PLA Notes* Vol.28, pages 47-54.

Table 9: Summary of Main PUA Tools on Violence and Recommended Number of Exercises	
Tool	Number of exercises
Matrix of general data	1-2
Matrix of social organization	1-2
Listing of general problems	15-20
Ranking of general problems (scoring, "onion" diagram or flow diagram)	5-7
Listing of types of violence	15-20
Ranking of types of violence (scoring, "onion" diagram or flow diagram)	5-7
Map of institutional relationships	3-5
Preference matrix on social institutions	7-10
Participatory map of the community	1 +
Participatory map of secure and insecure places	5
Matrix on history of the community	1-2
Matrix of trends on general problems	2-3
Matrix of trends on types of violence	5-10
Time line - daily, weekly, monthly	3-5
Time line - yearly	3-5
Timeline - long-term (over period of a number of years)	3-5
Causal flow diagram on types of violence and/or other problems	10-15
Problem tree	3
Listing of strategies to cope with violence	10-15
Diagram of strategies to cope with violence	5-7
Listing of solutions to reduce violence	10-15
Diagram of solutions to reduce violence	5-7
Drawings	10-15

۸. تحلیل PUA از خشونت

تحلیل PUA فراتر از حجم این مقاله است. با این حال برخی نکات کلی به کار ما می‌آیند. تحلیل PUA بر خشونت می‌تواند به دو شکل باشد. اول شناخت الگوهای کلان (از تحلیل محتوای عمقی تحقیقات) که می‌تواند با به‌کارگیری بهترین وسایل ترسیم شود. دوم، اندازه‌گیری اطلاعات است که مقدمتا بر اساس فهرست بندی‌های مشکلات کلی انواع خشونت و راهکارها ایجاد شده است. استفاده از جهان به عنوان مجموعه کلی فهرست بندی (برای مثال تعداد دفعاتی که فهرست بندی انجام شده است) برای اندازه‌گیری و شمارش درصد این پدیده تا حدی ممکن است. اشاره به چهارچوب‌ها در بخش ۳ درباره هزینه خشونت مطرح شد، می‌توان مسائل شناخته شده از طریق فهرست بندی مشکلات کلی بنا بر مسائل مربوط به خشونت و انواع سرمایه را شناسایی کرد (به جدول ۱ از کلمبیا نگاه کنید).

۹. نتیجه‌گیری

این مقاله با داشتن تعداد محدودی از PUA ها درباره خشونت شهری، راهنمایی‌های اساسی را فراهم کرد. به طور همزمان فرض اولیه ارزیابی مشارکتی، انعطاف‌پذیری ذاتی آن است و اینکه انگیزه باید از خود جوامع بیرون بیاید. با این وجود چهارچوب مفهومی که در این مقاله شرح داده شده است، نقطه آغازین مناسبی برای طرح تحقیق و تحلیل سیستماتیک است. علاوه بر این ابزارهای خاص PUA وجود دارند که برای اندازه‌گیری خشونت از بقیه مناسب‌ترند. با این وجود لازم به یادآوری است که راهنماهایی که در این مقاله مطرح شده بودند همگی قابل تغییر هستند و تنها بر اساس تعدادی ابزارهای بالقوه بنا شده‌اند، امید است که آن‌ها بتوانند به محققان آینده PUA در مورد خشونت یاری‌رسان باشند.

Violence	Physical capital	Human capital	Social capital	Natural capital
<ul style="list-style-type: none"> • Drug related violence • Insecurity • Intra-family violence • Robbery • Fights • Gangs • Loitering (vagancia) • Killing • Rape • Alcohol related violence • Prostitution • Guerrilla activity • Paramilitary activity • Threats 	<ul style="list-style-type: none"> • Unemployment • Lack of public services • Poverty • Housing problems • Transport problems 	<ul style="list-style-type: none"> • Lack of access to education • Lack of recreational facilities • Lack of health services • Hunger 	<ul style="list-style-type: none"> • Lack of unity/trust • Absence of the state • Discrimination/ stigma • Corruption • Lack of trust in police 	<ul style="list-style-type: none"> • River (flooding and pollution) • Environmental hazards • Erosion • Natural disasters

نمایه

کلیدواژه

معادل فارسی

Aborigines	بومیان
Action Research	اقدام پژوهی
Agency	عاملیت
Biography	شرح حال
Capital intensive	سرمایه‌بر
Case study	مطالعه موردی
Chinese Triads	تریادهای چینی
Cognitive Social Capital	سرمایه اجتماعی شناختی
Community Average	میانگین جماعت
Convergence and coalescence	همگرایی و ادغام
Cyclic nature	ماهیت چرخشی
Deprivation	فقدان
Direct Observation	مشاهدات مستقیم
Emperical-analyctic and interpretive	تجربی-تحلیلی یا تفسیری

کلیدواژه	معادل فارسی
Empowerment	توانمندسازی
Ethno histories	تاریخ‌نگاری‌های قومی
Exclusion	طرد
Exploratory change	تغییر اکتشافی
Facilitator	تسهیلگر
Fieldwork	کار میدانی
Focus Groups	گروه‌های متمرکز
Formal Social Capital	سرمایه اجتماعی رسمی
Gender Average	میانگین جنسیت
gender-conscious	جنسیت‌آگاه
Group Discussions	بحث‌های گروهی
Guerilla Group	گروه شبه نظامی چریکی
Human dignity	کرامت انسانی
Informal Social Capital	سرمایه اجتماعی غیررسمی
Institutionalization of practice	نهادینه‌سازی رویه
Interest Groups	گروه‌های ذینفع
Interpretive approach	رویکرد تفسیری
Involvement	درگیری
Labour intensive	کاربر
Levinian self-reflective spiral	مراحل مارپیچی خوداندیشی لوینیستی
Mixed Groups	گروه‌های مختلط
Participatory Rural Appraisal	ارزیابی مشارکتی روستایی
Participatory Urban Appraisal	ارزیابی مشارکتی شهری
Practitioner	کاربران
Principles of participatory action research	اصول پژوهش مشارکتی معطوف به کنش
Research based	تحقیق-منا
Self-critical communities	اجتماعات خود انتقادی
Semi-Structured Interviews	مصاحبه نیمه ساخت‌یافته
Spiral of steps	مارپیچ مراحل
Strategy of Silence	استراتژی سکوت
Sustainable Peace	صلح پایدار
The Matrix of General Data	ماتریس اطلاعات کلی
Triangulation	روش مثلث‌بندی (سه گوشه سازی)